

جلد چهارم

تفسیر باران

نگاهی دیگر به قرآن مجید

(انفال، توبه، یونس، هود)

دکتر مهدی خدّامیان آرانی

خدایمان آرانی، مهدی
 تفسیر باران: نگاهی جدید به قرآن مجید، جلد چهارم (انفال تا هود) / مهدی خدایمان آرانی. قم: وثوق، ۱۳۹۳.
 ISBN: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۱۰۷ - ۱۵۲ - ۲ (اندیشه سبز/۵۴)
 مندرجات:
 جلد ۱: حمد، بقره جلد ۲: آل عمران، نساء جلد ۳: مائده تا اعراف جلد ۴: انفال تا هود جلد ۵: یوسف تا نحل
 جلد ۶: اِسراء تا طه جلد ۷: انبیاء تا فرقان جلد ۸: شعراء تا روم جلد ۹: لقمان تا فاطر جلد ۱۰: یس تا غافر
 جلد ۱۱: فُصِّلَت تا فتح جلد ۱۲: حجرات تا صف جلد ۱۳: جمعه تا مرسلات جلد ۱۴: جزء ۳۰ قرآن: (نبا تا ناس).
 فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا:
 کتابنامه: ص. [۳۶۷] - ۳۶۸
 ۱. قرآن -- تحقیق ۲. خداشناسی. الف. عنوان.

BP ۶۵/۴/۴ خ ۸ ت ۱۳۹۳
 ۱۵/۲۹۷

تفسیر باران، جلد چهارم (نگاهی نو به قرآن مجید)

دکتر مهدی خدایمان آرانی

ناشر: انتشارات وثوق

مجری طرح: موسسه فرهنگی هنری پژوهشی نشر گستر وثوق

آماده سازی و تنظیم: محمد شکروی

قیمت دوره ۱۴ جلدی: ۱۶۰ هزار تومان

شمارگان و نوبت چاپ: ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول، ۱۳۹۳.

شابک: ۲ - ۱۵۲ - ۱۰۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸

آدرس انتشارات: قم؛ خ، صفاییه، کوچه ۲۸ (بیگدلی)، کوچه نهم، پلاک ۱۵۹

تلفکس: ۳۷۷۳۵۷۰۰ - ۲۵ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

Email: Vosough_m@yahoo.com www.Nashrvosough.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات: ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

مراکز پخش:

- تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۳، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰
- تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶
- آران و بیدگل: بلوار مطهری، حکمت هفت، پلاک ۶۲، همراه: ۰۹۱۳۳۶۳۱۱۷۲
- کاشان: میدان کمال الملک، نیش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۶، کلک زرین ۴۴۶۴۹۰۲
- کاشان: میدان امام خمینی، خ اباذر ۲، جنب بیمه البرز، پلاک ۳۲، انتشارات قانون مدار، ۴۴۵۶۷۲۵
- اهواز: خیابان حافظ، بین نادری و سیروس، کتاب اسوه. تلفن: ۲۹۲۳۳۱۵ - ۲۲۱۶۶۴۸

۱۶۳..... ۱۰۷ - ۱۱۰	توبه: آیه ۱۰۷ - ۱۱۰	۹۵..... ۳۴ - ۳۵	توبه: آیه ۳۴ - ۳۵
۱۶۶..... ۱۱۱ - ۱۱۲	توبه: آیه ۱۱۱ - ۱۱۲	۹۸..... ۳۶ - ۳۷	توبه: آیه ۳۶ - ۳۷
۱۶۷..... ۱۱۳	توبه: آیه ۱۱۳	۱۰۱..... ۳۸ - ۴۰	توبه: آیه ۳۸ - ۴۰
۱۶۹..... ۱۱۴	توبه: آیه ۱۱۴	۱۰۸..... ۴۱ - ۴۳	توبه: آیه ۴۱ - ۴۳
۱۷۰..... ۱۱۵ - ۱۱۶	توبه: آیه ۱۱۵ - ۱۱۶	۱۱۱..... ۴۴ - ۴۸	توبه: آیه ۴۴ - ۴۸
۱۷۲..... ۱۱۷	توبه: آیه ۱۱۷	۱۱۳..... ۴۹	توبه: آیه ۴۹
۱۷۴..... ۱۱۸	توبه: آیه ۱۱۸	۱۱۴..... ۵۰ - ۵۱	توبه: آیه ۵۰ - ۵۱
۱۷۵..... ۱۱۹	توبه: آیه ۱۱۹	۱۱۷..... ۵۲ - ۵۴	توبه: آیه ۵۲ - ۵۴
۱۷۸..... ۱۲۰ - ۱۲۱	توبه: آیه ۱۲۰ - ۱۲۱	۱۱۸..... ۵۵	توبه: آیه ۵۵
۱۷۹..... ۱۲۲	توبه: آیه ۱۲۲	۱۱۹..... ۵۶ - ۵۷	توبه: آیه ۵۶ - ۵۷
۱۸۱..... ۱۲۳	توبه: آیه ۱۲۳	۱۲۰..... ۵۸ - ۶۰	توبه: آیه ۵۸ - ۶۰
۱۸۲..... ۱۲۴ - ۱۲۷	توبه: آیه ۱۲۴ - ۱۲۷	۱۲۲..... ۶۱	توبه: آیه ۶۱
۱۸۳..... ۱۲۸ - ۱۲۹	توبه: آیه ۱۲۸ - ۱۲۹	۱۲۳..... ۶۲ - ۶۳	توبه: آیه ۶۲ - ۶۳
		۱۲۴..... ۶۴ - ۶۶	توبه: آیه ۶۴ - ۶۶
		۱۲۵..... ۶۷ - ۷۰	توبه: آیه ۶۷ - ۷۰
		۱۲۸..... ۷۱ - ۷۲	توبه: آیه ۷۱ - ۷۲
		۱۲۸..... ۷۳	توبه: آیه ۷۳
		۱۳۰..... ۷۴	توبه: آیه ۷۴
		۱۳۵..... ۷۵ - ۷۸	توبه: آیه ۷۵ - ۷۸
		۱۳۸..... ۷۹	توبه: آیه ۷۹
		۱۳۹..... ۸۰ - ۸۹	توبه: آیه ۸۰ - ۸۹
		۱۴۲..... ۹۰ - ۹۳	توبه: آیه ۹۰ - ۹۳
		۱۴۴..... ۹۴ - ۹۶	توبه: آیه ۹۴ - ۹۶
		۱۴۵..... ۹۷ - ۹۹	توبه: آیه ۹۷ - ۹۹
		۱۴۷..... ۱۰۰	توبه: آیه ۱۰۰
		۱۴۸..... ۱۰۱	توبه: آیه ۱۰۱
		۱۵۰..... ۱۰۲	توبه: آیه ۱۰۲
		۱۵۴..... ۱۰۳ - ۱۰۴	توبه: آیه ۱۰۳ - ۱۰۴
		۱۵۸..... ۱۰۵	توبه: آیه ۱۰۵
		۱۶۰..... ۱۰۶	توبه: آیه ۱۰۶

سوره یونس

۱۸۹..... ۱ - ۲	یونس: آیه ۱ - ۲
۱۹۰..... ۳	یونس: آیه ۳
۱۹۲..... ۴	یونس: آیه ۴
۱۹۳..... ۵	یونس: آیه ۵
۱۹۳..... ۶	یونس: آیه ۶
۱۹۴..... ۷ - ۹	یونس: آیه ۷ - ۹
۱۹۵..... ۱۰	یونس: آیه ۱۰
۱۹۶..... ۱۱	یونس: آیه ۱۱
۱۹۸..... ۱۲	یونس: آیه ۱۲
۱۹۸..... ۱۳ - ۱۴	یونس: آیه ۱۳ - ۱۴
۱۹۹..... ۱۵ - ۱۸	یونس: آیه ۱۵ - ۱۸
۲۰۱..... ۱۹	یونس: آیه ۱۹
۲۰۳..... ۲۰	یونس: آیه ۲۰
۲۰۴..... ۲۱	یونس: آیه ۲۱
۲۰۵..... ۲۲ - ۲۳	یونس: آیه ۲۲ - ۲۳

۳۳۶.....	هود: آیه ۹۱	۳۰۷.....	هود: آیه ۴۲ - ۴۳
۳۳۶.....	هود: آیه ۹۲ - ۹۳	۳۰۷.....	هود: آیه ۴۴
۳۳۷.....	هود: آیه ۹۴ - ۹۵	۳۰۸.....	هود: آیه ۴۵ - ۴۷
۳۳۹.....	هود: آیه ۹۶ - ۹۹	۳۱۰.....	هود: آیه ۴۸
۳۳۹.....	هود: آیه ۱۰۰ - ۱۰۲	۳۱۱.....	هود: آیه ۴۹
۳۴۰.....	هود: آیه ۱۰۳ - ۱۰۸	۳۱۲.....	هود: آیه ۵۰ - ۵۲
۳۴۱.....	هود: آیه ۱۰۹ - ۱۱۳	۳۱۳.....	هود: آیه ۵۳ - ۵۵
۳۴۶.....	هود: آیه ۱۱۴	۳۱۴.....	هود: آیه ۵۶ - ۵۷
۳۴۷.....	هود: آیه ۱۱۵	۳۱۵.....	هود: آیه ۵۸ - ۶۰
۳۴۷.....	هود: آیه ۱۱۶	۳۱۷.....	هود: آیه ۶۱ - ۶۳
۳۴۸.....	هود: آیه ۱۱۷	۳۱۸.....	هود: آیه ۶۴ - ۶۵
۳۴۸.....	هود: آیه ۱۱۸ - ۱۱۹	۳۱۹.....	هود: آیه ۶۶ - ۶۸
۳۴۹.....	هود: آیه ۱۲۰	۳۲۱.....	هود: آیه ۶۹ - ۷۰
۳۵۰.....	هود: آیه ۱۲۱ - ۱۲۲	۳۲۴.....	هود: آیه ۷۱ - ۷۳
۳۵۱.....	هود: آیه ۱۲۳	۳۲۵.....	هود: آیه ۷۴ - ۷۶
		۳۲۷.....	هود: آیه ۷۷ - ۷۹
۳۵۳.....	* پیوست‌های تحقیقی	۳۲۹.....	هود: آیه ۸۰ - ۸۳
۳۶۵.....	* منابع تحقیق	۳۳۲.....	هود: آیه ۸۴ - ۸۶
۳۶۷.....	* فهرست کتب نویسنده	۳۳۲.....	هود: آیه ۸۷
۳۶۸.....	* بیوگرافی نویسنده	۳۳۴.....	هود: آیه ۸۸ - ۹۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خواندن جلد چهارم کتاب «تفسیر باران» می‌باشید، من تلاش کرده‌ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتاب زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می‌دهد. خدا را سپاس می‌گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشاناند تا پیام‌های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت علیهم‌السلام آن را تفسیر نمایم. امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه‌های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند. شما می‌توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید. مهدی خدّامیان آرانی

جهت ارتباط با نویسنده به سایت M12.ir مراجعه کنید

سامانه پیام‌کوتاه نویسنده: ۳۰۰۰ ۴۵ ۶۹

فهرست راهنما

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱	حمد، بقره.
جلد ۲	آل عمران، نساء.
جلد ۳	مائده، انعام، اعراف.
جلد ۴	انفال، توبه، یونس، هود.
جلد ۵	یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.
جلد ۶	اسراء، کهف، مریم، طه.
جلد ۷	انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.
جلد ۸	شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.
جلد ۹	لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.
جلد ۱۰	یس، صافات، ص، زمر، غافر.
جلد ۱۱	فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح.
جلد ۱۲	حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، مُمتحنه، صف.
جلد ۱۳	جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، مُلک، قلم، حاقه، معارج، نوح، جن، مُزمل، مدثر، قیامت، انسان، مرسلات.
جلد ۱۴	جزء ۳۰ قرآن: نبا، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مُطففین، انشقاق، بروج، طارق، اعلیٰ، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحیٰ، شرح، تین، علق، قدر، بینه، زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مسد، اخلاص، فلق، ناس.

سوره انفال

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۸ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «أنفال» به معنای ثروت‌های عمومی جامعه می‌باشد که حکم آن در این سوره بیان شده است.
- ۳ - نام دیگر سوره، «بدر» می‌باشد. ماجرای جنگ «بدر» در این سوره شرح داده شده است.
- ۴ - موضوعات مهم این سوره چنین است: ثروت‌های عمومی جامعه، غنیمت‌های جنگی، ماجرای جنگ بدر و این‌که خدا مسلمانان را در این جنگ چگونه یاری نمود.

انفال : آیه ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ
قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا
اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱)

تو به سؤال بندگان خود احترام می‌گذاری، به آن پاسخ می‌دهی، مردم از پیامبر درباره «انفال» سؤال کردند، اکنون می‌خواهی به آن پاسخ بدهی. به سرمایه‌های عمومی جامعه انفال می‌گویند، چیزی که مالک خصوصی ندارد: کوه‌ها، دره‌ها، جنگل‌ها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها... کسی حق ندارد مالک این‌ها شود، این‌ها سرمایه‌های جامعه است. اگر مسلمانان در جنگ با کافران، غنیمت‌هایی را به دست بیاورند، بیشتر آن غنیمت‌ها بین رزمندگان تقسیم می‌شود، گاهی بین مسلمانان و کافران جنگ در نمی‌گیرد و کافران خودشان تسلیم می‌شوند، در این صورت، غنیمت‌هایی که به دست می‌آید، «انفال» حساب می‌شود.

* * *

عده‌ای از مسلمانان نزد پیامبر آمدند و از او درباره «انفال» سؤال کردند، آن‌ها می‌خواستند بدانند «انفال» از آن چه کسی است، در جواب آنان این آیه نازل شد: «انفال از آن خدا و پیامبر است».

تو انفال را در اختیار رهبر جامعه قرار دادی تا با توجه به مصلحت جامعه برای آن برنامه‌ریزی کند و از درآمد آن، به نیازمندان کمک کند و اوضاع اجتماعی را سر و سامان بدهد، انفال، سرمایه جامعه اسلامی است و هرگز نباید بدون هماهنگی رهبر جامعه، در دست افراد عادی قرار گیرد.

* * *

از مسلمانان می‌خواهی اگر به تو ایمان آورده‌اند تقوا پیشه کنند و میان خود صلح برقرار سازند و دستورات تو و پیامبر را اطاعت کنند.

وقتی دو مسلمان با هم اختلاف پیدا می‌کنند و با یکدیگر دشمنی می‌کنند، من نباید بی‌خیال باشم، باید برای صلح و آشتی میان آنان تلاش کنم. تو از بین بردن کدورت‌ها و زدودن دشمنی‌ها و تبدیل آن به دوستی‌ها را بسیار دوست داری.

شنیده‌ام وقتی علی علیه السلام در محراب مسجد کوفه ضربت خورد، او را به خانه بردند، همه فرزندان او اطرافش جمع شدند تا وصیت او را بشنوند. علی علیه السلام رو به آنان کرد و فرمود: «فرزندانم! من از پیامبر این سخن را شنیدم: اگر کسی اختلاف بین دو نفر را تبدیل به دوستی کند، این کار او از یک سال نماز و روزه بهتر است».^(۱)

* * *

در این آیه، تصویری زیبا از دین نشان می‌دهی، دین فقط نماز خواندن و

روزه گرفتن نیست، تو برای اقتصاد جامعه هم برنامه داری، برای همین است که اسلام کامل ترین ادیان است، تو از ما می خواهی هرگز از جامعه خود غافل نشویم.

انفال : آیه ۴ - ۲

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ
 قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ
 يَتَوَكَّلُونَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳)
 أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ
 كَرِيمٌ (۴)

اکنون می خواهی مؤمنان را برای من معرفی کنی، آنان کسانی هستند که هر وقت نام تو برده می شود، دل های آنان بیمناک شود، وقتی قرآن می خوانند، بر ایمانشان افزون می شود و فقط بر تو توکل می کنند، آن ها نماز را با آداب و شرایط آن به جا می آورند و از هر چه روزیشان کرده ای، به نیازمندان می بخشند، آنان مؤمنان حقیقی هستند و نزد تو درجات عالی خواهند داشت و تو گناهانشان را می بخشی و به آنان در بهشت روزی نیکو می دهی.

مؤمنان وقتی نام تو را می شنوند، دل های آنان بیمناک می شود، این ترسی است که در عشق و محبت، ریشه دارد، آن ها نگران هستند مبادا تو که محبوب واقعی آنان هستی، از آنان ناراضی باشی، مؤمنان تو را دوست دارند و می خواهند همیشه تو از آنان راضی و خشنود باشی، آنان خشنودی تو را از همه چیز بهتر می دانند.

* * *

افق فکری مؤمنان آن‌چنان بلند است که از تکیه کردن بر مخلوقات ناتوان دوری می‌کنند، آنان فقط از تو کمک می‌طلبند و تو تنها تکیه‌گاه آنان هستی و به تو توکل می‌کنند.

بعضی‌ها معنای توکل را خوب نفهمیده‌اند، آنان تصور می‌کنند باید وسایل و اسباب عادی را کنار بگذارند و تنها به تو امیدوار باشند، این درست نیست. توکل این است که من اقدامات لازم را انجام دهم، وسایل عادی را فراهم کنم و وظیفه خود را درست انجام دهم، بعد از آن به لطف و حمایت تو چشم بدوزم.

* * *

انفال : آیه ۸ - ۵

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (۵) يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (۶) وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِخْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (۷) لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (۸)

اکنون برای من از جنگ «بدر» سخن می‌گویی، تو به مسلمانان وعده داده بودی که آنان را یاری کنی و بر دشمنانشان پیروز گردانی و در این جنگ به وعده خود وفا کردی.

وقتی این ماجرا را می‌شنوم، به یاری تو امیدوارم می‌شوم و در راه تو استوار می‌مانم، ماجرای جنگ «بدر» به من درس استقامت و پایداری می‌دهد.

* * *

مشرکان مکه آن قدر مسلمانان را در مکه اذیت و آزار کردند که آنان مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شدند، آنان زندگی خود را رها می‌کردند و به مدینه می‌رفتند، وقتی مسلمانی از مکه هجرت می‌کرد، مشرکان مکه همه دارایی او را تصرف می‌کردند.

مسلمانانی که به مدینه آمده بودند، در سختی و فقر زندگی می‌کردند و شرایط سختی را سپری می‌کردند. از طرف دیگر، مسلمانانی که در مکه باقی مانده بودند، زیر ظلم و ستم مشرکان قرار داشتند.

هر سال، تاجرانی از مکه به شام می‌رفتند و بعد از خریدن اموال زیاد، به مکه باز می‌گشتند، این کاروان از آن مشرکان مکه بود. به پیامبر خبر رسید که این کاروان در حال بازگشت به مکه است، کاروانی که بیش از هزار شتر داشت و اموال زیادی را همراه داشت.

تو از پیامبر خواستی برای جنگ با کافران از مدینه بیرون بیاید، اما عده‌ای از مسلمانان، جنگ را خوش نداشتند و دوست نداشتند که در جنگ شرکت کنند، با این که می‌دانستند این جنگ، به فرمان توست اما باز هم حرف خودشان را می‌زدند، آنان از مشرکان مکه می‌ترسیدند، گویی که می‌خواهند به سوی مرگ بروند و با چشم خود، مرگ را نظاره گر بودند.

* * *

به مسلمانان وعده دادی که با یکی از دو گروه کافران، درگیر می‌شوند و در این جنگ پیروز خواهند شد. منظور تو از دو گروه کدام بود؟ مگر کافران، دو گروه بودند؟

کاروان تجاری به سوی مکه به پیش می‌رفت، پیامبر با یارانش در کمین آن

کاروان در سرزمین «بدر» بودند، بدر، وسط راه مکه و مدینه است. ابوسفیان، رهبری کاروان را به عهده داشت، جاسوسان به او خبر دادند که مسلمانان در کمین شما هستند، ابوسفیان هم برای نجات کاروان چاره‌ای اندیشید و راه خود را تغییر داد تا از مسلمانان دور بماند، او کاروان را به سوی بیابان برد و از راهی فرعی به سوی مکه به پیش رفت. وقتی این خبر به کافران مکه رسید که مسلمانان تصمیم دارند به کاروان آنان حمله کنند، بسیار عصبانی شدند، آنان با سپاهی که ۹۵۰ نفر عضو داشت از مکه حرکت کردند.

اکنون مسلمانان باید یک راه را انتخاب کنند، یا باید به دنبال کاروان تجاری می‌رفتند یا با سپاهی که از مکه می‌آمد درگیر می‌شدند.

مسلمانان دوست داشتند با کاروان تجاری که نیروی نظامی کمی همراه آن بود، درگیر شوند و این کار برای آنان آسان‌تر بود، اما تو اراده کرده بودی که آنان با سپاه کفر درگیر شوند تا آنان به سزای اعمال خود برسند، تو می‌خواستی قدرت مسلمانان را به کافران نشان بدهی و حق را ثابت و باطل را نابود کنی، این اراده تو بود، سپاه کافران هرگز تصور نمی‌کردند که در این جنگ شکست بخورند، آنان می‌دانستند که مسلمان حدود سیصد نفر بیشتر نیستند و فقط ۲۰ شمشیر دارند.

کافران به امید پیروزی قطعی به سوی سرزمین بدر می‌آمدند، آنان می‌آمدند تا به خیال خود مسلمانان را تار و مار کنند، اما تو چیز دیگری اراده کرده بودی.

انفال : آیه ۱۰ - ۹

إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبِّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي
 مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُزْدِفِينَ (۹) وَمَا جَعَلَ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى
 وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
 حَكِيمٌ (۱۰)

وقتی مسلمانان فهمیدند که سپاه مکه به سوی آنان می‌آید، دست به دعا برداشتند و با زاری از تو یاری خواستند، آنان می‌دانستند که سپاه دشمن، سه برابر آنان است و هم اسلحه بیشتر و هم قدرت بیشتری دارد، آنان به تو پناه آوردند.

پیامبر هم دعا کرد، او رو به قبله ایستاد و دست‌های خود را به سوی آسمان گرفت و فرمود: «خدایا! تو به ما وعده پیروزی دادی، از تو می‌خواهم به وعده خود عمل کنی، اگر امروز این گروه شکست بخورند و کشته شوند، دیگر کسی تو را روی زمین عبادت نخواهد کرد».

تو دعای او را مستجاب کردی و این آیه را بر او نازل کردی و به او وعده دادی که مسلمانان را با هزار فرشته که پشت سرهم از آسمان فرود آیند، یاری می‌کنی.

تو برای پیروز کردن مسلمانان نیاز نداشتی که فرشتگان را برای یاری آنان بفرستی، تو اگر چیزی را اراده کنی، آن محقق می‌شود، اما هزار فرشته را برای آنان فرستادی تا بشارت و خبر خوشی برای مسلمانان باشد و دل‌های آنان آرام بگیرد، پیروزی آنان فقط به دست تو است، تو بر هر کاری توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

* * *

انفال : آیه ۱۱

إِذْ يُغَشِّبِكُمُ النَّعَاسُ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ
السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى
قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ (۱۱)

کافران چاه‌های آبی که در آن اطراف بود را در اختیار خود گرفتند، مسلمانان با کم‌آبی روبرو شدند. آنان بسیار خسته بودند، هنوز دشمن با آنان رو در رو نشده بود، شب فرا رسید، گروهی برای نگرهبانی انتخاب شدند و بقیه استراحت کردند.

کسی که ترس به دل دارد و مضطرب است، نمی‌تواند بخوابد، اما تو آرامشی به قلب آنان نازل کردی و خوابی سبک مسلمانان را فرا گرفت تا از آنان رفع خستگی شود و برای جنگ فردا، آمادگی جسمی پیدا کنند.

صبح که فرا رسید، باران رحمت خود را بر آنان نازل کردی و گودال‌های اطراف پر از آب شد، آنان توانستند بدن خود را شستشو دهند و نیاز خود به آب را برطرف کنند و پلیدی شیطان را از خود دور کنند.

اردوگاه آنان در شن‌زاری واقع شده بود که پای آنان در آن شن‌های لغزنده فرو می‌رفت، با باریدن باران، آن شن‌ها فرو نشست و جای پای آنان محکم و سفت شد.

آنان وقتی این امداد تو را دیدند، دل محکم کردند و به یاری تو امیدوار شدند و با روحیه‌ای عالی برای جنگ با کافران آماده شدند.

مسلمانانی که غروب دیروز، برای نجات خود دعا می‌کردند، چقدر عوض شده بودند، خستگی آنان بر طرف شده بود و گرد و غبار راه را از سر و روی

خود شسته بودند و با روحیه‌ای خوب به میدان آمده بودند.

انفال : آیه ۱۴ - ۱۲

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا
الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ
الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (۱۲) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۳)
ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ (۱۴)

فرشتگان را برای یاری مسلمانان فرستادی، تو به آن فرشتگان چنین گفتی:
«من حافظ و نگهبان شما هستم، مؤمنان را ثابت قدم بدارید، من در دل‌های
کافران، ترس می‌افکنم، پس با شمشیر سرهای آنان را بزنید و دست آنان را
کوتاه کنید، این کیفر برای آن است که آنان با من و پیامبرم دشمنی کردند، هر
کس با من و پیامبرم درافتد، باید بداند که عذابی سخت در انتظار اوست».
آری، کافران این مجازات را در دنیا می‌چشند و در آخرت به آتش جهنم
گرفتار خواهند شد.

انفال : آیه ۱۶ - ۱۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا
فَلَا تُؤَلُّوهُمْ الْأُدْبَارَ (۱۵) وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ
أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ (۱۶)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که با انبوه کافران در میدان جنگ

روبرو شدید از مقابله با آنان، نهراسید و فرار نکنید. در هنگام جنگ، هر کس از میدان نبرد فرار کند، گرفتار غضب من خواهد شد و جهنم جایگاه او خواهد بود و جهنم چه بد جایگاهی است، البته اگر کسی از میدان برگردد ولی هدف او حمله مجدد باشد یا تصمیم داشته باشد به گروه دیگری از رزمندگان پیوندد، خطایی نکرده است.

به هر حال فرار از میدان جنگ، از گناهان بزرگی است، این کار سبب می شود تا دشمنان بر مسلمانان چیره شوند و آنان را نابود کنند. کسی که خود را در میدان جنگ، تنها می بیند، می تواند برای پیوستن به دسته ای دیگر عقب نشینی کند و بعد از آن، حمله مجدد را آغاز کند، در واقع این نوع عقب نشینی، یک شیوه جنگی است و اشکالی ندارد.

انفال : آیه ۱۸ - ۱۷

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۷) ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَاذِبِينَ (۱۸)

زمانی که مسلمانان در مکه به پیامبر ایمان آوردند، کافران آنان را شکنجه می دادند و سرانجام آنان مجبور به ترک خانه و زندگی خود شدند و به مدینه هجرت کردند. وقتی جنگ تمام شد و مسلمانان پیروز شدند، لحظه شادی و خوشحالی آنان بود، جنازه هفتاد نفر از بزرگان کافران در میدان افتاده بود، هر کسی از سر خوشحالی فریاد می زد: «من فلان کافر را کشتم». آیا آنان با توان و نیروی خود، توانستند کافران را شکست بدهند؟ اگر یاری

تو نبود، آنان هرگز نمی توانستند در مقابل آن سپاهی که سه برابر آنان بود، پیروز شوند،

تو می خواستی آنان یاری تو را فراموش نکنند و امدادهای غیبی تو را پیش چشم داشته باشند، پس چنین گفتی: «این شما نبودید که کافران را کشتید، بلکه خدا آنان را با فرستادن فرشتگان و یاری شما، به قتل رساند».

هنگام جنگ، کافران با تمام قوا به سوی مسلمانان هجوم می آوردند، پیامبر از علی علیه السلام خواست تا مشتی خاک به او بدهد.

وقتی علی علیه السلام مشتی خاک را به پیامبر داد، پیامبر آن را به سوی کافران پرتاب کرد و کافران را نفرین کرد. در این هنگام تو بادی فرستادی و آن خاک را به سوی کافران برد، هیچ کافری نبود که چشم و دهان و بینی اش، از آن خاک پر نشود، آنان دیگر جلوی چشم خود را نمی دیدند، پس مؤمنان فرصت را غنیمت شمردند و به سوی آنان حمله کردند و آنان را شکست دادند.

اکنون به پیامبر خود چنین می گویی: «ای محمد! تو آن خاک را نپاشیدی، این من بودم که آن خاک را به چهره کافران پاشیدم».^(۲)

آری، پیامبر نمی توانست با یک مشت خاک، چشم همه کافران را از خاک پر کند، این معجزه تو بود.

اگر تو کافران را به قتل رساندی، اگر تو خاک را پرتاب کردی، پس چرا دیگر مؤمنان را به زحمت انداختی و به آنان فرمان جهاد دادی و آنان را تا سرزمین بدر آوردی؟ آنان در شهر خود می ماندند و تو کافران را نابود می کردی؟! این سؤالی است که به آن پاسخ می دهی. تو می خواستی تا استعدادهای

مؤمنان شکفته شود، سرمایه‌های وجودی آنان شکوفا شود و لیاقت و شایستگی هرکدام، رشد کند و حقیقت خودشان را نشان بدهند و در نتیجه، راستگویان از دروغگویان جدا شوند.

آری، کسانی بودند که ادعا می‌کردند اهل ایمان هستند، اما وقتی سخن از جنگ شد، ترس به دل‌هایشان نشست و پیامبر را از روبرو شدن با کافران برحذر داشتند.

اما گروه دیگری از جان خود مایه گذاشتند و حاضر بودند جان خود را فدای پیامبر تو کنند، آنان در این امتحان سرافراز بیرون آمدند. آری، تو می‌خواستی به مؤمنان راستین، نعمتی نیکو بدهی که تو شنوا و دانا هستی، تو این‌گونه نقشه کافران را بی‌اثر کردی.

بار دیگر به تاریخ برمی‌گردم، باید ماجرای جنگ بدر (در سال دوم هجری) را مرور کنم، دوست دارم بدانم در کجا پای عده‌ای لغزید و در کجا عده‌ای سرافراز شدند.

پیامبر همراه با مسلمانان برای جنگ با کاروان تجاری از مدینه خارج شدند، جاسوسان به ابوسفیان خبر دادند که مسلمانان می‌خواهند به کاروان تجاری او حمله کنند. او یک نفر را به سوی مکه فرستاد و تقاضای نیروی کمکی کرد، کافران مکه سپاهی تشکیل داده و به سوی مسلمانان حرکت کردند. وقتی خبر آمدن سپاه مکه به مسلمانان رسید، آنان دچار وحشت شدند.

شب فرا رسیده بود، پیامبر همه یاران خود را جمع کرد و از آنان نظرخواهی کرد، او دوست داشت نظر مسلمانان را بداند.

پیامبر به آنان فرمود: نظر شما چیست؟

اینجا بود که ابوبکر از جا بلند شد و چنین گفت: «ای پیامبر! اینان که به سوی ما می‌آیند از قبیلهٔ قریش هستند، آنان از زمانی که عزت و بزرگی یافته‌اند، هرگز ذلیل و خوار نشده‌اند».

معنای این سخن چه بود؟ ابوبکر می‌خواست به پیامبر بفهماند که قریش تا به حال در هیچ جنگی شکست نخورده است و باید از جنگ با آنان دوری کرد. بعد از آن، عمر از جا بلند شد و همین سخنان را تکرار کرد، با سخن این دو نفر، یأس و ناامیدی همه را فرا گرفت.

مقداد از جا بلند شد و گفت: «ای پیامبر! می‌دانیم که قریش به سوی ما می‌آید، اما ما به تو ایمان آورده‌ایم، اگر به ما دستور دهی که میان آتش برویم یا روی تیغ‌های بیابان راه برویم، این کار را می‌کنیم، ما در همه حال تو را همراهی می‌کنیم».

وقتی مقداد این سخن را گفت، لبخند بر لب‌های پیامبر نشست، او در حق مقداد دعا کرد.

یکی دیگر از یاران پیامبر از جا بلند شد و چنین گفت: «ای پیامبر! ما به تو ایمان آورده‌ایم، به خدا اگر دستور دهی که وارد دریا شویم، این کار را می‌کنیم، بدان که ما تا پای جان تو را یاری می‌کنیم».^(۳)

وقتی جنگ آغاز شد، تو فرشتگان را به یاری مسلمانان فرستادی و آنان بر کافران پیروز شدند، اما تو دوست داشتی مسلمانان، حقیقت خودشان را نشان بدهند، این امتحان بزرگی بود.

آری، تو می‌توانستی بدون آن که مسلمانان از مدینه خارج شوند، کافران را نابود کنی، اما دیگر مؤمن واقعی از مؤمنان ترسو تشخیص داده نمی‌شد،

کسانی مانند مقداد این‌گونه درخشیدند و نام آنان با افتخار برای همیشه در تاریخ ماندگار شد، اما افرادی مثل ابوبکر و عمر از ترس، آن سخنان را بیان کردند.

مؤمنان ترسو به فکر این بودند که پیامبر با کافران جنگ نکند، آنان راه نجات را در این می‌دانستند، آن‌ها خبر نداشتند که کافران قسم خورده بودند که مسلمانان را به قتل برسانند و زنان آنان را به عنوان اسیر به مکه ببرند.

انفال : آیه ۱۹

إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ
خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ نُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتَكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ
وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۹)

بُت پرستان مکه برای این که بتوانند مردم را برای جنگ با پیامبر بسیج کنند، از ابزار دین استفاده کردند، درست است که آنان بُت پرست بودند، اما بُت‌ها را شریک تو می‌دانستند، تو را قبول داشتند، اما می‌گفتند که بُت‌ها، دختران تو هستند و تو اداره جهان را به بُت‌ها واگذار کرده‌ای.

ابوجهل کنار کعبه آمد و پرده آن را گرفت و چنین گفت: «ای خدا! ما به جنگ محمد می‌رویم، از تو می‌خواهیم هرکدام از ما را که دین بهتری داریم، پیروز گردانی».^(۴)

مردم مکه به دعای او آمین گفتند، آن‌ها فکر می‌کردند که بُت پرستی از یکتا پرستی بهتر است.

در جنگ بدر، بُت پرستان شکست خوردند، هفتاد نفر از آنان کشته شدند و

همین تعداد نیز اسیر شدند و بقیه فرار کردند. اکنون تو این آیه را نازل می‌کنی و با بُت پرستان سخن می‌گویی.

تو به آنان یادآوری می‌کنی که چه دعایی کردند، این سخن توست: «ای بُت پرستان! شما پیروزی را برای گروهی می‌خواستید که دین بهتری دارند، اکنون با پیروزی مسلمانان، حق روشن شد، اگر شما دست از دشمنی با پیامبر من بردارید، به سود شماست، اما اگر به دشمنی و جنگ ادامه دهید، من بار دیگر مسلمانان را یاری خواهم کرد، بدانید که جمعیت زیاد شما، عذاب مرا از شما دور نمی‌کند، یاری و نصرت من همواره با مؤمنان است».

* * *

انفال : آیه ۲۳ - ۲۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا
تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ (۲۰) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ
لَا يَسْمَعُونَ (۲۱) إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا
يَقْبَلُونَ (۲۲) وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا
وَهُمْ مُّعْرِضُونَ (۲۳)

اکنون از مؤمنان می‌خواهی تا از تو و پیامبر اطاعت کنند و هرگز مخالفت نکنند و مانند کافرانی نباشند که سخن پیامبر را گوش نکردند و خود را از سعادت محروم کردند.

پیامبر سال‌های سال با بُت پرستان مکه سخن گفت و آنان را به یکتاپرستی دعوت کرد، بعضی از آنان به پیامبر می‌گفتند: «سخن تو را پذیرفتیم»، ولی آنان دروغ می‌گفتند و هرگز ایمان نیاورده بودند، آنان با این کار خود می‌خواستند پیامبر تو را مسخره کنند، اکنون دربارهٔ آنان سخن می‌گویی، آنان

بدترین مردم روی زمین هستند، آنان می دانستند که محمد ﷺ پیامبر توست، ولی به او ایمان نمی آوردند، آنان شیفتهٔ بت پرستی شده بودند و به بت‌های خود دل خوش کرده بودند.

وقتی پیامبر تو با آنان سخن می گفت، سخن او را نمی پذیرفتند، گویی که کر شده بودند، آنان به حقّ اعتراف نمی کردند، گویی که لال شده بودند. آنان عقل خود را به کار نمی بستند، اگر تو خیری در آنان می دیدی، آنان را شنوا می ساختی، اگر آنان شنوا هم می شدند، باز از پذیرش حقّ سر باز می زدند.

آنان گوش و زبان داشتند، سخن حقّ را می شنیدند و می توانستند به آن اعتراف کنند، اما گوش و زبان خود را در راه خیر به کار نمی بردند، آنان پست تر از حیواناتی هستند که سخن نمی گویند و نمی توانند حرف بزنند. تو به آنان نور فطرت داده‌ای، آنان می دانند که راه باطل را در پیش گرفته اند، تو می توانی آنان را مجبور به پذیرفتن حقّ کنی، اما این کار را نمی کنی، زیرا سنّت تو در این است که انسان‌ها آزادانه، راه خود را انتخاب کنند.

حکایت این مردم، عجیب است، آنان در اوج لجاجت ایستاده‌اند، تو هیچ کس را مجبور به ایمان نمی کنی، اما اگر تو بر خلاف سنّت خود عمل کنی و آنان را مجبور به پذیرفتن حقّ کنی، در اولین فرصتی که به آنان بدهی، باز از حق روی گردان خواهند شد و راه کفر را ادامه خواهند داد.^(۵)

انفال : آیه ۲۵ - ۲۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا
دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَعَلَّمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ
تُخْشَرُونَ (۲۴) وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً
وَعَلَّمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۵)

این زندگی که من عاشق آن هستم و برای ادامه آن تلاش می‌کنم، چیست؟ آیا
زندگی، همان زنده بودن است؟ آیا خوردن و آشامیدن و بهره بردن از
لذت‌های حیوانی، معنای زندگانی است؟
زنده بودن، یک حرکت افقی است، از گهواره تا گور، اما زندگی یک حرکت
عمودی است، از زمین تا اوج آسمان‌ها!
تو انسان را آفریده‌ای و خوب می‌دانی چه آفریده‌ای، تو در او حس
کمال‌گرایی را قرار داده‌ای، زنده بودن هیچ‌گاه، انسان را سیر نمی‌کند، انسانی
که فقط زنده است، همواره به دنبال چیزی می‌گردد، گمشده انسان همان

زندگی است.

تو به فرشتگان دستور دادی تا بر آدم علیه السلام سجده کنند، تو انسان را گل سر سبد جهان قرار دادی، این ارزش انسانی است که زندگی را یافته است. اکنون مرا به زندگی فرا می خوانی: «ای کسانی که ایمان آورده اید، وقتی من و پیامبر شما را به سوی چیزی فرا می خوانیم که به شما زندگی می بخشد، ما را اجابت کنید». تو در اینجا همه را به سوی زندگی فرا می خوانی.

اهل شام بود و در دمشق زندگی می کرد، اسم او «ابوربیع» بود، او بارها این آیه را خوانده بود و درباره آن فکر کرده بود. او می خواست بداند منظور تو از این سخن چیست؟ تو و پیامبر، مردم را به چه چیزی دعوت کرده اید؟ آن چیزی که باعث زندگی حقیقی می شود چیست؟ از چند نفر سؤال خود را پرسید، آنان به او گفتند که منظور آیه این است که خدا و پیامبر مردم را به «ایمان» فرا می خوانند، هر کس که ایمان بیاورد، زندگی واقعی را درک کرده است.

ابوربیع وقتی این سخن را شنید، آن را نپذیرفت، حق هم با او بود، زیرا در ابتدای آیه، خدا می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید»، خدا از کسانی که ایمان آورده اند، می خواهد که دعوت او و پیامبرش را اجابت کنند، پس چیزی که خدا مؤمنان را به سوی آن فرا می خواند، چیزی غیر از ایمان است. او باید صبر می کرد تا زمان حج فرا برسد و از شام به مکه و سپس به مدینه برود، باید به دیدار امام صادق علیه السلام برود و سؤال خود را از ایشان بپرسد، او می دانست که اهل بیت علیهم السلام بهترین مفسران قرآن هستند.

وقتی او به مدینه رسید، خدمت امام صادق علیه السلام رفت، سلام کرد و این آیه را

برای آن حضرت خواند و تفسیر آن را جویا شد. امام به او فرمود: «این آیه، درباره ولایت علی علیه السلام نازل شده است.»^(۶)

جواب امام صادق علیه السلام کوتاه بود و پرمعنا. او خدا را شکر گفت که معنای واقعی این آیه را فهمید، خدا و پیامبر او مردم را به ولایت علی علیه السلام دعوت می‌کنند، ولایت علی علیه السلام به آنان زندگی می‌بخشد.

پیامبر از همان ابتدای پیامبری خود، مردم را به پذیرش ولایت و امامت علی علیه السلام دعوت می‌کرد، این چیزی بود که تو از او خواسته بودی، امامت، عهده آسمانی است، تو بهترین بندگان خود را به عنوان «امام» برگزیدی و آنان را از هر گناه و خطایی دور کردی، به آنان مقام «عصمت» را عنایت کردی و از همه خواستی تا از آنان پیروی کنند.

امامت، حلقه اتصال زمین و آسمان است، کسی که امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت می‌میرد، راه اتصال بین تو و بندگان، امامت است. علی علیه السلام و یازده امام بعد از او، رهبرانی آسمانی هستند و تو دین اسلام را با امامت و ولایت آنان تکمیل کردی.^(۷)

پیامبر مردم را به پیروی از علی علیه السلام فرا خواند، اما تو خبر داشتی که بعد از مرگ پیامبر، فتنه‌ای بزرگ روی خواهد داد و مردم علی علیه السلام را خانه نشین خواهند کرد و برای خود رهبرانی دیگر برمی‌گزینند. آنان به نام دین، به جنگ علی علیه السلام خواهند رفت و خیلی‌ها را فریب خواهند داد.

اکنون می‌خواهی از قانون مهم خویش سخن بگویی، درست است که فتنه اوج خواهد گرفت، اما دل‌های انسان‌ها به دست توست، تو نمی‌گذاری کسی

چیزی را که باطل است، به عنوان حقّ بشناسد. آنان که علی علیه السلام را خانه نشین کردند و گفتند علی علیه السلام خلیفه پیامبر نیست، دم از حقّ بودن خلافت ابوبکر زدند. خیلی ها هم این سخن را پذیرفتند با ابوبکر بیعت کردند، اما هرگز آنان به خلافت ابوبکر، یقین کامل پیدا نکردند، ممکن بود که آنان به زبان چیزی بگویند، اما تو از دل های آنان باخبر بودی، آنان هرگز به حقّ بودن خلافت ابوبکر یقین پیدا نکردند.

این سخن توست: «بدانید که خدا بین انسان و دل او، مانع می شود و همه در روز قیامت برای حسابرسی به پیشگاه او جمع می شوید». تو مانع می شوی که دل انسان، باطلی را حقّ بیندارد، این قانون تو برای همه زمان ها و همه انسان ها می باشد.^(۸)

اگر راه باطل را انتخاب کنم، تو به دل من شک می اندازی، نمی گذاری به یقین برسم!

تو کاری می کنی که در دل من، نسبت به عقیده ام، شک و تردید ایجاد شود، این شک و تردید، باعث می شود من رشد کنم.

تو کار خود را انجام می دهی، تردید ایجاد می کنی، از این به بعد، من باید تلاش کنم، باید جستجو کنم و حقیقت را دریابم.

آری، فقط کسانی که راه حقّ و حقیقت را برگزیدند، به یقین می رسند و بدون هیچ شک و شبهه ای به این باور می رسند که بر راه حقّ هستند.

این یکی از نعمت هایی است که تو به انسان ها داده ای، در هیچ شرایطی، انسانی که در مسیر باطلی قرار گرفته است، به یقین صد درصد نمی رسد، انسان تا زمانی که در راه باطل باشد، با شک و تردید همراه خواهد بود و این نشانه خوبی برای اوست. اگر کسی به شک خود توجه نکرد، تو بر او اتمام

حجّت کرده‌ای، روز قیامت نمی‌تواند بگوید که خدایا! من راه حقیقت را کشف نکردم، زیرا تو به او می‌گویی: مگر در دل تو شک ایجاد نکردم؟ وقتی شک در دل تو افتاد، چرا تحقیق نکردی؟ چرا جستجو نکردی تا حق را بیابی. شناخت درست انسان با توجه به سخنان تو، امکان‌پذیر است، تو نور فطرت را در دل انسان قرار دادی، میل به یکتاپرستی را در او نهادینه کردی، از طرف دیگر، هر گاه انسانی به راه باطل برود، در دل او تردید ایجاد می‌کنی، تو نمی‌گذاری انسانی که در راه باطل است، به یقین برسد، این‌ها همه نکاتی است که باید در شناخت انسان به آن توجه کرد.

* * *

تو می‌دانستی که مردم بعد از پیامبر، دچار فتنه می‌شوند، پس به آنان هشدار می‌دهی: «از فتنه‌ای بترسید که اگر شروع شود، تنها ستمگران را فرا نمی‌گیرد، بلکه اثر آن دامن‌گیر همه می‌شود! فراموش نکنید که مجازات من، شدید است.»

تو به مسلمانان هشدار دادی، اما افسوس که آنان راه خود را رفتند و پس از پیامبر، به فتنه‌ای بزرگ گرفتار شدند.

مسلمانان در روز عید غدیر با علی علیه السلام بیعت کرده بودند، پیامبر از آنان خواست تا از علی علیه السلام و یازده امام بعد از او پیروی کنند، اما آنان پیمان خود را شکستند، عده‌ای که ستمگر بودند، علی علیه السلام را خانه‌نشین کردند و بقیه مردم هم با سکوت خود، آن ستمگران را یاری کردند.

این بلا و مصیبتی بود که اثر آن هرگز از بین نمی‌رود، جامعه اسلامی دچار انحرافی بزرگ شد و کسانی به عنوان خلیفه پیامبر انتخاب شدند که شایستگی این مقام را نداشتند، ظلم و ستم آغاز شد، همه مسلمانان از این فتنه

ضرر کردند.

بعد از علی علیه السلام، حسن علیه السلام به مقام امامت رسید، اما باز هم مردم از او پیروی نکردند، مردم هر زمانی، امام خود را رها کردند و به سوی رهبران دیگر رفتند و خود را از سعادت و رستگاری محروم کردند.

اکنون من ایستاده‌ام و به تاریخ نگاه می‌کنم، تاریخی که پُر است از کسانی که به قدرت رسیدند و به نام دین، بر دیگران ظلم و ستم نمودند، آنان دین خدا را به بازی گرفتند و قصد نابودی آن را داشتند.

اکنون من باید هشیار باشم، من که در انتظار ظهور امام زمان خویش هستم، باید خود را برای پیروی از او آماده کنم، شنیده‌ام وقتی او بیاید، عده‌ای به نام دین با او دشمنی خواهند کرد.

آن روز، بزرگ‌ترین دشمنان مهدی علیه السلام، کسانی هستند که قرآن را بد تفسیر می‌کنند، عالمان بی‌تقوایی که از دین و اعتقادات مردم برای ضربه زدن به امام زمان استفاده خواهند کرد، آنان به دنبال روشن کردن آتش فتنه خواهند بود، من باید از آن فتنه بترسم. ^(۹)

بارخدا یا! یاریم کن که در آن فتنه، فریب نخورم، کمکم کن که یار امام زمان خود باشم، کمکم کن تا در راه او ثابت قدم بمانم!

انفال : آیه ۲۶

وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ
تَخَافُونَ أَنْ يَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَصَرِهِ وَرَزَقَكُم مِّنَ
الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۲۶)

زمانی که مسلمانان در مکه بودند، گروهی کوچک بیش نبودند و در شهر مکه، ضعیف و خوار شمرده می شدند و همیشه نگران بودند که دشمنان، آنان را نابود کنند.

اکنون از آنان می خواهی تا آن روزها را به یاد آورند، تو آنان را پناه دادی و زمینه مهاجرت آنان به مدینه را فراهم کردی و آنان را یاری نمودی و از پاکیزه ترین طعامها روزیشان کردی، باشد که شکر تو را به جا آورند. آری، انسان به زودی گذشته خود را فراموش می کند و این عیب بزرگ اوست، وقتی او در سختی و مشکلات قرار می گیرد، تو را به یاری می طلبد و از تو کمک می خواهد، اما وقتی مشکل او برطرف شد، دیگر همه چیز را

فراموش می‌کند.

من نیز باید روزهای سختی خود را به یاد داشته باشم، اگر این کار را بکنم، بنده شکرگزار تو خواهم بود.

انفال : آیه ۲۸ - ۲۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ
وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۷) وَعَلِمُوا أَنَّ أَمْوَالَكُمْ
وَأَوْلَادَكُمْ فَتَنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۸)

از ما می‌خواهی تا در امر دین تو، خیانت نکنیم و خلاف دستور تو و پیامبر تو، کاری انجام ندهیم و در امانت خیانت نکنیم، همه ما می‌دانیم که خیانت در امانت، گناه بزرگی است.

به ما خبر می‌دهی که دارایی‌ها و فرزندان، مایه آزمایش ما می‌باشند و تو ما را با این دو، امتحان می‌کنی، دوست داشتن ثروت دنیا و محبت به فرزندان، نباید باعث شود که ما راه گمراهی را در پیش بگیریم.

کسی که در راه تو از مال دنیا و فرزندان خویش دل بکند، در امتحان تو پیروز می‌شود و تو به او پاداش بزرگی می‌دهی.

بعضی‌ها مانند ابراهیم علیه السلام در راه تو حاضرند فرزند خود را قربانی کنند، اما بعضی دیگر، برای فرزندان خود، دین خود را قربانی می‌کنند و گرفتار لغزش‌ها، دروغ‌ها، کم‌فروشی‌ها و... می‌شوند.

انفال : آیه ۲۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا
وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۹)

سخن از نعمت‌هایی به میان آمد که تو به بندگان خود می‌دهی، در اینجا می‌خواهی یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌ها را بیان کنی، مهم‌ترین خطر انسان در مسیر سعادت، خطر بیراهه‌ها است، ممکن است انسان از راه اصلی منحرف شود و به بیراهه بیفتد، اما هر کس تقوا پیشه کند و از گناه دوری کند، تو قدرت تشخیص حق از باطل را به او می‌دهی و خطاهای او را می‌بخشی که تو صاحب بخشش بزرگ هستی.

کسی که اهل تقوا شد، به راحتی می‌تواند راه صحیح را تشخیص بدهد و از باطل جدا شود. تقوا، پرده‌های حرص، طمع و شهوت، خودبینی، حسد و دل‌بستگی به دنیا را از مقابل دیده‌عقل کنار می‌زند تا انسان بتواند چهره حق را به خوبی ببیند، تقوا روشن‌بینی خاصی به انسان می‌دهد و پرتو آن، دل را روشن می‌نماید.

کسی که به گناه آلوده شده است، اگر توبه کند و تصمیم بگیرد دیگر گناه انجام ندهد و تقوا پیشه کند، سعادت‌مند می‌شود، زیرا تو گناهان گذشته او را می‌بخشی و به او قدرتی می‌دهی که راه صحیح را تشخیص بدهد. تقوا، گذشته و آینده انسان را اصلاح می‌کند و این نعمت بزرگی است برای انسانی که راه تو را می‌پیماید.

انفال : آیه ۳۰

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۳۰)

در اینجا یکی از نعمت‌هایی را که به پیامبر خود دادی، ذکر می‌کنی، پیامبر بیش از ده سال در مکه مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد، بت‌پرستان مکه او

را اذیت و آزار زیادی نمودند، عده‌ای از مردم یثرب که مسلمان شده بودند، به مکه آمدند و با پیامبر دیدار کردند. یثرب همان شهر مدینه است که در آن زمان بیشتر به یثرب مشهور بود. آنان از پیامبر دعوت کردند تا به شهر آنان هجرت کند.

این خبر به گوش بزرگان مکه رسید، پس تصمیم گرفتند هرطور شده مانع هجرت پیامبر بشوند. آنان جلسه‌ای تشکیل دادند تا در این زمینه با هم مشورت کنند، در آن جلسه سه نظر مطرح شد: عده‌ای گفتند باید محمد را دستگیر و در مکانی زندانی کنیم تا او نتواند به مدینه برود، عده‌ای می‌گفتند که باید پیامبر را به قتل برسانیم. عده‌ای هم می‌گفتند باید او را از شهر مکه بیرون کنیم و به جای دوری بفرستیم.

سرانجام تصمیم آن‌ها بر این شد که ۲۵ نفر را با شمشیر برای کشتن پیامبر بفرستند تا او را به قتل برسانند.^(۱۰)

این نقشه آنان بود، اما تو نقشه آنان را بی‌اثر ساختی که تو بهترین چاره‌جویان هستی.

بیست و پنج نفر خانه پیامبر را محاصره کرده بودند، آنان تصمیم داشتند با طلوع آفتاب، به آن خانه حمله کنند و پیامبر را به قتل برسانند.

آن شب، علی علیه السلام با پیامبر چنین سخن گفت: «امشب من به جای شما در رختخواب می‌خوابم، پس آنان فکر می‌کنند که شما از خانه بیرون نرفته‌اید، این طوری شما می‌توانید از فرصت استفاده کنید و تا روشن شدن هوا از مکه دور شوید.»

پیامبر در حقّ علی علیه السلام دعا کرد و آیه‌ای از قرآن را خواند، هیچ کس پیامبر را

ندید. مشرکان خیال می‌کردند که پیامبر در خانه خود خوابیده است. (۱۱)
وقتی صبح شد مشرکان به خانه حمله کردند، علی علیه السلام از جا بلند شد، آنان
تعجب کردند، از علی علیه السلام پرسیدند:

— ای علی! محمد کجاست؟ او کجا رفته است؟

— مگر شما محمد صلی الله علیه و آله را به من سپرده بودید که اکنون او را از من می‌خواهید؟
بُت پرستان فهمیدند که دیشب پیامبر از شهر خارج شده است، آنان هنوز
امید داشتند که بتوانند او را پیدا کنند، ولی نمی‌دانستند که تو او را یاری
می‌کنی و او به سلامت به مدینه خواهد رفت. (۱۲)

انفال: آیه ۳۳ - ۳۱

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ
نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۳۱) وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ
إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ
أُتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳۲) وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ
مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۳۳)

قرآن معجزه تو بود، تو بارها از بُت پرستان مکه خواستی که اگر در قرآن
شک دارند، اگر محمد صلی الله علیه و آله را پیامبر تو نمی‌دانند، یک سوره مانند سوره‌های
قرآن بیاورند.

آنان هر چه تلاش کردند نتوانستند چنین کاری کنند، اما برای این که بتوانند
مردم مکه را فریب بدهند، نقشه‌ای ریختند، آنان به مردم می‌گفتند: «ما این
سخنان را شنیدیم و اگر بخواهیم می‌توانیم مطالبی مانند قرآن بیاوریم، قرآن
چیزی جز افسانه گذشتگان نیست.»

سپس برای این که ذهن مردم را درگیر کنند و از توجه به قرآن آنان را باز دارند چنین گفتند: «بارخدایا! اگر واقعاً این قرآن حق است و از طرف توست، پس از آسمان بارانی از سنگ بر ما فرو آور یا عذاب دردناک برای ما بفرست».

آیا تو به این درخواست آنان، عمل کردی؟ آیا عذاب را بر آنان نازل کردی؟ نه، زیرا تو قانون مهمی داشتی، تقاضای آنان این بود که عذاب آسمانی نازل شود، اما تو محمد ﷺ را رحمت خود معرفی کردی، تا زمانی که او در شهر مکه باشد، عذابی بر مردم آن شهر نازل نمی‌کنی. این قانون تو بود. آنان باید صبر می‌کردند تا پیامبر از مکه خارج شود.

وقتی من تاریخ را می‌خوانم می‌بینم که بعد از هجرت پیامبر، باز هم عذاب بر آنان نازل نشد.

به راستی علت چه بود؟

بُت پرستان لحظه‌ای که این سخن را گفتند، در طوفان تعصب و لجاجت گرفتار شده بودند، مدتی گذشت، آنان از این سخن خود پشیمان شدند، آنان با خود گفتند چرا ما برای خود چنین عذابی خواستیم؟

درست است که آنان مشرک بودند، اما تو را به عنوان خدا قبول داشتند ولی بت‌ها را شریک تو می‌دانستند، آنان از سخن خود پشیمان شدند و از تو طلب بخشش کردند. (۱۳)

درست است که راه و روش آنان باطل بود، اما تو استغفار آنان را پذیرفتی و عذابی را که تقاضا کرده بودند را بر آنان نازل نکردی، البته تو در روز قیامت، آنان را به عذاب گرفتار می‌کنی.

به راستی اگر واقعاً آنان خواستار عذاب آسمانی بودند، پس چرا پشیمان

شدند و استغفار نمودند؟ چرا از تو طلب بخشش و مغفرت کردند؟ آری، اگر بنده تو از روی لجاجت سخنی کفرآمیز بگوید و از تو طلب عذاب کند، به او فرصتی می دهی، اگر او از گفته خود پشیمان شد و استغفار کرد، تو عذاب را بر او نازل نمی کنی.

انفال : آیه ۳۵ - ۳۴

وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَائِهِ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۴) وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً
وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۵)

زمانی که پیامبر در مکه بود، مشرکان نمی گذاشتند آن حضرت با مسلمانان برای نماز به مسجدالحرام بیایند، اگر مسلمانی برای طواف کنار کعبه می آمد، آن ها او را اذیت و آزار می کردند. کعبه، یادگار ابراهیم علیه السلام بود و خانه یکتاپرستی. اما این بُت پرستان آنجا را تصرف کرده بودند.

تو آنان را در روز قیامت به عذاب سختی گرفتار خواهی ساخت، زیرا آنان مردم را از زیارت مسجدالحرام و طواف کعبه باز می داشتند، آنان فکر می کردند که سرپرستی آنجا با آنان است، در حالی که چنین نیست، سرپرستی مسجدالحرام و خانه تو، فقط به دست اهل تقوا است ولی مشرکان این مطلب را نمی فهمند.

این بُت پرستان خود را وارثان کعبه می دانستند، اما نماز و عبادت آنان در خانه تو این بود که سوت بکشند و کف بزنند، تو در روز قیامت آنان را در جهنم جای می دهی و به آنان می گویی: «به سزای آن که کفر می ورزیدید، این

عذاب را بچشید».

انفال : آیه ۳۷ - ۳۶

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ
كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (۳۶) لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ
وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ
أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۳۷)

بُت پرستان مگه ثروت زیادی را در راه کفر خرج می کردند، آنان می خواستند با این کار، جلوی پیشرفت دین تو را بگیرند، پس از آن که آنان ثروت خود را خرج کردند، فهمیدند که کاری بیهوده کرده اند و حسرت اموالی را خوردند که در این راه خرج کردند. زیرا تو مسلمانان را پیروز کردی و بُت پرستان شکست خوردند و در روز قیامت نیز آنان را به سوی جهنم رهسپار خواهی کرد.

تو در روز قیامت، بندگان پاک خود را از کافران جدا می کنی، سپس همه کافران ناپاک را کنار هم جمع می کنی و آنان را در جهنم جای می دهی، آنان آن روز است که می فهمند که در دنیا و آخرت زیان کرده اند.

انفال : آیه ۴۰ - ۳۸

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ
سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ (۳۸) وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا
تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ (۳۹) وَإِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ
النَّصِيرُ (۴۰)

مسلمانان را در جنگ بدر یاری کردی و آنان بر کافران پیروز شدند و گروهی از بزرگانِ آنان را به جهنم فرستادند، اکنون از پیامبر می‌خواهی تا با بازماندگانِ آنان چنین سخن بگویدی: «ای کافران! اگر شما دست از کفر و دشمنی خود بردارید و ایمان بیاورید، گناهان شما بخشیده می‌شود، اما اگر به دشمنی خود ادامه دهید، بدانید که سنت خدا درباره شما جاری خواهد شد، او بندگان مؤمن خود را عزیز می‌کند و در بهشت جای می‌دهد و کافران را ذلیل و در جهنم گرفتار می‌سازد».

درست است که جنگ بدر تمام شده است، اما تو دوست داری که مسلمانان بدانند هنوز در آغاز راه هستند، آنان باید تا برچیدن بساط بُت پرستی و شرک مبارزه کنند.

این سخن تو با آنان است: «ای مؤمنان! با کافران بجنگید تا بُت پرستی و کفر روی زمین ریشه کن شود و دینی جز یکتاپرستی در زمین باقی نماند. اگر کافران از کفر خود دست برداشتند و ایمان آوردند، من آنان را می‌بخشم و پاداش آن‌ها را می‌دهم که من به آنچه انجام می‌دهند بینا هستم، اگر آنان ایمان نیاوردند و حق را نپذیرفتند، نگران نباشید، بدانید که من یار و نگهدار شما هستم، فراموش نکنید که من بهترین یار و بهترین یاور هستم».

وقتی دشمنان به مسلمانان حمله می‌کنند، مسلمانان وظیفه دارند تا با آنان به مقابله پردازند و از خود و ناموس و آیین خود دفاع کنند و دست دشمن متجاوز را قطع کنند. این، جنگ نیست بلکه دفاع می‌باشد. اما سخن در این است که آیا مسلمانان می‌توانند خودشان جنگ با کافران را آغاز کنند؟

آغاز جنگ برای از بین بردن کفر و بُت پرستی، شرایط خاص خودش را دارد و فقط در صورتی می‌توان جنگ با کافران را آغاز کرد که پیامبر و یا امام معصوم فرماندهی آن جنگ را به عهده داشته باشد، چون پیامبر یا امام معصوم از هر خطایی به دور است، برای همین هرگز این جنگ برای به دست آوردن غنیمت یا کشورگشایی نیست، بلکه هدف آن نجات انسان‌ها از بُت پرستی است.

امام صادق علیه السلام جنگ با کافران را اگر به فرمان امام معصوم نباشد، حرام دانسته و آن را گناه بزرگی معرفی می‌کند. (۱۴)

هر کسی اجازه ندارد به اسم گسترش اسلام و مبارزه با بُت پرستی، اسلحه در دست بگیرد و به جنگ کافران برود، اگر کافران با ما کاری نداشتند و به ما حمله نکردند، نباید جنگ را با آنان آغاز کنیم، آری، فقط اگر پیامبر یا امام معصوم، فرمان جنگ با کافران را دادند، باید مسلمانان اطاعت کنند.

انفال : آیه ۴۱

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ
وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ
أَمْنًا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ
وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴۱)

مسلمانان با پیروزی بر کافران در جنگ بدر، به غنیمت‌های زیادی دست یافتند، تو در اینجا درباره تقسیم این غنیمت‌ها سخن می‌گویی و دستور می‌دهی تا پیامبر یک پنجم آن را به عنوان «خمس» بردارد و بقیه آن را میان مسلمانانی که در جنگ شرکت کرده بودند، تقسیم کند.

آیا پرداخت خمس، فقط درباره غنیمت‌های جنگی است؟

این آیه، درباره غنیمت‌های جنگ بدر نازل شد، اما نازل شدن یک آیه درباره یک موضوع، آن آیه را محدود به آن موضوع نمی‌کند.

در این آیه، از واژه «غنیمت» استفاده کرده‌ای، بعضی‌ها تصور می‌کنند که خمس فقط در غنیمت‌های جنگی واجب است. اما واژه غنیمت در زبان عربی به دو معنا می‌باشد: غنیمت جنگی، فایده و سود مالی.

دانشمندانی که در زمینه واژه‌های عربی، تحقیق کرده‌اند به این نکته اشاره می‌کنند. یکی از آنان چنین می‌گوید: «واژه غنیمت، در هر چیزی که انسان از دشمن یا غیر دشمن به دست می‌آورد، به کار می‌رود». (۱۵)

ما باور داریم که بهترین مفسران قرآن، اهل بیت علیهم السلام هستند، در احادیث آنان به این نکته اشاره شده است که خمس، فقط در غنیمت جنگی نیست. یکی از یاران امام کاظم علیه السلام از آن حضرت درباره خمس سؤال کرد، آن حضرت در جواب چنین فرمود: «خمس درباره هر فایده و سودی است که مردم به دست می آورند» (۱۶).

به هر حال، مسلمانان باید ۲۰ درصد از غنیمت‌های جنگی و همچنین ۲۰ درصد درآمد خالص اضافی خود را به عنوان خمس پرداخت کنند، من در پایان هر سال، باید سرمایه خود را حساب کنم، اگر پولی اضافه بر مخارج سالیانه داشتم، باید بیست درصد آن را به عنوان خمس پرداخت کنم.

تو اسلام را کامل‌ترین ادیان قرار دادی و همه نیازهای مادی و معنوی را در آن پیش‌بینی نمودی، تو می‌خواهی این دین، هم سعادت فرد و هم سعادت جامعه را در پی داشته باشد.

پیامبر برای اداره جامعه، نیاز به یک پشتوانه مالی داشت تا بتواند با آن از بینوایان، بیماران، بی‌سرپرستان و یتیمان جامعه دستگیری کند. تو زکات را بر مسلمانان واجب کردی و با این حکم، نیاز نیازمندان برطرف می‌شود.

ولی پیامبر برای اداره جامعه، به بودجه بیشتری نیاز داشت، تو خمس را واجب کردی تا او بتواند به اداره جامعه بپردازد، در واقع، خمس برای تأمین بودجه هر کار خیری است که پیامبر یا امام بخواهد انجام دهد و برای هر موردی که صلاح بداند، مصرف کند (۱۷).

برای حفظ کرامت و عزت پیامبر، دادن زکات و صدقه به سادات (کسانی که از بنی‌هاشم هستند) را حرام کردی و قسمتی از خمس را به نیازمندی که از سادات هستند، قرار دادی.

* * *

در این آیه، شش مصرف برای خمس بیان شده است:
 ۱- سهم خدا ۲- سهم پیامبر ۳- سهم امامان معصوم که بعد از پیامبر، رهبران جامعه می‌باشند.

در این آیه، امامان معصوم، به عنوان خویشاوندان پیامبر ذکر شده‌اند. نکته مهم این است که سهم خدا و سهم پیامبر، پس از پیامبر به امام معصوم می‌رسد و معمولاً از آن‌ها به عنوان «سهم امام» نام می‌برند. در روزگار غیبت امام معصوم، سهم امام، در اختیار فقیهان می‌باشد تا به مصرف نیازهای جامعه برسانند.

۴- سهم یتیم سید ۵- سهم فقیر سید ۶- سهم کسی که سید است و در راه مانده است و پول ندارد به وطن بازگردد. معمولاً این سه سهم را به عنوان «سهم سادات» ذکر می‌کنند.

تو صدقه دادن به سید (کسی که از نسل پیامبر است) را حرام کرده‌ای، اگر آنان نیازمند باشند، حرام است که به آنان زکات داده شود، برای همین برای نیازمندی که از نسل پیامبر هستند، سهمی از خمس قرار دادی. اگر سیدی نیاز به کمک داشت، از خمس به او پرداخت می‌شود.

* * *

تو درباره وجوب خمس سخن گفتی، اکنون به مسلمانان می‌گویی اگر شما به من و به یاری و نصرتی که بر پیامبر در جنگ بدر نازل کردم، ایمان دارید، خمس را پرداخت نمایید.

در روز بدر، دو گروه کافران و مسلمانان با هم روبرو شدند و اگر یاری و نصرت تو نبود، مسلمانان نابود شده بودند، تو چنین اراده کردی که آنان را پیروز این میدان کنی که تو بر هر کاری توانا هستی.

در این آیه از روز جنگ بدر به عنوان روز «جدایی حق از باطل» تعبیر می‌کنی، روزی که مؤمنان از کافران جدا شدند و هر یک برای آرمان خویش به میدان آمدند.

انفال : آیه ۴۲

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى
وَالرَّكْبُ أَشْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَأَخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنَّ
لِيُقِضِيَ اللَّهُ أَثْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَتِهِ وَيُخَيَا مَنْ
حَيَّ عَن بَيْنَتِهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ (۴۲)

باز از جنگ بدر سخن می‌گویی، از مسلمانان می‌خواهی آن روز را به یاد بیاورند که آنان در مقابل کافران به صف ایستاده بودند، آنان در منطقه‌ای پایین و دشمن در منطقه‌ای بلند قرار گرفته بود و این از نظر نظامی برای دشمن امتیاز خوبی بود.

مسلمانان برای مقابله با کاروان تجاری مکه از شهر خود بیرون آمده بودند، اما آن کاروان خود را به سلامت به مقصد رسانده بود، اکنون مسلمانان باید با سپاهی که سه برابر آنها بود، جنگ می‌کردند.

هر کس شرایط آن روز را بررسی می‌نمود، به شکست مسلمانان یقین می‌کرد، اگر آنان چنین وضعیتی را پیش‌بینی می‌کردند، به جنگ نمی‌آمدند، آری، با آن شرایط اگر آنان با یکدیگر وعده می‌گذاشتند که در میدان حاضر شوند، در انجام وعده خود، اختلاف می‌کردند.

اگر مسلمانان از ابتدا می‌دانستند که قرار است با سپاه هزار نفری کافران روبرو شوند، عده‌ای از آنان اصلاً از مدینه بیرون نمی‌آمدند. اما تو چیز دیگری اراده کردی، تو می‌خواستی مسلمانان را در مقابل یک عمل انجام

شده قرار دهی تا آنان به میدان بیایند و با کافران بجنگند. تو مسلمانان را یاری کردی و آنان پیروز شدند.

آن روز، هر کس می‌خواست می‌توانست حق را تشخیص بدهد، پیروزی مسلمانان در آن روز، معجزه‌ای آشکار بود. هر کس که پیروزی معجزه‌آسای مسلمانان را دید و باز هم راه گمراهی را در پیش گرفت، خودش را به هلاکت انداخت، هر کس هم این نشانه‌ها را با چشم دید و به حق بودن پیامبر و اسلام پی برد و هدایت شد، در حقیقت زندگی تازه‌ای یافت و به سعادت و رستگاری رسید و تو خدای شنوا و دانا هستی و از اسرار دل بندگان خود خبر داری.

انفال: آیه ۴۴ - ۴۳

إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ
كَثِيرًا لَفَشَلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ (۴۳) وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّمْيِيمِ فِي أَغْيَابِكُمْ قَلِيلًا وَيَقَلُّكُمْ
فِي أَغْيَابِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ
الْأُمُورُ (۴۴)

پیامبر صحنه‌ای از جنگ بدر را در خواب دید، در خواب، تو تعداد سپاه دشمن را به پیامبر، اندک نشان دادی، پیامبر این خواب خود را برای یارانش حکایت کرد و سبب تقویت روحیه آنان شد.

خواب‌ها، معمولاً چهره باطنی هر چیزی را نشان می‌دهند، درست است که کافران سه برابر مسلمانان بودند، اما آنان در شک و تردید بودند، قلب‌های آنان از نور یقین خالی بود، برای همین آنان ضعیف و ناتوان بودند. اگر تو جمعیت دشمن را چنان‌که بودند فراوان نشان می‌دادی، مسلمانان در

جنگ سستی می‌کردند و چه بسا دربارهٔ آغاز درگیری با کافران، اختلاف می‌کردند، ولی پیامبر آن خواب را دید و برای یارانش بیان کرد، این کار، سبب شد تا روحیهٔ مسلمانان قوی شود و همه آماده جنگ با کافران شوند و هیچ اختلافی میان آنان پیش نیاید، تو از آنچه در دل‌های مردم می‌گذرد باخبر هستی، تو می‌دانستی که اگر آنان تعداد زیاد دشمنان خود را می‌دانستند، از جنگ خودداری می‌کردند و پیامبر تو را تنها می‌گذاشتند.

لحظه‌ای که می‌خواست جنگ آغاز شود، دو طرف در مقابل هم صف کشیده بودند، اینجا بود که دو کار کردی:

اول: انبوه سپاه دشمن را در چشم مسلمانان اندک جلوه دادی تا مسلمانان هراسی از دشمن نداشته باشند و شجاعانه به دشمن بتازند.

دوم: کاری کردی که کافران، مسلمانان را بسیار اندک می‌دیدند، برای همین آنان کار شکست مسلمانان را بسیار آسان تصور کردند و برنامه‌ریزی فوق‌العاده‌ای انجام ندادند. اگر آنان مسلمانان را زیاد می‌دیدند، احتمال داشت از جنگی که سرانجامش هلاکت بزرگان آنان بود، پشیمان شوند.

این دو کار برای لحظه‌ای بود که جنگ آغاز نشده بود، اما وقتی جنگ آغاز شد، کاری کردی که کافران، مسلمانان را دو برابر دیدند و ترس و وحشت به دل آنان افتاد. (۱۸)

تو می‌خواستی در آن روز از کافران انتقام بگیری. یکی از کسانی که در آن روز کشته شد، ابوجهل بود، او مسلمانان زیادی را شکنجه داده بود و بارها پیامبر را اذیت و آزار کرده بود، تو آن روز آنان را غافلگیر کردی تا پیروزی مسلمانان را که تقدیر کرده بودی، تحقق پذیرد، به درستی که بازگشت همهٔ کارها به سوی توست، تو هر کس را که بخواهی پیروز می‌کنی و هر کس را که بخواهی شکست می‌دهی.

* * *

انفال : آیه ۴۸ - ۴۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا
 وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۴۵) وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا
 تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ
 الصَّابِرِينَ (۴۶) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ
 النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۴۷) وَإِذْ
 زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي
 جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ
 مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۴۸)

این سخن تو با کسانی است که همراه پیامبر به میدان جنگ آمده‌اند:
 ای مؤمنان! هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو می‌شوید، ثابت قدم
 باشید و مرا پیوسته یاد کنید، باشد که رستگار شوید!
 از فرمان من و پیامبر اطاعت کنید و با یکدیگر اختلاف نکنید، اختلاف سبب
 سستی می‌شود و قدرت روحی شما را از بین می‌برد، در راه دین من، صبر و
 استقامت بورزید، بر مشکلات و سختی‌ها صبر کنید، که من همواره با صابران
 هستم و آنان را یاری می‌کنم.
 ای مؤمنان! مانند آن کافرانی نباشید که از سرزمین خود از روی هواپرستی و
 خودنمایی در برابر مردم، بیرون آمدند، آنان به جنگ شما آمدند تا قدرت
 خود را برای شما به نمایش بگذارند، آنان می‌خواستند مردم را از راه من
 بازدارند و دین مرا نابود کنند، من به همه کارهای آنان دانا بودم و آنان را به
 سزای اعمالشان رساندم.
 وقتی کافران به سرزمین بدر رسیدند، شیطان آنان را فریب داد و کارهایشان

را در نظرشان زیبا جلوه داد. آن روز شیطان به شکل یکی از آنان ظاهر شد و به آنان گفت: «امروز شما پیروز این میدان هستید و دشمن شما شکست می‌خورد، به مسلمانان حمله کنید که من در کنار شما هستم و شما را یاری می‌کنم».

اما وقتی که تو فرشتگان را برای یاری مسلمانان فرستادی، شیطان عقب‌نشینی کرد و چنین گفت: «من از شما بیزارم، من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید، فرشتگان از آسمان برای یاری مسلمانان آمده‌اند، من از خدا می‌ترسم که عذاب او بسیار سخت است».

انفال : آیه ۴۹

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۴۹)

افرادی در مدینه بودند که نزد پیامبر می‌آمدند و می‌گفتند که ما به تو ایمان آورده‌ایم، اما آنان دروغ می‌گفتند، دل و زبان آن‌ها یکی نبود. زبان آن‌ها، چیزی می‌گفت و قلب آن‌ها چیز دیگر، تو آن‌ها را منافق نامیدی، دل‌های آنان به بیماری نفاق و دورویی مبتلا شده بود.

گروهی از آنان در جنگ بدر شرکت کرده بودند، قرار بود که مسلمانان با کاروان تجارتی قریش درگیر شوند، منافقان به طمع مال دنیا، همراه مسلمانان آمده بودند، اما وقتی سپاه مکه از راه رسید، ترس و وحشت به دل‌های آنان نشست. آنان به شکست مسلمانان یقین کردند، شور و شوق مسلمانان برای مبارزه با کافران برای آنان بی‌معنا بود، برای همین منافقان پیش خود گفتند: «مسلمانان به دین خود مغرور شده‌اند».

اما چنین چیزی نبود، تو دل‌های مؤمنان را از نور ایمان پر کرده بودی، آنان با

روحیه‌ای قوی در مقابل کافران ایستاده بودند، آنان به تو توکل کرده بودند، کسی که به تو توکل کند، تو او را یاری می‌کنی، تو خدای قدرتمند هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

انفال : آیه ۵۲ - ۵۰

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةَ
يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۵۰) ذَلِكَ بِمَا
كَذَّبْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۵۱) كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ
وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ
قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۵۲)

اگر لحظه‌ای را که فرشته مرگ، جان کافران را می‌گیرد، می‌دیدم، بزرگی عذاب تو را مشاهده می‌کردم، در آن لحظه فرشتگان عذاب، بر چهره و پشت آنان می‌زنند و به آنان می‌گویند: «عذاب سوزنده را بچشید، بدانید این عذاب سخت، نتیجه کارهایی است که از پیش خود فرستاده‌اید و خدا به بندگان خود، کمترین ظلمی نمی‌کند».

حال این کافران، همانند حال پیروان فرعون و کافرانی است که پیش از آنان بودند، آنان، معجزات تو را انکار کردند، تو آنان را به سزای گناهانشان رساندی و آنان را به عذاب سختی گرفتار ساختی، تو بر هر کاری توانا هستی و کافران را به سختی عذاب می‌کنی.

انفال : آیه ۵۴ - ۵۳

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ
قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۵۳) كَذَّابِ آلِ
فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ

وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ (۵۴)

تو به همهٔ بندگان خود، نعمت‌های مادی و معنوی فراوانی می‌دهی، رحمت تو شامل حال همه می‌شود، اگر بندگان تو، از این نعمت‌ها برای کمال و سعادت خود استفاده کردند و شکر آن را به جا آوردند، تو نعمت خود را بر آنان پایدار می‌کنی و حتی آن را زیاده‌تر هم می‌نمایی، اما اگر این نعمت‌ها، وسیلهٔ سرکشی و گناه و معصیت شد، تو آن نعمت‌ها را از آنان باز پس می‌گیری و یا آن را به بلا تبدیل می‌کنی.

آری، سرنوشت انسان‌ها به دست خود آنان ساخته می‌شود، تو آنان را آزاد آفریده‌ای و آنان راه خود را انتخاب می‌کنند، اگر راه شکرگزاری را پیمودند، نعمت‌ها برای آنان زیاده‌تر می‌شود، اما اگر راه کفر را برگزیدند، نعمت‌ها از آنان گرفته می‌شود و به فقر و فلاکت مبتلا می‌شوند.

کافرانی که حق را انکار می‌کنند، مانند فرعونیان می‌باشند، تو به فرعونیان و کسانی که قبل از آنان بودند، نعمت‌های فراوان دادی، اما آنان پیامبران تو را انکار کردند و راه کفر را در پیش گرفتند، تو هم آنان را به کیفر گناهانشان مبتلا ساختی و آنان را نابود کردی، پیروان فرعون را در آب غرق نمودی، آنان کسانی بودند که به خود ظلم و ستم کردند.

تو نعمت‌های زیادی به فرعونیان دادی، اما آنان راه کفر را در پیش گرفتند و با این کار، خود را از آن نعمت‌ها محروم ساختند، این قانون توست.

انفال : آیه ۵۹ - ۵۵

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا
 يُؤْمِنُونَ (۵۵) الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ
 وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ (۵۶) فَإِذَا تَشَفَّعْتَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِدْ بِهَمَّ مَنْ خَلَفَهُمْ
 لَعَلَّهُمْ بَدَّكُرُونَ (۵۷) وَإِنَّمَا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى
 سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ (۵۸) وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا
 إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ (۵۹)

در زمان پیامبر، گروهی از یهودیان در مدینه بودند، آنان قبلاً در شام
 (سوریه) زندگی می‌کردند، آن‌ها در کتاب آسمانی خود خوانده بودند که
 آخرین پیامبر تو در سرزمین حجاز (عربستان) ظهور خواهد کرد. به این دلیل
 از شام به سرزمین حجاز مهاجرت کردند. آن‌ها می‌خواستند اولین کسانی
 باشند که به آخرین پیامبر ایمان می‌آورند. عده‌ای از آن‌ها در مدینه که آن
 روزها «یثرب» نام داشت ساکن شدند.

در آن زمان تمامی مردم یثرب بُت پرست بودند. یهودیان به بُت پرستان می‌گفتند: «به زودی پیامبری در این سرزمین ظهور می‌کند و به بُت پرستی پایان می‌دهد».

سال‌ها گذشت تا اینکه محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کردی و او به یثرب (مدینه) هجرت کرد؛ اما متأسفانه آنان به محمد ﷺ ایمان نیاوردند. (۱۹)

پیامبر با آن یهودیان پیمان‌نامه‌ای را امضاء کرد و آنان قول دادند که هرگز با دشمنان اسلام همکاری نکنند و مسلمانان را اذیت و آزار ندهند، اما آنان این پیمان خود را شکستند و به یاری بُت پرستان اقدام نمودند و در صف دشمنان ایستادند.

اکنون با پیامبر دربارهٔ آنان سخن می‌گوییم: ای محمد! یهودیانی که ایمان نمی‌آورند، از حیوانات هم پست‌تر هستند، تو با آنان پیمان بستنی، اما بارها پیمان شکنی کردی، زیرا آنان از عذاب روز قیامت نمی‌ترسند، اگر آنان را آمادهٔ جنگ یافتی و فهمیدی که می‌خواهند با تو جنگ کنند، پس با چنان قدرت و شدتی به آنان حمله کن تا مردمی که پشتیبان آنان هستند، پراکنده شوند و عبرت بگیرند.

پیامبر با گروه‌های مختلف پیمان بسته بود، اما گاهی خبرهایی به پیامبر می‌رسید که فلان گروه، پیمان خود را شکسته‌اند و می‌خواهند به دشمنان کمک کنند. در این صورت وظیفهٔ پیامبر چه بود؟ آیا باید صبر می‌کرد تا دشمنان از این فرصت استفاده کنند و اسلام را در خطر بیندازند؟

تو به پیامبر اجازه می‌دهی که به آنان به صورت علنی و آشکار اعلام کند که پیمان میان آنان، لغو شده است. پیامبر باید به آنان این مطلب را رسماً اعلام

کند. مسلمان نباید در پیمان خود خیانت کند، زیرا تو خیانت‌کاران را دوست نداری، اما اگر یهودیان پیمان خود را با مسلمانان شکستند، مسلمانان باید به آنان اعلام کنند که پیمان میان آن‌ها، لغو شده است.

اگر یهودیان فکر کنند که هنوز مسلمانان با آنان هم‌پیمان هستند، ولی مسلمانان به آنان حمله ببرند، این خیانت است، اما اگر به آنان به صورت رسمی، خبر دهند که پیمان میان آنان لغو شده است، در این صورت، اگر جنگی میان آنان آغاز شود، دیگر خیانت نیست.

عده‌ای از مسلمانان وقتی فهمیدند که یهودیان پیمان خود را زودتر شکسته‌اند، با خود فکر کردند که اگر بین آنان و یهودیان جنگی درگیرد، یهودیان پیروز خواهند شد. آنان پیمان‌شکنی یهودیان را نشانه قدرت نظامی یهودیان قلمداد کردند، در حالی که چنین نبود، تو مسلمانان را یاری می‌کنی و یهودیان هرگز نمی‌توانند مسلمانان را شکست بدهند.

انفال : آیه ۶۲ - ۶۰

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ
الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَأَخْرِبِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَأَنْ
تَعْلَمُوهُمْ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ
وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (۶۰) وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى
اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۱) وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ
حَسْبِكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِبَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ (۶۲)

از مسلمانان می‌خواهی در برابر دشمنان، آنچه توانایی دارند از نیروهای

مسلح پیاده و سواره آماده کنند تا به این وسیله، در دل دشمنان هراس ایجاد شود.

آری، مسلمانان باید هر چه قدر می‌توانند نیرو و تجهیزات جنگی فراهم سازند، در زمان پیامبر، اسب‌های ورزیده و آماده، از تجهیزات جنگی بود، اسب‌ها در میدان جنگ، نقش تانک و زره‌پوش امروز را داشتند، مسلمانان باید با توجه به زمان خود، بهترین وسایل و امکانات دفاع از خود را داشته باشند.

البته منظور از تهیه سلاح، کشورگشایی نیست، هدف این است که دشمنان از مسلمانان بترسند، خصوصاً دشمنانی که گوششان شنوای سخن حق نیست، آنان فقط زبان زور را می‌فهمند، برای همین، تو از مسلمانان می‌خواهی که تا آنجا که توان دارند، خود را آماده دفاع کنند و از بهترین تجهیزات جنگی بهره ببرند.

اگر مسلمانان به این دستور تو عمل کنند دشمنان از آنان می‌ترسند، حتی دشمنانی که مسلمانان از دشمنی آنان باخبر نیستند، دچار وحشت می‌شوند و هرگز جرأت حمله پیدا نمی‌کنند.

دشمنان حق و حقیقت هرگز بر اساس منطق و اصول انسانی عمل نمی‌کنند، آنان اگر بفهمند که مسلمانان ضعیف هستند، نظر خود را بر آنان تحمیل می‌کنند، برای همین است که مسلمانان نیاز به یک نیروی نظامی قوی و بازدارنده دارند که دشمن را به هراس اندازد.

البته تهیه تجهیزات جنگی نیاز به پول دارد، تو از مسلمانان می‌خواهی تا در این هزینه، کمک کنند و بدانند هر چه در این راه هزینه کنند، تو مزد کامل آنان را در روز قیامت می‌دهی و تو به آنان ستم نمی‌کنی و چیزی از مزد و پاداش

آنان کم نمی‌کنی.

به پیامبر خود چنین می‌گویی: «ای پیامبر! اگر دشمنان تقاضای صلح و آشتی داشتند، تو نیز بپذیر و بر من توکل کن که من شنوا و دانا هستم، اگر آنان بخواهند تو را فریب بدهند، بدان که من تو را از شر آنان دور نگه می‌دارم، من همان خدایی هستم که تو را یاری کردم و دل‌های مؤمنان را قوی داشتم و آنان تا پای جان تو را یاری نمودند».

آری، اگر دشمنان پیشنهاد صلح دادند و هیچ شاهی برای اثبات نیرنگ آن‌ها نبود، با توکل به من و هشیاری کامل، با آنان صلح کنید، اما اگر شواهد نشان بدهد که دشمنان قصد فریب دارند، در اینجا نباید با آنان صلح کرد.

انفال : آیه ۶۳

وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۳)

قبل از این که پیامبر به مدینه هجرت کند، این شهر، شاهد جنگ داخلی بود، در این شهر، دو قبیله بزرگ: «أوس» و «خزرج» زندگی می‌کردند. در جنگ «بُعث»، جوانان زیادی از آنان بر خاک و خون غلطیدند. (۲۰)

در میان این مردم، کینه‌ها آن‌چنان ریشه دوانده بود که به صورت عادی ممکن نبود از بین برود، اگر پیامبر همه ثروت دنیا را خرج می‌کرد نمی‌توانست میان آنان، دوستی برقرار کند.

تو به پیامبر دستور دادی به مدینه هجرت کند و به او وعده دادی که مردم آن شهر او را یاری خواهند کرد، تو دل‌های آن مردم را به هم نزدیک کردی و میان

آنان الفت و محبت ایجاد کردی، آنان کینه‌ها و خشم‌ها را فراموش کردند و همه در کنار هم به یاری پیامبر آمدند و برای هدفی مقدس، فداکاری کردند، تو به هر کاری که بخواهی توانا هستی و کارهای تو از روی حکمت است. (۲۱)

انفال : آیه ۶۵ - ۶۴

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ
 الْمُؤْمِنِينَ (۶۴) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ
 مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِثَّةٌ يَغْلِبُوا
 أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۶۵)

اکنون با پیامبر خود سخن می‌گویی: ای پیامبر! می‌دانم که کافران به فکر نابودی این دین هستند، آنان می‌خواهند هر طور شده است تو را به قتل برسانند، اما آنان موفق نمی‌شوند، من تو را یاری می‌کنم، یاری من و یاری مؤمنانی که پیرو تو هستند، تو را کفایت می‌کند، تو بر همه کافران پیروز می‌شوی، این وعده من است.

ای پیامبر! از تو می‌خواهم که مؤمنان را برای پیکار با کافران تشویق کنی، بیست نفر از مسلمانان با استقامت می‌توانند بر دویست نفر از کافران پیروز شوند، صد نفر از مسلمانان با استقامت می‌توانند بر هزار نفر از کافران پیروز شوند.

آری، مسلمانان هدف خود و آثار مثبت آن را می‌دانند، شهادت را سعادت می‌دانند و به هدف خویش ایمان دارند و برای همین در راه آن استقامت می‌کنند، اما کافران نمی‌دانند برای چه می‌جنگند، آنان روز قیامت را قبول

ندارند، از مرگ می ترسند، برای همین سست و ضعیف هستند و شکست می خورند.

انفال : آیه ۶۶

الآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ
يَكُنْ مِنْكُمْ مِثَّةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا
أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۶۶)

در آیه قبل، از مسلمانان خواستی تا هر نفر از آنان در مقابل ده نفر از کافران مقاومت کند، اگر سپاه دشمن ده برابر مسلمانان باشد، مسلمانان باید به میدان بروند.

این سخن تو برای مسلمانانی بود که از ایمان قوی و فوق العاده ای بهره مند بودند، تو می دانستی که مسلمانان عادی نمی توانند این گونه عمل کنند، برای همین تو بر آنان تخفیف دادی و از آنان می خواهی اگر سپاه دشمن دو برابر آنان بود، مقاومت کنند و میدان را ترک نکنند، در واقع هر مسلمان باید در مقابل دو نفر از کافران مقاومت کند.

این سخن توست: «به اراده من، صد نفر از مسلمانان با استقامت می توانند بر دویست نفر از کافران پیروز شوند، هزار نفر از مسلمانان با استقامت می توانند بر دو هزار نفر از کافران پیروز شوند، من پشتیبان کسانی هستم که در راه من استقامت می ورزند و بر سختی ها صبر می کنند».

انفال : آیه ۶۸ - ۶۷

مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَشْرَى حَتَّى يُثَخِّنَ
فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ (۶۷) لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۶۸)

در جنگ بدر، هنگامی که مسلمانان با کافران نبرد می‌کردند، نشانه‌های شکست کافران آشکار گردید، در این میان، عده‌ای به جای این که به ادامه نبرد با کافران بپردازند، به این فکر بودند که تا آنجا که می‌توانند اسیر بگیرند تا بعداً بتوانند در مقابل آزادی آنان، «فدیه» یا تاوان بگیرند، اما این کار خطرناکی بود، هنوز دشمن به طور کامل شکست نخورده بود، سرگرم شدن به گرفتن اسیر می‌توانست سرنوشت جنگ را تغییر دهد، وقتی یک نیرو، یک نفر را اسیر می‌کرد، باید دست‌های او را می‌بست و او را به پشت جبهه می‌برد، عده‌ای باید در پشت جبهه مواظب اسیران باشند تا فرار نکنند، این کارها سبب می‌شود از تعداد نیروی جنگی مسلمانان کم شود، احتمال داشت که باقی‌مانده سپاه دشمن وقتی این وضعیّت را ببینند، تجدید قوا کرده و به مسلمانان حمله کنند.

اکنون تو این آیه را بر پیامبر نازل می‌کنی: ای پیامبر! وقتی یاران تو، ضربه‌های کاری به دشمن زدند و از شکست آنان مطمئن شدند، می‌توانند کافران را اسیر کنند، اما تا زمانی که کافران در میدان جنگ حضور دارند و احتمال حمله غافلگیرکننده آنان می‌رود، مسلمانان نباید فکر و ذهن خود را مشغول گرفتن اسیران بیشتر کنند، آنان باید فقط به میدان جنگ توجه کنند تا مبدا کافران حمله کنند و آنان را غافلگیر کنند!

عده‌ای از مسلمانان این خطا را انجام دادند، آنان در حسّاس‌ترین لحظات

جنگ، به اسیر کردن کافران اقدام کردند و میدان را خالی کردند، آنان به فکر پول و مال دنیا افتاده بودند، می‌خواستند اسیران بیشتری بگیرند تا بعداً در مقابل آزاد کردن آن اسیران، پول بیشتری به دست آورند.

در آن جنگ، کافران نتوانستند از این فرصت استفاده کنند، اما این کار غفلت بزرگی بود، تو این غفلت آن گروه را بخشیدی، زیرا آنان این دستور تو را نمی‌دانستند، تو تا زمانی که قانون خود را بیان نکردی، کسی را به خاطر سرپیچی از آن عذاب نمی‌کنی.

جنگ بدر، اولین تجربهٔ آنان بود، تو هم قبلاً این قانون را بیان نکرده بودی، تو این غفلت آنان را بخشیدی، اما به آنان هشدار دادی تا به وظیفهٔ خود آشنا باشند.

* * *

انفال : آیه ۶۹

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

عَفُورٌ رَحِيمٌ (۶۹)

در جنگ بدر، مسلمانان هفتاد اسیر از کافران گرفته بودند، عده‌ای از مسلمانان نزد پیامبر آمدند و گفتند: «ای پیامبر! اسیران را به ما ببخش تا در برابر آزادی آنان از خویشاوندانشان که در مکه هستند، فدیة و پول بگیریم». تو این آیه را نازل کردی: «آنچه را غنیمت گرفته‌اید، از شماست و گوارای شما باد، تقوا پیشه کنید که من بخشنده و مهربان هستم».

پس به پیامبر اجازهٔ چنین کاری را می‌دهی، تو دوست نداری که مسلمانان ثواب جهاد در راه تو را با پول معامله کنند، آنان فقط به خاطر تو باید به جهاد بروند، البته ممکن است که در این راه، غنیمتی هم به دست آورند، اما غنیمت،

نباید هدف باشد، تو به مسلمانان می‌گویی تقوا پیشه کنند. قرار شد که هر اسیری که از خانواده‌ای ثروتمند است، چهارهزار درهم بدهد، اسیری هم که از خانواده‌ای کم‌درآمد است، هزار درهم بدهد. این خبر به خانواده اسیران رسید و آنان این پول را برای آزاد کردن اسیران خود فرستادند و اسیران آزاد شدند.

برای این که من بدانم چهارهزار «درهم» امروز چقدر ارزش دارد، باید قیمت ۸۰ مثقال طلا را به دست بیاورم، باید بینم یک مثقال طلا چقدر ارزش دارد، آن را در ۸۰ ضرب کنم. این ارزش تقریبی چهارهزار درهم می‌باشد. همین‌طور اگر بدانم ۲۰ مثقال طلا چقدر ارزش دارد، به طور تقریبی به ارزش هزار درهم رسیده‌ام.

انفال : آیه ۷۱ - ۷۰

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى
 إِنَّ يَعْلَمَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَعْفُؤْ
 لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷۰) وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ
 مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۷۱)

همه اسیران بعد از آزاد شدن به مکه رفتند و به خانواده خود پیوستند، اما چند نفر از آن اسیران، مسلمان شدند و در مدینه، کنار پیامبر ماندند، آنان پول آزادی خود را داده بودند و در دل خود کمی ناراحت بودند. اینجا بود که تو از پیامبر خواستی به آنان چنین بگویدی که اگر خدا در دل شما، خیر و نور ایمان ببیند، در مقابل آن پولی که برای آزادی خود داده‌اید، بهتر از آن را به شما می‌دهد، از گناه شما می‌گذرد که او بخشنده و مهربان است.

بعد از مدتی، پولی به دست پیامبر رسید و پیامبر آن پول را به اسیرانی که مسلمان شده بودند داد، در واقع، آن پولی که پیامبر به آنان داد، جبران آن چیزی بود که آنان برای آزادی خود پرداخت کرده بودند.

ممکن است بعضی از اسیران به ظاهر ادعا کنند که مسلمان شده‌اند، ولی هدف آنان ضربه زدن به مسلمانان باشد، اگر آنان بخواهند خیانت کنند، این امری تازه نیست، آنان قبل از این هم، ندای فطرت خویش را پشت سر انداختند و به جنگ دین خدا آمدند، اما تو آنان را شکست دادی و تو به همه رفتار و کردار آنان آگاهی داری.

وحشت بی جا از اسیران درست نیست، اگر آنان بخواهند دسیسه‌ای بکنند، تو پیامبر را از آن باخبر می‌سازی که تو از همه چیز باخبر هستی.

انفال : آیه ۷۳ - ۷۲

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ
وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ
بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى
يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۷۲) وَالَّذِينَ كَفَرُوا
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ
كَبِيرٌ (۷۳)

در اینجا یاران پیامبر را می‌ستایی و دو گروه آنان را نام می‌بری:
* گروه اول: مهاجران.

پیامبر در شهر مکه به پیامبری رسید، گروه کوچکی از مردم مکه، اولین کسانی بودند که به پیامبر ایمان آوردند، آنان در راه تو سختی‌های زیادی تحمل کردند و بارها به دست بُت‌پرستان شکنجه شدند ولی از یاری پیامبر دست برنداشتند.

وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، آنان هم از تمام زندگی خود گذشتند و با دست خالی به آن شهر هجرت کردند، کافران اجازه نمی‌دادند که آنان، مال و دارایی خود را همراه خود ببرند، آنان از دنیای خود گذشتند تا بتوانند کنار پیامبر تو باشند. چون آنان به مدینه هجرت کردند، به آنان «مهاجران» گفته می‌شود.

در اینجا برای مهاجران چند ویژگی مهم ذکر می‌کنی: ایمان، مهاجرت در راه تو، یاری کردن پیامبر با جان و مال خود.

* گروه دوم: انصار

وقتی مردم مدینه با آموزه‌های قرآن آشنا شدند، به آن ایمان آوردند و گروهی از آنان به مکه آمدند و با پیامبر دیدار کردند و آن حضرت را به شهر خود دعوت کردند، آنان با پیامبر پیمان بستند که او را یاری کنند. چون آنان پیامبر را یاری کردند، به آنان «انصار» گفته می‌شود.

در اینجا برای انصار دو ویژگی را نام می‌بری: پناه دادن به پیامبر و مؤمنان، یاری کردن پیامبر.

مهاجران و انصار، دو رکن اساسی جامعه اسلامی مدینه بودند، آنان به یکدیگر یاری می‌رساندند و نسبت به هم احساس وظیفه می‌کردند.

اگر کسی مسلمان شود و بدون عذر، در سرزمین کفر باقی بماند، مسلمانان

در مقابل او وظیفه‌ای ندارند، اگر مثلاً مال و ثروت او به خطر افتد، مسلمانان در این زمینه مسئولیتی ندارند، زیرا او به اختیار خودش در سرزمین کفر مانده است، اما اگر دین او به خطر افتد و از مسلمانان یاری بطلبد، مسلمانان موظف هستند او را یاری کنند.

* * *

اگر مسلمانان با کافران سرزمینی پیمان صلح ببندند، باید به پیمان خود وفادار باشند.

در این شرایط، اگر مسلمانی در آن سرزمین کفر زندگی کند و دین او به خطر افتد، مسلمانان نباید برای یاری او به جنگ آن کافران بروند، زیرا یاری آن مسلمان به معنای شکستن پیمان و عهد می‌باشد، این قانون توست: احترام به پیمانی که با کافران بسته شده است، مهم است. مسلمانانی که در سرزمین کفر زندگی می‌کنند و در شرایط سخت می‌باشند، باید به جامعه اسلامی هجرت کنند.

* * *

انفال : آیه ۷۴

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
وَالَّذِينَ آوَاؤًا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ
كَرِيمٌ (۷۴)

در اینجا بار دیگر از مهاجران و انصار و ویژگی‌های آنان و پاداشی که تو به آنان خواهی داد، یاد می‌کنی و آنان را مؤمنان واقعی می‌دانی. آری، تو مؤمنان واقعی را این‌گونه معرفی می‌کنی: کسانی که ایمان آوردند و مهاجرت نمودند و در راه تو جهاد کردند و کسانی که مؤمنان را پناه دادند و آن‌ها را یاری کردند،

تو بخشش و مغفرت خود را بر آنان نازل می‌کنی و در روز قیامت آنان را در بهشت جای می‌دهی و به آنان روزی شایسته می‌دهی، آنان در بهشت از نعمت‌های زیبای تو بهره‌مند خواهند شد و برای همیشه مهمان لطف تو خواهند بود.

انفال : آیه ۷۵

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ
فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ
اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۷۵)

از مهاجران و انصار یاد کردی، اکنون می‌خواهی از کسانی نام ببری که بعداً ایمان آوردند و از سرزمین کفر به سوی مسلمانان هجرت کردند و در راه تو جهاد کردند، آنان نیز از مهاجران و انصار به حساب می‌آیند. جامعه اسلامی، جامعه‌ای انحصاری نیست، درهای این جامعه به سوی همه مؤمنان و مهاجران و کسانی که در راه تو جهاد می‌کنند، گشوده است. هر کس در هر جای دنیا و در هر زمانی که باشد، می‌تواند مانند یاران پیامبر باشد.

کسی که در سرزمین کفر زندگی می‌کند، اگر احساس کند که در آنجا، دین او در خطر است، پس به خاطر تو، از آنجا مهاجرت کند، تو او را مانند کسی می‌دانی که همراه پیامبر از مکه به مدینه هجرت نمود، او همانند مهاجرانی است که تو درباره آنان سخن گفتی.

کسی که به تو ایمان بیاورد و در راه تو با جان و مال خود جهاد کند و برای رشد و شکوفایی جامعه اسلامی تلاش کند، تو به او پاداش «انصار» را

می‌دهی.

از مهاجران و انصار سخن گفتی، از پیوند عمیقی که میان آنان بود، یاد کردی، آنان با یکدیگر پیمان برادری بسته بودند و در آن زمان، رسم بر این بود که اگر دو نفر با هم پیمان برادری می‌بستند، از یکدیگر ارث می‌بردند، اگر یکی از آنان از دنیا می‌رفت، دیگری از او ارث می‌برد.

از زمان هجرت مسلمانان به مدینه، چند سال گذشته است، در این مدت، آنان به این رسم عمل می‌کردند، اکنون تو قانون خود را دربارهٔ ارث تغییر می‌دهی، ارث فقط به کسانی می‌رسد که با یکدیگر خویشاوندی دارند، هیچ کس به سبب پیمان برادری از دیگری ارث نمی‌برد.

چرا خدا قانون ارث را تغییر داد؟

وقتی مسلمانان از مکه به مدینه آمدند، هیچ چیز از اموال زندگی و ثروت خود را همراه نیاورده بودند، کافران مکه به آنان اجازه چنین چیزی نمی‌دادند. آن مسلمانان با دست‌خالی به مدینه هجرت کردند، آنان همه زندگی خود را در مکه رها کردند و به مدینه آمدند.

خدا می‌دانست که آنان در فقر هستند، برای همین فرمان داد که برادر مسلمان از برادرش ارث ببرد.

این قانون برای آن شرایط سخت و دشوار بود تا به این وسیله، مقداری از مشکلات اقتصادی کسانی که به مدینه هجرت کرده بودند، برطرف شود. هر کدام از مهاجران با یکی از مردم مدینه، عقد برادری خوانده بودند. این قانون باعث می‌شد تا اگر یکی از مردم مدینه از دنیا رفت، مقداری از ثروت او به آن

مهاجری که از مکه آمده بود، برسد.

چند سال که گذشت، وضع مسلمانان بهتر شد، برای همین خدا این قانون اولیّه ارث را لغو نمود و قانون اصلی ارث را بیان کرد.

قانون تقسیم ارث به صورت بسیار مفصل در آیات دیگر قرآن بیان شده است.

وقتی کسی از دنیا می‌رود، ثروت او فقط بین خویشاوندان او به این ترتیب تقسیم می‌شود:

- ۱- اگر او پدر و مادر و فرزند دارد، ارث به آنها می‌رسد.
- ۲- کسی که پدر و مادر و فرزند ندارد، ارث به پدربزرگ و مادربزرگ و برادر و خواهر او (یا فرزندان برادر و فرزندان خواهر) می‌رسد.
- ۳- اگر کسی هیچ کدام از موارد بالا را نداشت، ارث او به عمو، عمّه، دایی و خاله (و یا فرزندان آنها) می‌رسد.

اگر کسی از دنیا برود و همسر داشته باشد، به همسر او هم مقداری از ارث می‌رسد. جزئیات بیشتر درباره ارث در سوره «نساء» آیه ۱۱ و ۱۷۶ آمده است.

خلاصه آن که در اینجا قرآن، قانون ارث با پیمان برادری را لغو می‌کند و از همه می‌خواهد به این دستور جدید عمل کنند، زیرا خدا به حکمت و درستی هر دستوری که می‌دهد، دانا می‌باشد و بر طبق مصلحتی که سعادت انسان‌ها در آن است، حکم می‌کند. (۲۲)

سوره توبه

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۹ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «توبه» به معنای پشیمانی از گناه و بازگشت به سوی خدا می‌باشد، در این سوره، ۱۷ بار درباره توبه سخن به میان آمده است.
- ۳ - نام دیگر این سوره، «برائت» است. برائت به معنای «بیزاری» است. در آیه اول، درباره بیزاری خدا از بُت‌پرستان سخن به میان آمده است.
- ۴ - این سوره، تنها سوره‌ای است که با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز نمی‌شود، زیرا با بیزاری خدا از بُت‌پرستان، آغاز می‌شود و این مناسبت با مهربانی خدا که در «بسم الله الرحمن الرحيم» ذکر می‌شود، ندارد.
- ۵ - موضوعات مهم این سوره چنین است: بیزاری از بُت‌پرستان، توبه، جهاد، حج، منافقان، مسجد ضرار (مسجدی که منافقان آن را در مدینه ساختند و پیامبر آن را خراب کرد...).

توبه: آیه ۴ - ۱

بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ (۱) فَسَبِّحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ
مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُحْزِي الْكَافِرِينَ (۲) وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ
فَإِنْ تَبِيتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ
وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۳) إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ
إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۴)

این سوره «بسم الله» ندارد، تو می خواهی درباره بیزاری از بت پرستان سخن
بگویی، پس در آغاز سوره «بسم الله» را ذکر نمی کنی. «بسم الله الرحمن
الرحیم» یعنی به نام خدای بخشنده مهربان. بین بیزاری از بت پرستان و ذکر
مهربانی تو، مناسبتی وجود ندارد.

اما ماجرای بیزاری تو از بُت پرستان چیست؟

در سال هشتم هجری پیامبر با مسلمانان به سوی مکه رفت و شهر مکه را بدون خونریزی فتح نمود و همه بُت‌هایی که درون کعبه بود را از بین برد، شهر مکه، از همه ناپاکی‌ها و پلیدی‌ها پاک شد، بعد از آن پیامبر، به مدینه بازگشت.

سال نهم فرا رسید، وقت مراسم حجّ نزدیک شد، تو دوست نداشتی که بُت پرستان بعد از این دیگر به مکه بازگردند.

بُت پرستان عادت داشتند که برای حجّ به مکه می‌آمدند، آنان تو را به عنوان خدا و کعبه را به عنوان خانه تو قبول داشتند، اما بُت‌ها را شریک تو می‌دانستند و باور داشتند اداره جهان به دست بُت‌ها می‌باشد و بُت‌ها را دختران تو می‌دانستند.

آنان رسم عجیبی داشتند، بعضی از آنان هنگام طواف لخت و عریان طواف می‌کردند، رسم آنان این بود: «هر کس که برای طواف کعبه می‌آید باید حتماً لباس مردم شهر مکه را به تن کند و اگر کسی این لباس را نمی‌توانست تهیه کند، باید لباس‌های خود را از بدن بیرون بیاورد و عریان طواف کند»^(۲۳)

این عمل بسیار زشتی بود، تو تصمیم گرفتی تا دیگر اجازه ندهی پس از این، بُت پرستان به مکه بیایند و این عمل زشت را انجام بدهند.

تو ۲۸ آیه اول این سوره را بر پیامبر نازل می‌کنی، پیامبر دستور می‌دهد این آیات بر صحیفه‌ای نوشته شود، (در آن زمان، نوشته‌ها را بر روی پوست حیوانات می‌نوشتند و به آن، صحیفه می‌گفتند).

پیامبر از ابوبکر می‌خواهد که به مکه برود و برای مردم بخواند. ابوبکر به سوی مکه حرکت می‌کند در این هنگام تو جبرئیل را نزد پیامبر می‌فرستی و

از او می‌خواهی که تا به پیامبر چنین بگوید: «ای پیامبر! این پیام را باید کسی به مکه ببرد که از خاندان توست». پیامبر علی علیه السلام را فرامی‌خواند و او را به سوی مکه روانه می‌کند و از او می‌خواهد خود را به ابوبکر برساند.

علی علیه السلام حرکت می‌کند، در منطقه‌ای به نام «روحاء» که تقریباً صد کیلومتر با مدینه فاصله دارد، به ابوبکر می‌رسد و این آیات را از او می‌گیرد و به سوی مکه حرکت می‌کند و ابوبکر به مدینه بازمی‌گردد. (۲۴)

علی علیه السلام به سوی مکه می‌رود، روز عید قربان (دهم ذی الحجّه) به مکه می‌رسد، مردم برای انجام مراسم حج، در سرزمین «مِنا» که نزدیک مکه است، جمع شده‌اند، او در آنجا با صدای بلند به مردم می‌گوید: «ای مردم! من فرستادهٔ پیامبر هستم، پیامبر به من دستور داده به شما بگویم که هیچ کس حق ندارد، عریان و لخت، کعبه را طواف کند، بُت پرستان از سال آینده حق ندارند به مکه بیایند»، او سپس این آیات را برای آنان می‌خواند، این سخن توست که به گوش مردم می‌رسد:

این اعلان بیزاری خدا و پیامبر اوست به مشرکانی که با آنان عهد بسته‌اید. ای مشرکان! بدانید که از الآن به مدت چهارماه فرصت دارید تا آزادانه سفر کنید و هر جا می‌خواهید بروید، بعضی از شما از راه دوری به مکه آمده‌اید، شما با امنیت کامل در این مدت چهارماه، می‌توانید به خانه‌های خود بازگردید، اما بدانید بعد از این چهار ماه، باید مسلمان شوید و دست از بُت پرستی بردارید و اگر این کار را نکنید، آمادهٔ جنگ باشید، بدانید که شما نمی‌توانید عذاب خدا را از خود دور سازید و خدا کافران را خوار و ذلیل می‌کند.

در روز عید قربان که مردم برای انجام حج در سرزمین «مِنا» جمع هستند،

خدا و پیامبر به مردم پیام مهمی اعلام می‌کنند، این پیام مهم این است: «خدا و پیامبرش از مشرکان و بُت‌پرستان بیزار هستند، اگر مشرکان توبه کردند و دست از بُت‌پرستی برداشتند، به نفع آنان است، اما اگر سرپیچی و نافرمانی کنند، بدانند که نمی‌توانند با قدرت خدا مقابله کنند، کسانی که راه کفر را برگزینند، به عذاب دردناکی گرفتار خواهند شد.

همه مردم از این دستور تو باخبر می‌شوند، مشرکان حق ندارند در سال آینده به مراسم حجّ بیایند و عریان دور کعبه طواف کنند. محمد ﷺ را به پیامبری فرستادی تا مردم را از بُت‌پرستی نجات بدهد، اما بُت‌پرستان به آزار و اذیت پیامبر و یاران او پرداختند و تصمیم به قتل او گرفتند، پیامبر مجبور شد به مدینه هجرت کند، بُت‌پرستان بارها به جنگ او رفتند و البته تو او را یاری کردی. سرانجام در سال هشتم هجری به دست او مکه را آزاد نمودی و پیامبر همه بُت‌هایی که دور کعبه بود را از بین برد. اما هنوز خیلی از مردم سرزمین حجاز، بُت‌پرست هستند، تو می‌خواهی همه مردم این سرزمین مثل مردم شهر مدینه و مکه، دست از بُت‌پرستی بردارند.

بُت‌پرستانی که با پیامبر پیمان بسته بودند، به دو دسته تقسیم می‌شدند: گروه اول: گروهی که با پیامبر پیمان صلح بسته بودند ولی آنان خیانت کرده بودند و به پیمان خود وفا نکردند، آنان قول داده بودند که با دشمنان اسلام همکاری نکنند، اما به قول خود عمل نکردند و به دنبال فرصت مناسبی برای حمله به مسلمانان بودند. (۲۵)

تو از پیامبر خواستی تا لغو پیمان را به آنان اعلام کند تا فرصت توطئه و شبیخون زدن به مسلمانان را پیدا نکنند. آنان بعد از چهار ماه، دیگر درامن و امان نخواهند بود.

گروه دوم: گروهی که با پیامبر پیمان صلح بسته‌اند و به پیمان خود وفادار مانده‌اند، آنان هرگز دشمنان مسلمانان را یاری نکردند، تو از پیامبر می‌خواهی که به پیمان آنان احترام بگذارد.

البته پیمان پیامبر با آنان، به صورت دائمی نبود، معمولاً پیامبر در پیمان صلح خود، زمان مشخصی را معین می‌کرد، تو از پیامبر می‌خواهی تا پایان زمان صلح‌نامه، پیمان را نشکند.

توبه: آیه ۶ - ۵

فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ
وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضِرُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)
وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ
أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ (۶)

به بُت پرستان چهارماه فرصت دادی، این چهارماه از روز عید قربان سال نهم آغاز شد، آنان صد و بیست روز فرصت دارند، که فکر کنند شاید سر عقل بیایند و دست از بُت پرستی بردارند، اما پس از این مدت، دیگر آنان درامن و امان نیستند، با توجه به شرایط زمان و مکان، باید مسلمانان یکی از اعمال زیر را انجام دهند: «محاصره کردن آنان، اسیر کردن آنان، بستن راه‌ها بر آنان، کشتن آنان».

این دستور تو برای این است که بُت پرستی ریشه کن شود، بُت پرستی، یک آیین و دین نیست، بلکه یک انحراف و خرافه بزرگ است و باید به هر قیمت ریشه کن شود، نزدیک به بیست سال، پیامبر آنان را به سوی تو فرا خواند، اکنون دیگر هنگام آن است که آنان به خود آیند.

البته تو راه را بر بُت پرستان نمی بندی، آنان در هر حال و هر لحظه می توانند توبه کنند و به سوی حق بازگردند و نماز به پا دارند و زکات بدهند، اگر آنان واقعاً مسلمان شدند، آغوش اسلام برای آنان باز است.

هدف از برخورد با بُت پرستان، گسترش عدالت و یکتا پرستی است نه به دست آوردن غنیمت و تصرف سرزمین آنها.

پس از تمام شدن این چهارماه که به بُت پرستان مهلت دادی، جنگ با آنان آغاز می شود، اما اگر بُت پرستی از پیامبر درخواست پناهندگی کرد تا درباره اسلام تحقیق کند، پیامبر او را پناهندگی می دهد و بعد از آن او را به محل امن و امانش می رساند. کسی که در جهل و نادانی گرفتار شده است و بُت ها را می پرستد، می تواند با کمال آرامش نزد پیامبر برود و سخن او را بشنود و به سلامت به خانه اش بازگردد.

توبه: آیه ۱۱ - ۷

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ
رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ
فَأَسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُتَّقِينَ (۷) كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا
يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَا دِمَّةً يَرْضَوْنَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ
وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ (۸) اسْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنَّا

سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹) لَا يَرْجُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَا لَّا ذِمَّةَ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ (۱۰) فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۱۱)

بعضی از مسلمانان از این که تو به پیامبر دستور دادی که بعد از چهارماه، پیمان بُت پرستان را لغو کند، تعجب کردند، اکنون تو با آنان سخن می‌گویی: چگونه انتظار دارید که من و پیامبرم، بر پیمان خود با بُت پرستانی که پیمان خود را شکستند، باقی بمانیم؟

بار دیگر به دوگروه بُت پرستان اشاره می‌کنی:

گروه اول: کسانی که با مسلمانان، نزدیک مسجدالحرام (در منطقه حُدَیبِیَّه) پیمان بستند و بر آن وفادار ماندند، تو از مسلمانان می‌خواهی تا زمانی که این گروه بر پیمان خود هستند، مسلمانان هم به عهد خود وفا کنند، تو کسانی را که از عهدشکنی پرهیز می‌کنند، دوست داری.

گروه دوم: کسانی که با مسلمانان پیمان بستند، اما به پیمان خود وفا نکردند، آنان دنبال فرصتی هستند تا به مسلمانان حمله کنند، اگر آنان بر مسلمانان پیروز شوند، هیچ عهد و پیمان و تعهدی را مراعات نمی‌کنند، دل‌های آنان از کینه و انتقام‌جویی و دشمنی پر است، اما با زبان، اظهار دوستی می‌کنند، بیشتر آنان از راه حقّ دور شده‌اند و قصد ندارند به پیمان خود وفا کنند.

آنان قرآن را شنیدند و حقّ را یافتند، اما برای منافع مادی خود از آن چشم‌پوشی کردند، دین تو را به بهای اندک دنیا فروختند و مردم را از راه تو دور کردند، به راستی که چه کارهایی انجام می‌دادند و آنان درباره یک

مسلمان، رعایت خویشاوندی و عهد و پیمان را نمی‌کنند و تا آنجا که بتوانند ستم می‌کنند.

البته اگر همین افراد، توبه کنند و نماز بخوانند و زکات بدهند، آغوش اسلام برای آنان گشوده است، آنان برادران دینی مسلمانان می‌شوند. تو این‌گونه آیات خود را برای مردمی که می‌خواهند بدانند، بیان می‌کنی.

توبه: آیه ۱۲

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا إِنَّمَهُ الْكُفْرُ إِنَّهُمْ لَا إِيمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (۱۲)

تو به بُت‌پرستان چهار ماه فرصت دادی، آنان در این چهارماه آزادانه می‌توانند رفت و آمد کنند و در امن و امان هستند، اما اگر آنان به پیمان‌شکنی خود ادامه دادند و تصمیم حمله به مسلمانان را داشتند و دین اسلام را مورد سرزنش قرار دادند، مسلمانان باید چه کنند؟ آیا باید صبر کنند تا این چهار ماه تمام شود؟

به مسلمانان چنین می‌گویی: «در آن شرایط، با رهبران کفر که پیروان خود را گمراه می‌سازند، جنگ کنید، شاید پشیمان شوند و از اعمال ناشایست خود دست بردارند، بدانید که آنان به هیچ پیمانی، وفادار نمی‌مانند».

توبه: آیه ۱۶ - ۱۳

أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَنْتُمْ خَشَوْهُمْ فَلَلَهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳) قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِيهِمْ وَيُنْصِرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ (۱۴)

وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
 حَكِيمٌ (۱۵) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا
 مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ
 خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۶)

در میان مسلمانان کسانی بودند که موافق جنگ با بُت پرستان نبودند، آنان از بُت پرستان و قدرتشان می ترسیدند، اکنون تو به آنان می گویی:
 چرا با کسانی که پیمان خود را شکستند و پیامبر را از شهر مکه بیرون کردند،
 نمی جنگید؟ آیا فراموش کردید که آنان بودند که جنگ با شما را آغاز کردند؟
 آیا می ترسید که آنان بر شما پیروز شوند؟ چرا از این مردم بی ایمان
 می ترسید؟ من به شما فرمان دادم که وقتی این چهارماه تمام شد، با آنان جنگ
 کنید، اگر شما مؤمن واقعی هستید، باید از مخالفت فرمان من بترسید.
 با کافران پیکار کنید تا من به دست شما آنان را مجازات و رسوا کنم، با آنان
 بجنگید و بدانید من شما را یاری می کنم و با شکست آنان، دل های مؤمنان را
 آرام می کنم، شکست کافران را مایه خوشحالی مؤمنان قرار می دهم و خشم
 شما را فرو می نشانم. شما سالیان سال، زیر شکنجه های آنان بوده اید و از آنان
 خشم و کینه به دل دارید، اکنون وقت آن است که به جنگ آنان بروید و آنان را
 به سزای اعمالشان برسانید، فراموش نکنید اگر گروهی از آنان توبه کردند و
 مسلمان شدند، به آنان امن و امان بدهید و بدانید که هر کس توبه کند، من او را
 می پذیرم، من به همه چیز آگاه هستم و همه کارهای من از روی حکمت و
 مصلحت است.

ای کسانی که دوست ندارید با بُت پرستان جنگ کنید، به چه فکر می کنید؟

من می‌دانم که بعضی از بُت‌پرستان از خویشاوندان شما هستند، برای همین جنگ با آنان را خوش نمی‌دارید، آیا شما پیوند خویشاوندی را بر فرمان من، مقدّم می‌دارید؟

آیا فکر می‌کنید که شما را به حال خود وامی‌گذارم؟ آیا فکر می‌کنید که شما با مؤمنان واقعی، یکسان خواهید بود؟

به زودی زمینه امتحان پیش می‌آورم تا مؤمنان واقعی از بقیّه جدا شوند. من کسانی را که در راه من جهاد می‌کنند و غیر از من و پیامبرم و مؤمنان، دوست و همرازی نمی‌گیرند، را می‌شناسم و به آنان پاداش بزرگی خواهم داد. کسانی که با کافران و گناهکاران، رابطه دوستی برقرار می‌کنند، بدانند که از کار آنان باخبر هستم، آنان از فرمان من سرپیچی کردند و مخفیانه با دشمنان من طرح دوستی ریختند، آنان بدانند که خشم من در انتظارشان است.

بار دیگر سخن تو را می‌خوانم، تو از کسانی سخن گفتی که غیر از تو و پیامبر و مؤمنان، دوست و همرازی نمی‌گیرند، آنان فقط سرپرستی و ولایت پیامبر و مؤمنان را پذیرفته‌اند و از رهبران دیگر بیزار هستند. به راستی منظور از مؤمنان در اینجا چه کسانی هستند؟ آنان همان دوازده امامی هستند که تو به آنان مقام عصمت داده‌ای و آنان را جانشین پیامبرت قرار داده‌ای.

در واقع، تو از همه ما می‌خواهی تا پیامبر و دوازده امام را به عنوان رهبر خود قبول کنیم. (۲۶)

اینجاست که من به یاد سخن امام هادی علیه السلام می‌افتم، او به یکی از یاران خود، درس امام‌شناسی داد و برای او «زیارت جامعه» را بیان کرد، من این زیارت را

بسیار دوست دارم. وقتی آن را می‌خوانم احساس خوبی به من دست می‌دهد. اکنون قسمتی از آن زیارت را در اینجا ذکر می‌کنم، آنجا که خطاب به امامان چنین می‌گوییم: «من با شما هستم، با غیر شما کار ندارم، به شما ایمان دارم، همه شما را دوست دارم و ولایت همه شما را پذیرفته‌ام. من از رهبران و پیشوایانی که مردم گوش به فرمان آن‌ها هستند، بیزارم، من فقط گوش به فرمان شما هستم، تسلیم شما هستم و هرگز از رهبرانی که مردم را به سوی آتش جهنم می‌برند، پیروی نمی‌کنم، آری! پیروی کردن از غیر شما، چیزی جز آتش جهنم در پی ندارد.» (۲۷)

توبه: آیه ۲۲ - ۱۷

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ
شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ
خَالِدُونَ (۱۷) إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ
يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (۱۸) أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا
يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۹) الَّذِينَ آمَنُوا
وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً
عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰) يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ
وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ (۲۱) خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ
عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۲)

کعبه خانه توست، یادگاری از ابراهیم علیه السلام. او مسجد الحرام را برای کسانی که به تو ایمان داشتند، آماده کرد و آن را خانه یکتاپرستی قرار داد، اما به مرور

زمان، این مسجد در اختیار بُت پرستان قرار گرفت و آنان از جای جای سرزمین حجاز به آنجا می آمدند. آنان در آنجا بُت های خود را قرار داده بودند و برای آبادی و تعمیر و مرمت آن، پول های زیادی خرج می کردند.

در سال هشتم هجری، پیامبر مکه را از وجود بُت ها پاک نمود، اکنون تو به او فرمان داده ای تا به بُت پرستان خبر بدهد که دیگر حق ندارند به مسجد الحرام بیایند.

عده ای از مسلمانان وقتی این سخن را شنیدند، با خود گفتند: چرا ما باید بُت پرستان را از خود برانیم؟ باید به آنان اجازه بدهیم به مسجد الحرام بیایند و مراسم حج را انجام بدهند، شرکت آنان که جمعیت زیادی هم هستند، از هر جهت سبب رونق و آبادی است.

اکنون به همه اعلام می کنی که حضور بُت پرستان هرگز باعث آبادی و آبادانی نمی شود، بُت پرستان تا زمانی که بر کفر خود باقی هستند، حق تعمیر مساجد و به ویژه مسجد الحرام را ندارند، آنان راه شیطان را در پیش گرفته اند و کارهایشان نابود می شود و در روز قیامت برای همیشه در عذاب گرفتار خواهند بود.

فقط کسانی می توانند مساجد و به ویژه مسجد الحرام را آباد کنند که به تو و روز قیامت ایمان دارند و نماز می خوانند و زکات می دهند و از مخالفت فرمان تو، فقط می ترسند، آنان کسانی هستند که در روز قیامت به بهشت تو راه خواهند یافت. تو از همه می خواهی که اجازه ندهند افراد ناپاک به خاطر ثروت یا نفوذ اجتماعی خود، در اداره مساجد دخالت کنند.

بعضی از مسلمانان دوست داشتند تا با بُت پرستان مدارا شود، سال های سال

کعبه به دست بُت پرستان اداره می شد، آنان مسجدالحرام را آباد می کردند و کلیددار کعبه بودند. بعضی برای مردمی که به آنجا می آمدند، آب تهیه می کردند، شهر مکه، شهری خشک و کم آب بود.

در اینجا به این نکته اشاره می کنی که هرگز کلیدداری کعبه و آب دادن به حاجیان، نمی تواند جای ایمان به تو را بگیرد، کسی که به تو و روز قیامت ایمان آورده است و در راه تو جهاد کرده است، مقامش از کلیددار کعبه و آب دهنده به حاجیان، بسی بالاتر است.

آری، کسانی که به تو ایمان آوردند و در راه تو با جان و مال جهاد کردند، نزد تو مقامی بزرگ دارند و آنان رستگار و سعادت مند هستند، تو به آنان مژده رحمت می دهی. در روز قیامت، فرشتگان به آنان خبر می دهند که تو از آنان راضی و خشنود هستی و آنان را به باغ های بهشت رهنمون می شونی، بهشتی که در آنجا، نعمت های جاودانه خواهد بود و آنان برای همیشه از آن بهره مند خواهند شد. در آن روز، پاداش بزرگی در انتظار آنان است.

توبه: آیه ۲۴ - ۲۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ
وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ
فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۳) قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ
وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ
كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي
سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْفَاسِقِينَ (۲۴)

از پیامبرت خواسته‌ای تا چهارماه به بُت پرستان مهلت بدهد و پس از آن، اگر بُت پرستان ایمان نیاوردند، با آنان وارد جنگ شود، عده‌ای از مسلمانان با بُت پرستان خویشاوند بودند، برای آنان سخت بود که از خویشاوندان خود چشم‌پوشند، اکنون تو با آنان سخن می‌گویی: «اگر پدران و برادران شما، راه کفر را برگزیدند، شما آنان را به دوستی نگیرید، هر کس از شما با آنان دوستی کند، به خود ظلم و ستم نموده است».

نباید دوستیِ خویشاوندی که کافر است، مانع اجرای فرمان تو شود، اگر این دوستی سبب شود مسلمانی دست از جهاد بردارد و فرمان تو را اطاعت نکند، او به خود ظلم بزرگی کرده است.

گروهی دیگر از مسلمانان به فکر پدر، برادر، فرزندان و همسرِ کافر خود بودند، این مسلمانان با خود فکر می‌کردند چگونه به جنگ با آنان بروند، برخی دیگر به سرمایه‌ها و تجارت خود می‌اندیشیدند، رونق تجارت آنان به آمد و رفت کافران بستگی داشت، آنان وقتی شنیدند که از چهار ماه دیگر رفت و آمد کافران به مکه ممنوع می‌شود، از کسادی تجارت خود نگران شدند.

تو همه این‌ها را می‌دانستی، اکنون سخن خود را با مسلمانان ادامه می‌دهی: «آیا پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان و دارایی‌های خود و تجارتی که از کسادی آن نگران هستید و خانه‌های مورد علاقه خود را؛ از من و پیامبر من و جهاد در راه من، بیشتر دوست دارید؟ اگر چنین است، پس منتظر باشید تا زمان فرمان من فرا رسد، من کسانی را که نافرمانی کنند، به حال خود رها می‌کنم».

کسانی که نگران پدر، برادر، فرزند و همسرِ کافر خود بودند و به تجارت و

رونق کاسبی خود فکر می‌کردند، باید لحظه‌ای تأمل کنند، دیر یا زود، فرمان تو فرا می‌رسد و تو فرشته مرگ را برای گرفتن جان آنان می‌فرستی، در آن لحظه، هیچ چیز به کار آنها نمی‌آید، فقط ایمان به توست که می‌تواند مایه نجات باشد، پدر، فرزند، همسر، برادر هیچ کاری نمی‌توانند بکنند، انسان باید همه ثروت و دارایی خود را رها کند و با یک کفن به سوی قبر برود، در آن لحظه می‌فهمد که به خاطر دوستی این چیزها، چه ظلمی به خود کرده است، اما افسوس که آن وقت، دیر شده است و دیگر پشیمانی سودی ندارد.

البته منظور تو این نیست که انسان، از عواطف انسانی و سرمایه‌های اقتصادی خود چشم بپوشد، سخن در این است که عواطف و امور اقتصادی در نظرش از دین او مهم‌تر نباشد. مؤمن واقعی کسی است که بر سر دو راهی حق و باطل، عشق به فرزند و خویشاوندان و عشق به امور اقتصادی، او را از تو جدا نکند.

* * *

توبه: آیه ۲۷ - ۲۵

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ
 إِذْ أَعْجَبَتْكُم كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ
 بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَابَتْكُمْ مُدَبِّرِينَ (۲۵) ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى
 رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا
 وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۲۶) ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ
 يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۷)

تو می‌خواهی بُت‌پرستی به دست پیامبر در این سرزمین نابود شود، برخی از مسلمانان از قدرت و نیروی بُت‌پرستان ترسیده‌اند، آنان با خود می‌گفتند

که پیامبر چگونه می‌خواهد این کار را بکند، آنان فکر می‌کردند که اعلام جنگ با بُت پرستان، کاری خطرناک است.

گویا مسلمانان فراموش کرده‌اند که تو پیامبر خود را یاری می‌کنی، از روزی که او را به پیامبری فرستادی، همواره یار و پشتیبان او بودی، پیامبر بارها با کافران در میدان جنگ روبرو شد و تو هیچ‌گاه او را تنها نگذاشتی، فرشتگان خویش را برای یاری‌اش فرستادی، دل‌های یاران او را محکم و استوار ساختی تا از دشمنان خود نهراسند.

اکنون می‌خواهی از «جنگ حنین» سخن بگویی، در سال هشتم، مسلمانان شهر مکه را فتح کردند و آنجا را از بُت‌ها پاک نمودند، به پیامبر خبر رسید که تعداد زیادی از بُت‌پرستانی که در «طائف» زندگی می‌کنند، تصمیم دارند به مسلمانان حمله کنند. طائف کمتر از صد کیلومتر با مکه فاصله دارد.

پیامبر با دوازده هزار نفر به سوی حنین حرکت کرد، در آن روز مسلمانان مغرور شدند، به جای آن که به تو توکل کنند، به جمعیت زیاد خود اعتماد کردند، آنان تصوّر می‌کردند که دیگر هیچ کس نمی‌تواند شکستشان بدهد.

دشمن از حرکت سپاه اسلام باخبر شد و در منطقه‌ای به نام «حنین» برای آنان کمین گذاشت. حنین، درّه‌ای بود که سپاه اسلام باید از آن عبور می‌کرد و تقریباً سی کیلومتر با مکه فاصله داشت.

راه زیادی تا طائف مانده بود و مسلمانان به درّه «حنین» رسیدند، ناگهان بُت پرستان از بالای کوه هجوم آوردند و مسلمانان را با حمله ناگهانی خود غافلگیر کردند.

عده زیادی از مسلمانان فرار کردند و نظم سپاه اسلام به هم ریخت، آن روز، زیادی نیروی مسلمانان کاری از پیش نبرد، آنان بی‌پناه به هر سو فرار

می‌کردند و هیچ پناهگاهی برای خود نمی‌یافتند. در این میان افرادی همچون علی علیه السلام مقاومت نمودند، عباس عموی پیامبر بر سر مسلمانان فریاد زد و آنان را به پایداری و استقامت فرا خواند. پیامبر دست به دعا برداشت و از تو طلب یاری کرد، اینجا بود که تو آرامش را بر دل پیامبر و مؤمنان نازل کردی. فرشتگان را به یاری آنان فرستادی و بُت پرستان را به سزای اعمالشان رساندی و مسلمانان پیروز شدند. مسلمانان در آن روز از میدان جنگ فرار کردند و پیامبر را تنها گذاشتند، اما گروه زیادی از آنان از این کار خود پشیمان شدند و توبه کردند و تو هم گناه آنان را بخشیدی و رحمت خود را بر آنان نازل کردی که تو بخشنده و مهربان هستی.

* * *

خاطره «حنین» را برای مسلمانان یادآوری کردی تا آنان به تو توکل کنند و بدانند که تو هرگز پیامبر را تنها نمی‌گذاری، تو از پیامبر خواسته‌ای به بُت پرستان چهارماه فرصت بدهد و سپس با آنان وارد جنگ شود، درست است که پیامبر علی علیه السلام را به مکه فرستاده است تا این مطلب را در مکه به بُت پرستان اعلام کند، اما مسلمانان نباید نگران باشند و ترس به دل خود راه دهند، تو پیامبر و دین خود را یاری می‌کنی و به زودی ریشه بُت پرستی در این سرزمین برچیده می‌شود.

تو ترسی بر دل بُت پرستان می‌افکنی که آنان جرأت جنگ با پیامبر را نداشته باشند، خیلی از مردم عادی به اسلام علاقه مند شده و مسلمان می‌شوند، رهبران آنان هم می‌فهمند که دیگر نمی‌توان در مقابل اسلام ایستاد، آنان هم از بُت پرستی دست برمی‌دارند.

* * *

توبه: آیه ۲۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا
يُزْبَهُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ
يُغْنِيكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۸)

با مسلمانان درباره پلیدی بُت پرستان سخن می‌گویی و از مسلمانان می‌خواهی اجازه ندهند این بُت پرستان دیگر به مسجد الحرام نزدیک شوند. کعبه و حج، یادگار ابراهیم علیه السلام است، اما این بُت پرستان این حج را تحریف کردند و بُت‌ها را همه کاره جهان می‌دانند. این آخرین حجی بود که آنان به جا آوردند، سال آینده آنان اجازه آمدن به مکه را ندارند، آنان برای زیات خانه تو، باید از بُت پرستی دست بردارند.

عده‌ای از مسلمانان از نیامدن بُت پرستان نگران هستند، آنان فکر می‌کنند که اگر بُت پرستان به مکه نیایند، تجارت و کسب و کارشان از رونق می‌افتد و آنان به فقر گرفتار می‌شوند. تو به آنان وعده می‌دهی که آنان را از فضل و بخشش خود، از فقر نجات می‌دهی که تو خدای دانا هستی و همه کارهایت از روی حکمت است.

* * *

توبه: آیه ۲۹

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا
يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (۲۹)

تا اینجا سخن از بُت پرستان بود، به آنان مهلت چهارماهه دادی و از پیامبر

خواستی بعد از این مدّت، جنگ را با آنان آغاز کند، اکنون از یهودیان و مسیحیان سخن می‌گویی، کسانی که می‌دانند محمد ﷺ، آخرین پیامبر توست، اما به او ایمان نمی‌آورند، آنان به دین تو باور ندارند و احکام تو را قبول ندارند، به قرآن ایمان نیاورده‌اند، اگر آنان واقعاً به تو ایمان داشتند و از عذاب روز قیامت می‌ترسیدند، حق را انکار نمی‌کردند، معلوم می‌شود آنان به تو و روز قیامت ایمان ندارند، مسیحیان، عیسی ﷺ را خدا می‌دانند و دچار شرک شده‌اند، یهودیان هم یکی پیامبران تو را به عنوان «پسر خدا» مطرح کرده‌اند، آنان در دین خود، دچار شرک و انحراف شده‌اند.

اکنون آنان سه راه پیش رو دارند: یا مسلمان شوند، یا برای جنگ آماده شوند، یا با حفظ دین خود، زندگی مسالمت‌آمیز در کنار مسلمانان را بپذیرند و جزیه بدهند، جزیه، مالیاتی است که آنان باید با خواری (و به حالت تسلیم) بپردازند.

آنان می‌توانند در جامعه اسلامی زندگی کنند و این در صورتی است که حاضر شوند دین اسلام را محترم بشمارند و هرگز با دشمنان همکاری نکنند و مالیات خود را بپردازند، آنان این مالیات را در مقابل تأمین امنیت خود می‌پردازند.

پیامبر هنگامی که می‌خواست علی ﷺ را به مکه بفرستد، این ۲۸ آیه را به او داد تا برای همه مردمی که در آنجا بودند، بخواند، این یک اعلام عمومی بود و خبر آن به گوش همه رسید، وقتی آنان به خانه و کاشانه خود برگشتند، این

خبر را به بقیه گفتند. در واقع همه مردم سرزمین حجاز از این خبر آگاه شدند، بعد از آن، قبیله‌ها و گروه‌های بزرگ به فکر افتادند و فهمیدند که توان مقابله با مسلمانان را ندارند، بیشتر آنان دین اسلام را پذیرفتند و از جنگ با مسلمانان خودداری کردند.

برای اولین بار بود که سرزمین حجاز وحدت و یکپارچگی را تجربه می‌کرد، سرزمینی که سال‌های سال در آتش تفرقه و اختلاف می‌سوخت، نجات پیدا کرد. مردمی که سراسر زندگی آنان، جز کشتن و غارت کردن نبود، فرماندهی حکومت پیامبر را پذیرفتند و جنگ جای خود را به صلح و آرامش داد. آری، قبیله‌های مختلف، نمایندگان خود را نزد پیامبر می‌فرستادند تا خبر پذیرفتن اسلام را به پیامبر بدهند.

تاریخ گواهی می‌دهد که پیامبر بعد از خواندن این آیات برای بُت‌پرستان، هیچ جنگی با آنان نداشت، تو از پیامبر خواستی تا چهارماه به بُت‌پرستان مهلت بدهد و بعد از آن، اگر آنان مسلمان نشدند، با آنان وارد جنگ شود و آنان را بکشد یا اسیر کند یا تبعید نماید، اما بعد از مدتی، بُت‌پرستان فهمیدند که نمی‌توانند در مقابل پیامبر، مقاومت کنند، آنان مسلمان شدند و کفر و بُت‌پرستی در سرزمین حجاز برچیده شد.

این سخن تو با پیامبر بود، تو از او خواستی تا اگر مردم سرزمین حجاز از کفر و بُت‌پرستی دست برداشتند، به جنگ آنان برود، اکنون سؤال این است: آیا در هر زمانی، مسلمانان می‌توانند خودشان جنگ با کافران را آغاز کنند؟

آغاز جنگ برای از بین بردن کفر و بُت‌پرستی، شرایط خاصّ خودش را دارد، آغاز جنگ با کافران فقط در صورتی جایز است که پیامبر و یا امام معصوم، حاضر باشند و دستور چنین کاری را بدهند. آن‌ها مقام عصمت را دارند و از هر خطایی به دورند، امام صادق علیه السلام جنگ با کافران را اگر به فرمان امام معصوم نباشد، حرام دانسته و آن را گناه بزرگی معرفی می‌کند. هر کسی اجازه ندارد به اسم گسترش اسلام و مبارزه با بُت‌پرستی، اسلحه در دست بگیرد و به جنگ بُت‌پرستان برود. (۲۸)

توبه: آیه ۳۰

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى
الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا
مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۳۰)

تو موسی و عیسی علیه السلام را برای هدایت مردم فرستادی، آنان مردم را به سوی تو فرا خواندند، اما بعد از آنان، پیروان آنان دچار انحراف شدند، یهودیان گفتند که «عزیر» پسر خداست، در حالی که عزیر یکی از پیامبران تو بود. مسیحیان هم «عیسی» را پسر خدا دانستند. آری، یهودیان و مسیحیان این گونه سخنان پوچ بر زبان می‌آوردند، آنان ادعا می‌کردند که به تو ایمان دارند، اما سخنان آنان شبیه سخنان کافران بود.

لعنت تو بر آنان واقع شده بود، آنان چگونه از راه حق روی گردان می‌شوند! این چه سخنی است که آنان می‌گویند، تو خدای یگانه‌ای و هیچ فرزندی نداری، مقام تو بالاتر از این است که فرزند داشته باشی، این انسان است که

نیاز به فرزند دارد، زیرا عمرش محدود است و برای ادامه نسل خود، محتاج تولد فرزند است.

قدرت انسان محدود است و در هنگام پیری و ناتوانی، نیازمند کسی است که کمکش کند، انسان محتاج عاطفه و محبت است، برای همین دوست دارد فرزندی در کنارش باشد تا با او انس گیرد، اما تو بی‌نیاز از همه این‌ها هستی.

توبه: آیه ۳۳ - ۳۱

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ
اللَّهِ وَالْمَسِيحِ ابْنِ مَرْيَمَ وَمَا أُمُّرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳۱) يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ
وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُنِيمَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۳۲) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ
رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ (۳۳)

چه شد که یهودیان و مسیحیان این چنین منحرف شدند و از یکتاپرستی دور افتادند؟

آنان سخنان علما و رهبران خود را بدون هیچ‌گونه تحقیقی پذیرفتند و آنان را به جای خدای خود گرفتند، سخن آنان را بدون چون و چرا قبول کردند، مسیحیان، عیسی علیه السلام را خدا دانستند، چرا آنان تورات و انجیل را فراموش کردند؟ در این کتاب‌ها، تو آنان را به یکتاپرستی دعوت کرده بودی. به راستی که خدایی جز تو نیست، تو بالاتر از این هستی که برای تو شریک قرار بدهند، تو هیچ شریکی نداری.

علمای یهود و رهبران مسیحی می‌خواستند نور دین تو را با سخنان خود خاموش کنند، آنان تورات و انجیل را تحریف کردند و مردم را از دین تو منحرف کردند.

آنان تورات و انجیل را بارها خوانده بودند، نشانه‌های پیامبر موعود را به خوبی می‌دانستند، آنان همان‌طور که فرزندان خود را می‌شناختند، پیامبر موعود را هم می‌شناختند و یقین داشتند که آن پیامبر، کسی جز محمد ﷺ نیست، اما این حقیقت را انکار کردند، در تورات و انجیل، نشانه‌های پیامبر موعود را ذکر کرده‌ای، آنان آن قسمت‌های تورات را تغییر دادند تا منافع اندک خویش را حفظ کنند و به مردم می‌گفتند که محمد، پیامبر موعود نیست. آنان خیال می‌کردند که این‌گونه می‌توانند حقیقت را پنهان کنند، اما تو اراده کرده بودی که نور دین خودت را آشکار کنی هر چند آن کافران این را نپسندند، تو محمد ﷺ را با قرآن و دین حق فرستادی و اراده کردی که دین اسلام بر همه ادیان برتری یابد هر چند مشرکان ناراضی و مخالف باشند.

روزی فرا می‌رسد که اسلام دین همه می‌شود، هر کس که روی زمین زندگی می‌کند، به محمد ﷺ و دین او ایمان می‌آورد. این وعده‌ای است که تو به پیامبر خودت داده‌ای، آن روز، برای یهودیان و مسیحیانی که برای تو شریک قرار دادند، خوشایند نخواهد بود.

* * *

تو به پیامبر وعده دادی که در روزگار ظهور مهدی ﷺ، دین او را بر همه جهان مسلط کنی، در روزگار ظهور مهدی ﷺ، مردم جهان مسلمان می‌شوند، دین اسلام، دین تمامی مردم جهان می‌شود. آن روز، روز باشکوهی است. دوست دارم سیمای روزگار ظهور را ببینم، برای همین به مطالعه و تحقیق

خود ادامه می‌دهم، سخنان اهل بیت علیهم‌السلام را بررسی می‌کنم، می‌فهمم که همه خوبی‌ها در آن روزگار خواهد بود، همه اهل آسمان‌ها و تمام مردم زمین در شادی و نشاط خواهند بود، زیرا حکومت عدل برقرار خواهد شد. (۲۹)

از ظلم و ستم هیچ خبری نخواهد بود، فقر از میان می‌رود به طوری که مردم، فقیری را نمی‌یابند تا به او صدقه دهند. همه مردم به جای عشق به دنیا، عاشق عبادت هستند و کمال خویش را در عبادت و بندگی خدا جستجو می‌کنند. (۳۰)

فرشتگان همواره بر انسان‌ها سلام می‌کنند؛ با آن‌ها معاشرت دارند و در مجالس آن‌ها شرکت می‌کنند، آری دل‌های مردم آن قدر پاک شده است که می‌توانند فرشتگان را ببینند. (۳۱)

علم و دانش رشد زیادی پیدا کرده است به طوری که دانش بشر، بیش از ده برابر می‌شود. (۳۲)

هیچ اختلافی در سرتاسر دنیا به چشم نمی‌خورد و مردم از هر قبیله و قومی که باشند در صلح و صفا با هم زندگی می‌کنند. (۳۳)

باران رحمت الهی زیاد می‌بارد و سرتاسر دنیا، سرسبز و خرم است. (۳۴)
این همان ظهور زیبایی است که همه پیامبران منتظر آن بودند. ظهوری که آرزوی دل همه انسان‌ها بوده است...

توبه: آیه ۳۵ - ۳۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ
وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ
وَالَّذِينَ يَكْتَنُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ

بِعَذَابِ أَلِيمٍ (۳۴) يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا
جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا
كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۵)

بسیاری از دانشمندان یهود و رهبران مسیحی دچار انحراف شدند، آنان از دیگران رشوه می‌گرفتند تا حق را پنهان کنند، آنان می‌دانستند که محمد ﷺ، پیامبر موعود است، عده‌ای از ثروتمندان به آن‌ها پول زیادی می‌دادند تا این حقیقت را پنهان کنند، آن‌ها هم پول‌ها را می‌گرفتند و حقیقت را به مردم نمی‌گفتند، وقتی مردم دربارهٔ پیامبر موعود سؤال می‌کردند، آن‌ها در پاسخ مثلاً می‌گفتند: «پیامبر موعود پانصد سال دیگر ظهور خواهد کرد». آنان با این سخنان خود، مردم را از دین تو باز می‌داشتند.

حرص به مال دنیا، باعث شد که آنان حق را انکار کنند، دل آنان شیفتهٔ دنیا شده بود و این شیفتگی، کار آنان را به آنجا رسانید که در مقابل دین تو ایستادند و حق را انکار کردند. تو آنان را در روز قیامت در عذاب خود گرفتار خواهی ساخت، آنان سبب انحراف مردمی شدند که پیرو آنان بودند، آنان چند روزی در ناز و نعمت دنیا زندگی کردند، اما آیا این چند روز زندگی، ارزش آن را داشت که به خاطر آن، عذاب همیشگی جهنم را برای خود بخرند؟

سخن از حرص و علاقه به دنیا شد، شیفتگی دنیا باعث شد تا گروهی از دانشمندان یهودی و مسیحی از سعادت محروم شوند، اکنون می‌خواهی به مسلمانان هشدار دهی، مبادا حرص به دنیا آنان را گمراه کند، کسانی که طلا و

نقره ذخیره و پنهان می‌کنند و در راه تو مصرف نمی‌کنند و زکات آن را پرداخت نمی‌کنند، باید از عذاب سخت تو بترسند. در روز قیامت، فرشتگان، طلا و نقره‌هایی (که زکات آن پرداخت نشده است) را در آتش جهنم گداخته می‌کنند و سپس آن طلاها و نقره‌ها را بر پیشانی، پشت و پهلوئی صاحبان آنها داغ می‌کنند و به آنان می‌گویند: «این همان چیزی است که برای خود اندوختید، پس بچشید چیزی را که برای خود می‌اندوختید».

تو در اینجا از طلا و نقره به عنوان مثال نام می‌بری، کسانی که دلباخته دنیا هستند، به طلا و نقره علاقه زیادی دارند و آن را ذخیره می‌کنند و زکات آن را پرداخت نمی‌کنند. تو بر مسلمانان زکات را واجب کردی تا در جامعه فقر و فلاکت و بدبختی نباشد، کسانی که زکات ثروت خود را پرداخت نکنند، به عذاب سخت تو گرفتار خواهند شد.

اگر من ثروت و مال زیادی داشته باشم، اما زکات واجبی که تو بر من واجب کرده‌ای پرداخت کنم، به عذاب تو گرفتار نمی‌شوم، ثروتی که زکات آن پرداخت شود، مایه برکت برای جامعه است، البته من باید هشیار باشم که به این مال دلبستگی پیدا نکنم.

زهد این نیست که من فقیر باشم، زهد این است که من دلبسته مال دنیا نباشم، اگر در دوراهی قرار گرفتم و قرار شد از ثروت و دین، یکی را انتخاب کنم، بتوانم از ثروت خود بگذرم و دین را برگزینم. زهد واقعی این است. تو دوست نداری مسلمان فقیر باشد، ثروتی که در مسیر اصلاح اقتصاد جامعه باشد و سبب رونق کسب و کار مردم باشد، مایه رحمت است.

توبه: آیه ۳۷ - ۳۶

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكََ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۳۶) إِنَّمَا التَّسْيِءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۳۷)

ماه‌های حرام، قانونی بود که در میان مردم قبل از اسلام رواج داشت، این قانون، از قبل بنیان نهاده شده بود. چهار ماه: رجب، ذی‌القعدة، ذی‌الحجه و مُحَرَّم، ماه‌های حرام بودند و مردم هرگونه جنگ در این چهارماه را حرام می‌دانستند. (۳۵)

اکنون به مسلمانان دستور می‌دهی تا حرمت این چهارماه را نگاه دارند و چنین می‌گویی: «تعداد ماه‌ها نزد من، از همان روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریدم، دوازده ماه است که چهار ماه آن، ماه‌های حرام است و جنگ در آنها، ممنوع است، این آیین ثابت و پایدار من است، در این ماه‌ها از جنگ با دشمن خودداری کنید و هرگز با فرمان من مخالفت نکنید که به خود ظلم و ستم کرده‌اید، البته اگر دشمن شما حرمت این ماه را نگاه نداشت و با تمام نیرو به جنگ شما آمد، شما هم با تمامی نیرو به پیکار آنان بروید و بدانید که من اهل تقوا را یاری می‌کنم، سعی کنید در جنگ با دشمنان رعایت تقوا کنید، مراعات حال زنان و کودکان را بنمایید، اگر کسی مسلمان شد به او امان بدهید». آری، مسلمانان حق ندارند در این چهار ماه، جنگی را آغاز کنند، اما اگر دشمن در این چهار ماه به آنان حمله کرد، آنان می‌توانند با او بجنگند، احترام

این ماه‌ها برای کسانی لازم است که این ماه‌ها را محترم بشمارند.

ماه‌های قمری، دوازده ماه است که همه آن را می‌شناسند، چهارماه حرام هم که معلوم است: رجب، ذی‌القعدة، ذی‌الحجه و مُحَرَّم. در این چهار ماه، جنگ حرام است.

این سنتی بود که از زمان‌های دور به مردم سرزمین حجاز رسیده بود، مردم از راه‌های دور و نزدیک برای انجام حجّ به مکه می‌آمدند و خیال می‌کردند که در طول این مدّت، کسی به آنان حمله نخواهد کرد.

شخصی به نام «جناده» که بزرگ یکی از قبیله‌های عرب بود، تصمیم گرفت تا سنت را تغییری دهد. سال اوّل، وقتی مردم برای حجّ به مکه آمده بودند، از جا بلند شد و با صدای بلند اعلام کرد که امسال جنگ در ماه «محرم» آزاد است و به جای آن، جنگ در ماه «صفر» حرام می‌شود.

ماه صفر، بعد از ماه محرم است، او با این کار خود، یکی از ماه‌های حرام را سی روز به عقب انداخت، او با این کار می‌خواست تا مردم فرصت حمله و غارت پیدا کنند، زندگی مردم آن روزگار با غارت و جنگ اداره می‌شد.

سال بعد که فرا رسید، جناده در میان مردم اعلام نمود: «سال قبل، صفر را ماه حرام اعلام کردم، اکنون اعلام می‌کنم که به جای ماه صفر، ماه محرم، ماه حرام است». هدف او این بود که اصل سنت ماه‌های حرام، باقی بماند، اما شیوه اجرای آن را عوض می‌کرد.

این برنامه بارها تکرار شد، یک سال، ماه حرام اصلی، ماه محرم بود، اما آنان یک سال بعد، به جای ماه محرم، ماه صفر را ماه حرام اعلام می‌کردند و سال بعد از آن، دوباره صفر را ماه آزاد اعلام می‌کردند و ماه محرم را ماه حرام اعلام

می کردند.

این آیه را نازل می کنی و به همه می فهمانی که تغییر ماه های حرام، چیزی جز افزایش در کفر نیست و کافران به این وسیله گمراه تر می شوند، آنان یک سال، ماه محرم را ماه آزاد و سال دیگر آن را ماه حرام می شمارند، شیطان این کار را برای آنان زیبا جلوه می داد، تو هم کسانی را که شایستگی هدایت ندارند به حال خود رها می کنی. آنان این گونه دین تو را به بازی می گرفتند.

تو به مسلمانان هشدار می دهی تا به قانون تو احترام بگذارند و هرگز در آنچه مقرر کرده ای، دست نبرند، هیچ کس حق ندارد ماه های حرام را تغییر بدهد، تصرف در قانون تو، چیزی جز کفر نیست و عذاب تو را در پی دارد.

پیام تو برای همه زمان ها می باشد، کسانی که می خواهند برای مصلحت ها، احکام قرآن را تغییر دهند، راه کفر را می روند، تو در قرآن درباره حجاب، قصاص، مجازات دزدان و... سخن ها گفته ای.

عده ای به اسم مصلحت جامعه، این سخنان تو را تغییر می دهند و شیطان هم این کار آنان را زیبا جلوه می دهد، اما این کار، چیزی جز کفر نیست، جا به جا کردن و تغییر در احکام تو، عذاب روز قیامت را در پی دارد. من باید هشیار باشم و فریب کسانی را نخورم که دین تو را به بازی می گیرند و سخنان تو را تغییر می دهند.

توبه: آیه ۴۰ - ۳۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنَا قُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضِينَا بِالحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ
 فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (۳۸) إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ
 عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ
 شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳۹) إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا
 ثَانِيًا اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا
 فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ
 كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۴۰)

تبوک، قلعه‌ای محکم و بلند در راه مدینه به شام (سوریه) بود. شام زیر نظر حکومت روم بود، گسترش روز افزون اسلام، رهبران حکومت روم را به فکر انداخت، آنان به دنبال فرصت مناسبی بودند تا به مدینه حمله کنند و چهل هزار سرباز را در نوار مرزی شام مستقر کردند.

این خبر به پیامبر رسید، ماه رجب سال نهم هجری بود، پیامبر مسلمانان را به جهاد فرا خواند و از آنان خواست تا برای رفتن به سمت تبوک آماده شوند. فصل تابستان بود و هوا خیلی گرم بود. فاصله مدینه تا تبوک بیش از ششصد کیلومتر بود، از طرف دیگر، خرماهای مدینه رسیده بودند و وقت برداشت محصولات کشاورزی بود و درآمد یک سال آنان به آن بستگی داشت، برای همین عده‌ای از مسلمانان علاقه‌ای به شرکت در جنگ نداشتند، عده‌ای هم دچار وحشت و ترس شده بودند و با خود فکر می‌کردند که مسلمانان در این جنگ شکست خواهند خورد، اکنون با آنان چنین سخن می‌گویید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، این چه حالی است؟ چرا وقتی پیامبر به شما می‌گوید: «برای جنگ با دشمنان حرکت کنید»، سستی می‌کنید؟ گویا از کشته شدن در راه من می‌ترسید؟ آیا به زندگی دنیا و خوشی‌های آن راضی شده‌اید؟ آیا به جای آخرت به دنیا دل بسته‌اید؟ چرا فراموش کرده‌اید که زندگی دنیا در مقایسه با زندگی آخرت، بسیار ناچیز و بی‌مقدار است؟ اگر برای جهاد حرکت نکنید، به عذاب دردناک گرفتار خواهید شد، فکر نکنید که اگر شما به جهاد نروید، دین من شکست می‌خورد، هرگز! اگر شما به فرمان من گوش ندهید، مردمی با ایمان و مصمم را جایگزین شما می‌کنم تا آنان با تمام وجود، دین مرا یاری کنند. شما با ترک جهاد، به من ضرر نمی‌زنید، بلکه به خود ضرر زده‌اید، من به هر کاری توانا هستم و برای یاری دین خود از شما بی‌نیاز هستم.

اگر پیامبر مرا یاری نکنید، من او را یاری می‌کنم، همان‌گونه که در سخت‌ترین لحظات او را تنها نگذاشتم و یاریش نمودم، زمانی که کافران او را از شهر مکه بیرون کردند و تنها یک نفر همراه او بود، روزی که همه کافران در

جستجوی او بودند تا او را به قتل برسانند و او می‌خواست به مدینه هجرت کند و در غار «ثور» مخفی شده بود، آن روز، کافران تا نزدیک غار آمده بودند، کسی که همراه پیامبر بود، نگران شد و ترسید، پیامبر به او گفت: «نترس که خدا با ماست». بعد از آن بود که من آرامش را بر قلب پیامبر نازل کردم و او را با فرشتگانی که آن‌ها را نمی‌دیدند، یاری کردم، این‌گونه سخن و دین کافران را پست و باطل قرار دادم، سخن و دین من عالی و برتر است و من توانا هستم و همه کارهای من از روی حکمت است.

تو در اینجا داستان هجرت پیامبر را بیان می‌کنی که چگونه پیامبر خود را یاری کردی، شبی که پیامبر می‌خواست به مدینه هجرت کند و دشمنان دور خانه‌اش را محاصره کرده بودند تا او را به شهادت رسانند، به راستی او چگونه می‌توانست از این محاصره نجات پیدا کند؟

بیست و پنج نفر خانه پیامبر را محاصره کرده بودند، آنان تصمیم داشتند با طلوع آفتاب، به آن خانه حمله کنند و پیامبر را به قتل برسانند.

آن شب، علی علیه السلام با پیامبر چنین سخن گفت: «امشب من جای شما در رختخواب می‌خوابم، پس آنان خیال می‌کنند که شما از خانه خارج نشده‌اید، این‌گونه شما می‌توانید از فرصت استفاده کنید و تا روشن شدن هوا از مکه دور شوید».

پیامبر در حقّ علی علیه السلام دعا کرد و از خانه بیرون رفت، هیچ کس پیامبر را ندید. کافران خیال می‌کردند که پیامبر در خانه خوابیده است. (۳۶)

پیامبر به سوی کوه «ثور» حرکت کرد، در مسیر با ابوبکر برخورد کرد، پیامبر ابوبکر را همراه خود به سوی کوه «ثور» برد، در بالای آن کوه، غاری قرار

داشت که محل خوبی برای پنهان شدن بود.
صبح که فرا رسید، کافران به خانه پیامبر حمله کردند، علی علیه السلام از جا بلند شد، آنان تعجب کردند، از علی علیه السلام پرسیدند:

— ای علی! محمد کجاست؟ او کجا رفته است؟

— مگر شما محمد صلی الله علیه و آله را به من سپرده بودید که اکنون او را از من می‌خواهید؟
بُت پرستان فهمیدند که دیشب پیامبر از شهر خارج شده است، آنان هنوز امید داشتند که بتوانند او را پیدا کنند، همه به سوی اطراف مکه پخش شدند، شاید بتوانند پیامبر را دستگیر کرده و به قتل برسانند. (۳۷)

* * *

آنان در شهر مکه اعلام کردند که هر کس بتواند محمد را پیدا کند، صد شتر به او جایزه می‌دهند، عده زیادی از مردم عادی به طمع این جایزه بزرگ به سوی کوه و بیابان حرکت کردند، آنان همه جا را می‌گشتند.

گروهی از آنان تا کوه ثور بالا آمدند، آنان احتمال می‌دادند که پیامبر داخل غار بالای کوه باشد، وقتی به دهانه غار رسیدند، دیدند که عنکبوت بر دهانه غار، تار تنیده است و کبوتری هم در آنجا لانه گذاشته و روی تخم خوابیده است، یکی از آنان که زودتر به دهانه غار رسیده بود، فریاد زد: «محمد اینجا نیست، ماه‌هاست که کسی اینجا نیامده است، سریع جاهای دیگر را بگردید». آنان نمی‌دانستند که تو پیامبر خودت را این‌گونه یاری می‌کنی، به امر تو، عنکبوتی، در چند ساعت، دهانه غار را به گونه‌ای تار می‌بافد که آنان با یک نگاه تصور کنند چندین ماه است کسی آنجا نیامده است، کبوتر هم به فرمان تو در آنجا لانه می‌گذارد و تخم می‌گذارد.

وقتی که ابوبکر صدای آن کافران را شنید، ترسید، پیامبر به او گفت: «ترس،

خدا با ماست».

سر کلاس بودم و درباره این آیه توضیح می‌دادم، دانشجویی پرسید:
 - استاد! چرا ما شیعیان از ابوبکر به بدی یاد می‌کنیم در حالی که قرآن از او
 تعریف کرده است؟

- خدا کجا از او تعریف کرده است؟

- استاد! در همین آیه، خدا می‌گوید: «هنگامی که پیامبر به رفیق خود گفت:
 نترس خدا با ماست». ابوبکر، رفیق پیامبر است.

- عزیزم! پیامبر با صاحب خود سخن گفت. این متن قرآن است: «اذ یقول
 لصاحبه»، آیا می‌دانی معنای کلمه «صاحب» چیست؟

- در ترجمه‌ای که من از قرآن دارم، این کلمه را «رفیق» معنا کرده است و
 چنین نوشته است: «آنگاه که پیامبر به رفیق خود گفت».

- این ترجمه اشتباه است. زیرا کلمه رفیق، در زبان فارسی، معنای مثبتی را
 می‌رساند، اما کلمه «صاحب» در زبان فارسی، همیشه دارای معنای مثبتی
 نیست. ما باید کلمه «صاحب» را «همراه» معنا کنیم.

- برای چه؟

- من آیه ۳۷ سوره کهف را می‌خوانم آنجا که قرآن می‌گوید: «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ
 وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ...». ترجمه آن این است: «مؤمن به همراه خود که کافر
 بود چنین گفت». اگر در این آیه، «صاحب» را به معنای «رفیق» بگیریم، باید
 بگوییم که کافر، رفیق مؤمن است و این درست نیست، زیرا مؤمن، دوست و
 رفیق کافر نمی‌شود.

- استاد! شما می‌خواهی بگویی که قرآن می‌گوید: پیامبر به ابوبکر که همراه

او بود گفت: نترس، خدا با ماست.

– آفرین! همراهی پیامبر، فضیلت نیست، ممکن است کسی کافر باشد اما همراه پیامبر باشد، پیامبر قبل از آغاز پیامبری از طرف خدیجه سفری تجاری به شام داشت، در این سفر، صدها نفر از کافران همراهان پیامبر بودند، آیا این همراهی آنان، فضیلت حساب می‌شود؟ اگر قرار است همراهی ابوبکر، فضیلت باشد، باید برای همه آن کافران هم فضیلتی قرار دهیم.
– امروز فهمیدم که باید به واژه‌هایی که قرآن انتخاب می‌کند، دقت کنیم و آن را به درستی ترجمه کنیم.

دانشجوی دیگری که در آخر کلاس نشسته بود سؤال دیگری مطرح کرد:
– استاد! به نظر من این آیه از ابوبکر تعریف می‌کند و ما باید پیرو قرآن باشیم. متأسفانه ما از کسی بدگویی می‌کنیم که قرآن از او تعریف کرده است.
– آیا می‌شود توضیح دهید که کجای قرآن از ابوبکر تعریف کرده است؟
– قرآن می‌گوید که پیامبر نگران ابوبکر را دلداری و نوازش داده است، این افتخار بزرگی است که پیامبر نگران ابوبکر باشد و به او بگوید نترس، خدا با ماست.
– آیا قبول داری که ابوبکر ترسید؟
– آری، پیامبر به او گفت: «نترس خدا با ماست».
– آیا این ترس، خوب بود؟ اگر این ترس، چیز خوبی بود، چرا پیامبر ابوبکر را از آن نهی کرد؟ ترس ابوبکر، خوبی و اطاعت خدا نبود، بلکه گناه و معصیتی بوده است که پیامبر از آن نهی کرد. به راستی این چه فضیلت و افتخاری برای یک گناه کار است؟

آن شب علی علیه السلام در رختخواب پیامبر خوابید و آماده شد تا جان خود را فدای پیامبر کند، علی علیه السلام می دانست که وقتی صبح فرا برسد، کافران با شمشیرهای برهنه به بستر پیامبر حمله می کنند. او در بستر پیامبر خوابید و عباى پیامبر را به روی خود کشید تا آنان خیال کنند پیامبر در آنجا خوابیده است، کافران هر نیم ساعت یک بار به آن بستر نگاه می کردند، آنان شکى نداشتند که پیامبر در آن بستر خوابیده است. علی علیه السلام صدای کافران را می شنید ولی هرگز ترس به دل خود راه نداد، قلب او از ایمان پر بود، اما آنجا ابوبکر کنار پیامبر بود و این گونه بی تابى می کرد و از ترس به خود می لرزید.

چرا پیامبر آن شب ابوبکر را همراه خود به غار برد؟ این سؤال مهمی است که باید به آن پاسخ بدهیم.

سیدبن طاووس یکی از علمای شیعه است که در قرن هفتم هجری زندگی می کرده است. او چنین نقل می کند: «پیامبر وقتی ابوبکر را دید او را همراه خود برد زیرا پیامبر نگران بود مبادا ابوبکر نزد کافران برود و به آنان خبر بدهد که پیامبر را کجا دیده است.» (۳۸)

در این آیه، سخن از نازل شدن آرامش به میان آمده است: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ: پس خدا آرامش خود را بر او نازل کرد».

به راستی آن شب خدا آرامش را بر قلب چه کسی نازل کرد؟ در سخنان اهل بیت علیهم السلام این نکته آمده است که آن شب خدا آرامش را بر دل پیامبر نازل نمود و او را با فرشتگان خود یاری نمود. (۳۹)

در سوره توبه آیه ۲۶ قرآن چنین می گوید: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ

المؤمنین... و خدا آرامش خود را بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد». این آیه درباره جنگ «حنین» است، پس نزول آرامش بر قلب پیامبر، چیز عجیبی نیست و این نشانه محبت خدا به پیامبر است. در شبی که پیامبر در غار بود، خدا آرامش را به پیامبر خود هدیه داد و به او وعده داد که او را از دست آن کافران نجات می‌دهد و او به سلامت به مدینه می‌رسد و در آنجا حکومت اسلامی را پایه گذاری می‌کند.

توبه: آیه ۴۳ - ۴۱

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ
وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۱) لَوْ
كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ
وَسَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ
يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۴۲) عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ
لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ (۴۳)

سخن از جنگ تبوک بود، پیامبر باید هر چه زودتر لشکر اسلام را به سوی منطقه تبوک بسیج کند، تو می‌دانی که بعضی از مسلمانان از دشمن ترسیده‌اند، از این رو برای آنان از یاری خود سخن می‌گویی، تو هرگز پیامبر خود را تنها نمی‌گذاری و او را در سخت‌ترین شرایط یاری می‌کنی، وقتی او می‌خواست به مدینه هجرت کند او را یاری کردی و او به سلامت به مدینه هجرت کرد.

اکنون با مسلمانان سخن می‌گویی:

برای جنگ با کافران بسیج شوید، چه جوان باشید چه پیر، چه فقیر باشید چه

ثروتمند، چه مجرد باشید یا زن و بچه داشته باشید، در هر حالی که هستید در جهاد با دشمنان شرکت کنید و بهانه‌ها را کنار بگذارید. اگر به پایان کار فکر کنید می‌دانید که رفتن به جهاد برای شما بهتر از نرفتن به جهاد است، شما با جهاد، سعادت و رستگاری را برای خود می‌خرید.

در میان مسلمانان افرادی بودند که به ظاهر ایمان آورده بودند، اما دل‌های آنان از نور ایمان خالی بود، آنان منافقانی بودند که برای منافع مادی خود مسلمان شده بودند. اکنون که پیامبر دستور حرکت به تبوک را داده‌اند، آنان از پیوستن به لشکر اسلام خودداری می‌کردند و بهانه می‌آوردند.

این منافقان اگر مطمئن بودند که مسلمانان پیروز می‌شوند و یا راه تبوک این قدر دور نبود، برای به دست آوردن غنیمت حتماً مؤمنان را همراهی می‌کردند، اما اکنون که راهی طولانی تا تبوک باید رفت و بیش از ششصد کیلومتر، بیابان‌ها و کوه‌ها را باید پشت سر گذاشت و از طرفی هم پیروزی مسلمانان حتمی نیست، بهانه می‌آورند.

پیامبر لشکر سی هزار نفری را آماده حرکت نمود، طبیعی است که پیامبر برای هر گروهی از مسلمانان، فرماندهای قرار داد و به فرماندهان اختیار کامل داد تا درباره مسائل گروه خود تصمیم‌گیری کنند.

منافقان نزد فرماندهان آمدند و گفتند: «به خدا قسم! اگر توانایی می‌داشتیم با شما در این جنگ شرکت می‌کردیم»، آنان قسم دروغ می‌خورند و با این قسم دروغ، خود را هلاک و تباه می‌سازند و سزاوار عذاب می‌شوند. تو می‌دانی که آنان دروغ می‌گویند.

منافقانی که نمی‌خواستند در جنگ شرکت کنند، نزد فرمانده خود می‌رفتند

و به آنان التماس می‌کردند که ما گرفتاریم و نمی‌توانیم در این جنگ شرکت کنیم. فرمانده هم دلش برای آنان می‌سوخت و به آنان اجازه می‌داد که در مدینه بمانند.

اکنون تو با پیامبر سخن می‌گویی: «ای محمد! خدا تو را ببخشد! چرا پیش از آن که تحقیق کنی به آنان اجازه دادی که در مدینه بمانند و در این جنگ شرکت نکنند؟ آنان گفتند که ما گرفتاریم و نمی‌توانیم در جنگ شرکت کنیم. اگر تو دربارهٔ آنان تحقیق می‌کردی، می‌فهمیدی که آنان دروغ می‌گویند و هیچ‌گونه گرفتاری ندارند، آنان توانایی شرکت در جنگ را داشتند، اما نمی‌خواستند در این جنگ شرکت کنند، بقیهٔ مردم فکر می‌کنند که اگر تو عذر آنان را نمی‌پذیرفتی، آنان به جهاد می‌آمدند، اما این تصور باطلی است، آنان در هر صورت با شما به جنگ نمی‌آمدند، چه به آنها اجازه می‌دادی، چه اجازه نمی‌دادی، اگر تو عذر آنان را نمی‌پذیرفتی و آنان به جنگ نمی‌آمدند، همه، آنها را می‌شناختند و می‌فهمیدند که آنان منافق هستند».

«ای محمد! خدا تو را ببخشد!».

منظور از این سخن چیست؟ آیا پیامبر گناهی انجام داده بود؟ تو به پیامبر، مقام عصمت داده‌ای و او از هر گناهی به دور است، پس منظور از این سخن چیست؟

این سؤال بود که از امام رضا علیه السلام پرسیده شد، امام در جواب چنین فرمود: «در این آیه، خدا با پیامبر سخن می‌گوید اما منظور خدا، مسلمانان می‌باشند، خدا در چند جای قرآن از این روش استفاده کرده است:

در سورهٔ زمر، آیهٔ ۶۵ چنین می‌خوانیم: ای محمد! اگر تو شرک بورزی، همهٔ

اعمال خوب تو را نابود می‌کنم.
منظور خدا این است که اگر مسلمانان شرک بورزند، اعمال آنان نابود می‌شود.

در سورهٔ اسراء، آیهٔ ۷۴ چنین می‌خوانیم: ای محمد! اگر من تو را در راه حق استوار نمی‌ساختم، چیزی نمانده بود که به کافران تمایل پیدا کنی.
در اینجا هم منظور خدا این است که اگر خدا مسلمانان را یاری نمی‌کرد، آنان به کفر و بُت پرستی گرایش پیدا می‌کردند.» (۴۰)

وقتی من این سخن امام رضا علیه السلام را می‌شنوم، به فکر فرو می‌روم و بار دیگر آیه را می‌خوانم: «ای محمد! خدا تو را ببخشد! چرا به منافقان اجازه دادی که در جنگ شرکت نکنند...».

درست است که در این آیه، خدا پیامبر را خطاب قرار داده است، اما منظور واقعی، فرماندهان لشکر پیامبر می‌باشند. منافقانی که نمی‌خواستند در جنگ شرکت کنند، نزد فرماندهان رفتند و به آنان گفتند ما نمی‌توانیم در جنگ شرکت کنیم. فرماندهان هم به آنان اجازه دادند که در مدینه بمانند.
ای کاش آن فرماندهان عجله نمی‌کردند و قبل از آن که به آن منافقان اجازه بدهند، قدری تحقیق می‌کردند تا حقیقت بر آنان آشکار شود، این خطایی بود که آنان انجام داده بودند، اما تو از این خطای آنان گذشتی که تو خدای مهربان و بخشنده‌ای هستی.

توبه: آیه ۴۸ - ۴۴

لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۴۴) إِنَّمَا
يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَازْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ
فِي رَبِّهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (۴۵) وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ
كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتِهِمْ فَتَبَطَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (۴۶) لَوْ خَرَجُوا
فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَفُوا خِلَالَكُمْ بِبَعْثِ الْفِتْنَةِ وَفِيكُمْ
سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۴۷) لَقَدْ ابْتِغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ
وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ
كَارِهُونَ (۴۸)

کسانی که به تو و روز قیامت ایمان ندارند، آنان برای معاف شدن از شرکت در
جهاد، اجازه نمی‌خواهند، بلکه با جان و مال آماده جهاد هستند، تو به حال
آنان که پرهیزکاران واقعی هستند، آگاهی داری و روز قیامت بهترین پاداش‌ها
را به آنان خواهی داد.

کسانی که به تو و روز قیامت ایمان ندارند، برای نرفتن به جنگ، عذر و بهانه
می‌آورند، آنان می‌خواهند برای معاف شدن از جنگ، اجازه از پیامبر بگیرند،
دل‌های آنان به شک افتاده است و آنان در شک و تردید خود، سرگردانند، اگر
آنان واقعاً تصمیم شرکت در جهاد را داشتند، وسیله و تجهیزات جنگی خود
را آماده می‌کردند در حالی که آنان هیچ کاری نکرده‌اند، تو آمدن آنان به جنگ
را دوست نداشتی و این توفیق را از آنان گرفتی، در روز حرکت به آنان گفته
شد: «شما با زنان و کودکان و بیماران در خانه‌های خود بمانید».

اگر آن منافقان همراه لشکریان اسلام حرکت می‌کردند، جز تباهی و فساد
چیزی نداشتند. آنان در میان مسلمانان فتنه‌گری و آشوبگری می‌کردند. در
میان لشکر اسلام عده‌ای بودند که به سخنان منافقان گوش می‌کردند و

دروغ‌های آنان را باور می‌کردند و این‌گونه فتنه در میان لشکر اسلام پدیدار می‌شد، تو بر گفتار و کردار آشکار و پنهان آن ستمکاران، دانا هستی و آنان را به سزای اعمالشان می‌رسانی.

این اولین باری نبود که منافقان به دنبال فتنه بودند، بارها آنان تلاش کردند تا در میان مسلمانان اختلاف ایجاد کنند، اما تو همواره پیامبر و یاران او را یاری کردی و مسلمانان بر دشمنان پیروز شدند هر چند که منافقان این پیروزی‌ها را خوش نداشتند.

توبه: آیه ۴۹

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ اٰذَنُ لِيْ وَلَا تَنْتَبِهِيْ اَلَا فِي الْفِتْنَةِ
سَقَطُوا وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمَحِيْطَةٌ بِالْكَافِرِيْنَ (۴۹)

لشکر اسلام آماده حرکت شده بود که یکی از منافقان نزد پیامبر آمد و چنین گفت: «ای پیامبر! به من اجازه بده که در این جنگ شرکت نکنم، می‌ترسم در جنگ با رومیان، دختران آنان را ببینم و شیفته آنان بشوم و دست از جنگ بکشم».

پیامبر به او اجازه داد و او از لشکر جدا شد تا به سوی خانه‌اش بازگردد، در این هنگام پسر او که در لشکر اسلام شرکت کرده بود، به پدر رو کرد و گفت: «ای پدر! تو به پیامبر گفتی که می‌خواهی برای پرهیز از گناه، جهاد را ترک کنی، من خودم شنیدم که به دوستان خود می‌گفتی که همراه پیامبر نروید زیرا پیامبر در این جنگ شکست می‌خورد».

این آیه را نازل کردی: ای پیامبر! برخی از مردم نزد تو می‌آیند و می‌گویند: «به من اجازه بده از حضور در جهاد خودداری کنم و مرا به فتنه زنان مبتلا

نکن»، ای پیامبر! بدان که آنان هم اکنون در فتنه و گناه افتاده‌اند، آنان از فرمان من سرپیچی کرده‌اند، در روز قیامت به آتش دوزخ گرفتار خواهند شد، در آن روز، آتش آنان را فرا می‌گیرد و آنان به سزای نافرمانی خود می‌رسند.

توبه: آیه ۵۱ - ۵۰

إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ
يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ (۵۰) قُلْ لَنْ
يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُونَ (۵۱)

وقتی منافقان می‌دیدند که مسلمانان در جنگ با دشمنان پیروز شده‌اند، اندوهگین می‌شدند، اما وقتی مسلمانان دچار بلا و مصیبتی می‌گشتند و گروهی از آنان کشته یا مجروح می‌شدند به آنان چنین می‌گفتند: «ما می‌دانستیم که این گرفتاری و مصیبت پیش می‌آید و تصمیم درستی گرفتیم که همراه شما به جنگ نیامدیم»، سپس با خوشحالی از مسلمانان رو می‌گرداندند.

تو از مسلمانان می‌خواهی که در جواب آنان چنین بگویند: «هرگز چیزی غیر از آنچه خدا برای ما تقدیر کرده است به ما نمی‌رسد، خدا سرپرست ماست، اهل ایمان فقط به خدا توکل می‌کنند و کار خود را به او وامی‌گذارند».

تو برای انسان‌ها برنامه‌ریزی کرده‌ای که به آن «تقدیر» یا «سرنوشت» می‌گویند. این سخن پیامبر است: «هر کس به تقدیر خدا ایمان نداشته باشد، خدا در روز قیامت به او نظر رحمت نمی‌کند». (۴۱)

اکنون سؤالی در ذهن من نقش می‌بندد، منظور از این سرنوشت (قضا و قَدَر) چیست؟

اگر تو به من اختیار داده‌ای و من در انجام کارهای خود اختیار دارم، پس دیگر سرنوشت و تقدیر چه معنایی دارد؟ اگر تو زندگی مرا قبلاً برنامه‌ریزی کرده‌ای، پس چگونه می‌شود که من در انجام کارهای خود اختیار داشته باشم؟

یکی از یاران امام صادق علیه السلام این سؤال را از آن حضرت پرسید، امام در جواب فرمود:

— آیا می‌خواهی سرنوشت یا قضا و قَدَر را در چند جمله برایت بیان کنم؟
— آری. مولای من!

— وقتی روز قیامت فرا برسد و خدا مردم را برای حسابرسی جمع کند، از قضا و قَدَر یا سرنوشتِ آن‌ها سؤال نمی‌کند، بلکه از اعمال آنان سؤال می‌کند. باید در این جمله فکر کنم. منظور از این سخن چیست؟

خدا هم در روز قیامت هنگام حسابرسی از انسان سؤال می‌کند: چرا دروغ گفתי؟ چرا شراب خوردی؟ چرا دزدی کردی؟

این سؤال‌ها سؤالات درستی است، زیرا از کارهایی سؤال می‌کند که انسان انجام داده است، ولی خدا هرگز نمی‌گوید: چرا عمر تو کوتاه بود؟ چرا بیمار شدی؟ چرا سفیدپوست شدی یا چرا سیاه‌پوست شدی؟ زیرا این‌ها چیزهایی است که به سرنوشت و تقدیر برمی‌گردد.

این سخن امام صادق علیه السلام را بار دیگر می‌خوانم: «هر چه خدا درباره‌ آن در روز قیامت سؤال نمی‌کند، به تقدیر برمی‌گردد، هر چه که به کارهای انسان برمی‌گردد، از تقدیر نیست».

این که عمر من چقدر باشد، پنجاه سال زندگی کنم یا هفتاد سال، این به قضا و قَدَر برمی‌گردد، اما این که من در مدّت عمر خود چه کارهایی انجام داده‌ام، به «عمل و کردار» من مربوط می‌شود و جزء قضا و قَدَر نیست.

زندگی من دو محدوده جداگانه دارد:

محدوده اول: محدوده عمل. در این محدوده همه کردار و رفتارهای من جای می‌گیرد (نماز خواندن، کمک به دیگران، روزه گرفتن، دروغ گفتن، غیبت کردن و...).

محدوده دوم: محدوده تقدیر. در این محدوده سرنوشت من جای می‌گیرد (مدّت عمر من، بیماری و سلامتی من، بلاها، سختی‌ها و...)^(۴۲)

تو فقط در روز قیامت درباره محدوده اول از من سؤال می‌کنی زیرا من مسئول کردار و رفتار خود هستم. آری! تو هرگز عمل و کردار مرا برنامه‌ریزی و تقدیر نمی‌کنی، این خود من هستم که با اختیار خود، عمل و کردار خود را شکل می‌دهم. تو به حکمت خویش، روزی عده‌ای را کم و روزی عده‌ای را زیاد قرار می‌دهی، عده‌ای در بیماری و سختی هستند و عده‌ای هم در سلامتی. عده‌ای در جوانی از دنیا می‌روند و عده دیگر در پیری. این‌ها از تقدیر است، اما اعمال من، ربطی به قضا و قَدَر ندارد، اعمال من به اختیار من ارتباط دارد. من در هر شرایطی که باشم، اختیار دارم و می‌توانم راه خوب یا راه بد را برگزینم.^(۴۳)

روشن است که منظور از مرگ و بیماری در اینجا، چیزی است که من خودم باعث آن نبوده‌ام. اگر من خودم باعث بیماری یا مرگ خودم بشوم، این دیگر تقدیر نیست، بلکه عمل خود من است. (کسی که خودکشی می‌کند، خودش چنین اراده کرده است).

اکنون که این مطلب را دانستم این آیه را بار دیگر می‌خوانم: «هرگز چیزی غیر از آنچه خدا برای ما تقدیر کرده است به ما نمی‌رسد». این سخنی است که مسلمانان به منافقان می‌گویند، مسلمانانی که به جنگ می‌روند، عده‌ای از آنان شهید می‌شوند، عده‌ای هم مجروح می‌شوند، شهادت یا مجروح شدن، جزء تقدیر است، برای همین است که مسلمانان چنین جواب می‌دهند، آری، هر کس که شهید می‌شود یا جراحی به او می‌رسد، به تقدیر تو بوده است، تو آنچه را برای بندگان خود تقدیر کنی، به آنان می‌رسد. کسی که در جبهه جنگ شهید می‌شود، قبلاً تقدیر شده است که در آن ساعت مخصوص، مرگ او فرا برسد، اگر او در خانه خودش هم می‌ماند، در آن ساعت، مرگ او فرا می‌رسد، مرگ و زندگی، بیماری و سلامتی، همه به دست توست.

* * *

توبه: آیه ۵۴ - ۵۲

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِذَا اخْتَدَىٰ الْحُسَيْنَيْنِ
 وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْيَدِنَا
 فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ (۵۲) قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ
 يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ (۵۳) وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ
 نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ
 كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ (۵۴)

اکنون از پیامبر می‌خواهی تا با دشمنان چنین سخن بگوید:
 شما چه انتظاری درباره ما دارید؟ ما به یکی از این دو نیکی خواهیم رسید: یا
 بر دشمنان پیروز می‌شویم یا در راه خدا شهید می‌شویم.
 از طرف دیگر، ما درباره شما یکی از این دو امر را انتظار داریم: یا عذاب خدا

بر شما نازل می شود یا به دست ما نابود می شوید.
 آری، شما به انتظار سعادت ما نشسته‌اید و ما هم در انتظار بدبختی شما
 نشسته‌ایم.
 ای منافقان! اگر شما به دلخواه خود یا از روی کراهت به دیگران کمک کنید،
 از شما پذیرفته نمی شود، زیرا شما گروهی نافرمان هستید، آری، اگر شما
 پولی را هم با میل و رغبت بدهید، برای رضای خدا نیست، بلکه برای حفظ
 آبروی خود این کار را می کنید و خدا از شما نمی پذیرد.
 ای منافقان! خدا پولی را که شما انفاق کردید قبول نمی کند، زیرا شما به خدا
 و پیامبر کفر می ورزید و نماز را فقط با کسالت و تنبلی می خوانید و با کراهت
 و بی میلی انفاق می کنید.

* * *

توبه: آیه ۵۵

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
 لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (۵۵)

ای پیامبر! ثروت و دارایی و فرزندان این منافقان، تو را به شگفتی نیندازد،
 بدان که اینها امکانات زودگذر است و هیچ چیزی را ثابت نمی کند، من
 می خواهم به وسیله ثروت و فرزندان، آنان را عذاب کنم، آنان همواره به جمع
 آوری مال و ثروت مشغول می شوند و لحظه ای آرامش ندارند.
 آنان به روز قیامت ایمان نیاورده اند و زندگی را فقط در این دنیا می دانند و
 برای همین، همواره در حال زیاد کردن ثروت خود هستند، همیشه نگران از
 دست دادن ثروت خود هستند و این ترس و نگرانی، عذابی برای آنان است
 که آرامش را از آنان می گیرد.

آنان فرزندان خود را دوست دارند و نگران هستند که مبادا آنان از دنیا بروند، این ترس و نگرانی با آنان هست تا مرگ آنان فرا برسد. اما کسی که به من و روز قیامت ایمان دارد، در کمال آرامش است، او می‌داند که این دنیا، در مقابل آخرت ارزشی ندارد، او هرگز به مال دنیا دل نمی‌بندد. مؤمن می‌داند که فرزندش، امانتی است که من به او سپرده‌ام، هر وقت بخواهم آن امانت را از او می‌گیرم، او به رضای من راضی است و به آنچه من برای او تقدیر کرده‌ام، دلخوش می‌دارد، زیرا می‌داند من صلاح و مصلحت او را می‌خواهم.

مؤمن باور دارد که وقتی مرگ فرزند مؤمنش فرا می‌رسد، من فرزند او را به بهشت می‌برم تا از نعمت‌های آنجا بهره‌مند شود، این‌گونه است که مؤمن همیشه در آرامش است، داغ فرزند یا نابودی ثروت، آرامش او را به هم نمی‌زند.

توبه: آیه ۵۷ - ۵۶

وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِيَّاهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ
وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ (۵۶) لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مَدَّخَلًا
لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ (۵۷)

ای مؤمنان! هشیار باشید، منافقان نزد شما می‌آیند و قسم می‌خورند که مانند شما مؤمن هستند، در حالی که این طور نیست، آنان دروغ می‌گویند، اگر نزد شما می‌آیند و چنین سخن می‌گویند برای این است که از شما می‌ترسند، اگر پناهگاهی یا غاری در کوه‌ها یا حفره‌ای در زمین پیدا کنند، خود را شتابان به آن می‌رسانند و پناه می‌جویند تا از شما دور باشند. آنان خود را از شما

نمی‌دانند. پس همیشه در ترس و وحشت هستند، به من ایمان ندارند و برای همین است که از غیر من می‌ترسند.

توبه: آیه ۶۰ - ۵۸

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا
مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ (۵۸) وَلَوْ أَنَّهُمْ
رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ
فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ (۵۹) إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ
وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ
وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ (۶۰)

روزی پیامبر در حال تقسیم زکات در میان نیازمندان بود، یکی از منافقان فریاد زد: «ای پیامبر! عدالت را رعایت کن». او نگران بود که مبادا پیامبر به دوستان و خویشان خود، سهم بیشتری بدهد.

پیامبر به او رو کرد و فرمود: «اگر من عدالت را رعایت نکنم، چه کسی عدالت را رعایت خواهد کرد؟».

در این هنگام بود که این آیه نازل شد: بعضی از منافقان، هنگام تقسیم زکات به تو عیب می‌گیرند، اگر به آنان به اندازه‌ای که طمع دارند بدهی، خشنود می‌شوند و اگر به آنان به اندازه‌ای که طمع دارند، ندهی، خشمگین می‌شوند. اگر آنان به آنچه پیامبر به فرمان من، به آنان می‌دهد، راضی می‌شدند، برای آنان بهتر بود.

آنان باید به آنچه پیامبر به آنان داده قناعت می‌کردند و چنین می‌گفتند: «لطف خدا ما را کفایت می‌کند و به زودی خدا و پیامبرش از نعمت‌ها به ما می‌دهند و

ما تنها رضای خدا را می‌طلبیم». اگر آنان به جای عیب‌جویی چنین سخن می‌گفتند، برای آنان بهتر بود و به سعادت و رستگاری می‌رسیدند. درست است که آنان نیازمند بودند، اما هرگز به حقّ خود راضی نبودند و انتظار داشتند پیامبر به آنان سهم بیشتری بدهد. منافقان می‌خواستند از منافع عمومی بهره‌ بیشتری ببرند و دوستی و دشمنی آنان بر محور منافع مادی می‌چرخید، هر کس از مال دنیا به آنان بیشتر بدهد، او را بیشتر دوست می‌دارند و از هر کس که عدل و حقّ را رعایت کند، به خشم می‌آیند.

* * *

تو اکنون قانون تقسیم زکات را بیان می‌کنی: زکات باید میان این هشت گروه تقسیم شود:

۱ - فقیر: کسی که در زندگی خود مشکلات مادی دارد و نیاز خود را آشکار نمی‌کند و از کسی تقاضای کمک نمی‌کند. او شغل دارد، اما درآمد آن، کفاف زندگی‌اش را نمی‌دهد.

۲ - مسکین (درمانده و بیچاره): کسی که کمبود مالی او بسیار شدید است و از دیگران تقاضای کمک می‌کند، او شغل ندارد و یا نمی‌تواند کار کند.

۳ - کسانی که برای جمع‌آوری زکات اقدام می‌کنند، سهمی از زکات به عنوان مزد به آنان پرداخت می‌شود، زیرا آنان کار دیگری ندارند و کار جمع‌آوری زکات، وقت زیادی از آنان را می‌گیرد.

۴ - کسانی که باید دل‌های آنان را متمایل کرد: سهمی از زکات به کسانی می‌رسد که هنوز مسلمان نشده‌اند و مسلمان شدن آنان در رشد اسلام و رفع فتنه‌ها اثر زیادی دارد، اینجاست که می‌توان به آنان سهمی از زکات را پرداخت کرد تا دل‌های آنان به اسلام متمایل شود. همچنین ممکن است

شخصی مسلمان شده باشد، اما برای همکاری او در اموری مثل جهاد، به او سهمی از زکات بدهند تا دل او به این همکاری راضی شود.

۵ - آزاد کردن بردگان.

۶ - بدهکاران: کسانی که در مال مردم کوتاهی نکرده‌اند، اما دچار مشکل اقتصادی شده‌اند و قرض زیادی دارند و نمی‌توانند آن را پرداخت کنند. (۴۴)

۷ - در راه خدا: همه کارهایی که باعث گسترش و تقویت دین اسلام می‌شود، کارهایی مثل جهاد، تبلیغ دین و همچنین کارهای عمرانی مثل ساختن جاده، پل، مدرسه و...

۸ - در راه ماندگان: کسانی که در وطن خود ثروت دارند، اما در سفر بر اثر حادثه‌ای، پول خود را از دست داده‌اند و نیازمند کمک هستند.

زکات را بر مسلمانان واجب کردی و آنان باید زکات خود را در این هشت موردی که گفته شد، مصرف کنند. مستحب است که هر مسلمان زکات خود را هشت قسمت مساوی کند و هر قسمت را به یکی از موارد بالا بدهد، البته این کار واجب نیست، او می‌تواند تمامی زکات خود را به مثلاً به یک فقیر بدهد یا با آن مدرسه‌ای بسازد.

این سخن امام صادق علیه السلام است: «اگر همه مردم، زکاتی که بر آنان واجب است، پرداخت می‌کردند، هیچ نیامندی در جامعه وجود نداشت.» (۴۵)

توبه: آیه ۶۱

وَمِنَهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنُ قُلُوبًا
أَدْنُ خَيْرٍ لَّكُمْ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا
مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۱)

گروهی از منافقان دور هم جمع می شدند و سخنان ناشایسته درباره پیامبر می گفتند، یکی از آنان رو به بقیه کرد و گفت:

– ممکن است این سخنان به گوش پیامبر برسد و این برای موقعیت ما خوب نیست.

– نگران نباشید، هر چه می خواهید بگویید، اگر سخنان ما به پیامبر رسید، ما نزد او می رویم و آن را انکار می کنیم و او سخن ما را می پذیرد، او آدم زودباوری است، هر کس هر چه بگوید، می پذیرد.

اکنون تو این آیه را نازل می کنی: «بعضی از منافقان تو را آزار می دهند و می گویند: «پیامبر خوش باور است»، ای پیامبر! به آنان بگو که خوش باور بودن من به نفع شماست، من به خدا و آنچه بر من نازل کرده ایمان دارم و گفتار مؤمنان را می پذیرم، از طرف دیگر، خوش باوری من برای شما که به ظاهر ایمان آورده اید، رحمت است، من سخن شما را قبول می کنم تا اسرار و رازهای شما آشکار نشود. بدانید کسانی که به گفتار و کردارشان پیامبر خدا را آزار می دهند، به عذاب سختی گرفتار خواهند شد».

وظیفه پیامبر این بود که در نهایت لطف و محبت، سخنان مردم را بشنود و عذرهای آنان را بپذیرد و درباره عیب های آنان، پرده دری نکند و آبرو و شخصیت آنان را حفظ کند.

همه این ها نقطه قوت پیامبر بود، او بسیاری از چیزها را متوجه می شد، اما به روی خود نمی آورد تا دروغگویان رسوا نشوند و راه توبه برای آنان بسته نشود و مردم از اطراف او پراکنده نشوند.

توبه: آیه ۶۳ - ۶۲

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ

أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ (۶۲) أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدُ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنْ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ (۶۳)

منافقان درباره پیامبر و مؤمنان سخنان ناروا می گفتند و بعد از آن نزد آنها آمده و عذر و بهانه می آوردند و سوگند یاد می کردند که آن سخنان را نگفته اند، اکنون تو به مسلمانان چنین می گویی: «آنان نزد شما می آیند و سوگند یاد می کنند تا شما را خشنود و راضی سازند، در صورتی که اگر ایمان داشتند سزاوار بود که من و پیامبر مرا از خود خشنود سازند، آیا آنان نمی دانند که هر کس با من و پیامبر درافتد به آتش جهنم گرفتار می شود و برای همیشه در آن خواهد ماند و این همان ذلت و خواری بزرگ است».

توبه: آیه ۶۶ - ۶۴

يَخَذِرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَسِّهُمُ
بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَخَذِرُونَ (۶۴) وَلَئِنْ
سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ
كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ (۶۵) لَا تَعْتَدُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفَ عَنْ
طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۶۶)

لشکر اسلام آماده حرکت به سوی تبوک بود تا با رومیان مقابله کند، عده ای از منافقان روحیه مردم را تضعیف می کردند و به آنان می گفتند: «هیچ کدام از شما به مدینه باز نمی گردید، همه شما به دست رومیان کشته می شوید».
این منافقان خود را جزء مسلمانان می دانستند، اما با کارهای خود، قصد ضربه زدن به اسلام را داشتند. یکی از آن منافقان به بقیه چنین گفت:
- آیا نمی ترسید که سوره ای بر پیامبر نازل شود و او از این کارهای ما باخبر

شود؟

— اگر پیامبر از کار ما باخبر شد، قسم می‌خوریم که شوخی می‌کردیم. اینجا بود که تو این دو آیه را نازل کردی:

ای پیامبر! منافقان بیم دارند که سوره‌ای درباره‌ی آنان نازل شود و اسرار آنها را فاش سازد، اکنون به آنان بگو: «هر چقدر می‌خواهید مسخره کنید، همان چیزی را که از فاش شدنش می‌ترسید، آشکار خواهد شد، به زودی خدا راز شما را آشکار می‌کند».

ای پیامبر! اگر از آنان سؤال کنی که چرا این سخنان را گفتید؟ در جواب می‌گویند: «ما برای سرگرمی سخن گفتیم و قصد ما شوخی بود»، به آنان بگو: «آیا خدا و آیات و پیامبر او را مسخره می‌کنید؟ عذر و بهانه نیاورید که شما بعد از ایمان آوردن، کافر شدید، زیرا خدا و پیامبر او را مسخره کردید. اگر گروهی از شما توبه کنند، خدا آنان را می‌بخشد، اما گروه دیگر شما توبه نمی‌کنند و به راه خود اصرار می‌ورزند، آنان به عذاب گرفتار خواهند شد زیرا آنان تبه‌کارند».

توبه: آیه ۷۰ - ۶۷

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ
يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ
فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۶۷) وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ
وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ
وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌّ (۶۸) كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً
وَأكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخُلُقِهِمْ كَمَا

اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَخُضُّتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ
 حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۶۹)
 أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَتَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ
 وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ
 لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۷۰)

مردان و زنان منافق از مؤمنان نیستند، آنان در نفاق و معصیت و نافرمانی مانند یکدیگر هستند و از یک گروه می‌باشند، آنان مردم را به زشتی‌ها و گناهان دعوت می‌کنند و از زیبایی‌ها و خوبی‌ها منع می‌کنند، آنان در راه خدا انفاق نمی‌کنند و تو را فراموش کرده‌اند، پس تو هم آنان را به حال خود رها می‌کنی و از رحمت خود محروم می‌سازی، این منافقان مردمی تبه‌کار هستند.

تو آتش جهنم را به منافقان و کافران وعده می‌دهی و آنان در عذاب تو، جاودانه خواهند ماند، برای کیفر آنان، آن آتش بس است زیرا هیچ عذابی بالاتر از جهنم نیست، تو آنان را لعنت کرده‌ای و از رحمت خود دور نموده‌ای، پس آنان برای همیشه عذاب خواهند شد.

در طول تاریخ همواره گروهی به عنوان مخالف و منافق، مانع هدایت مردم بوده‌اند و با پیامبران دشمنی کرده‌اند، آنان در زمان خود، به هر کاری که می‌خواستند دست زدند و از این دنیا بهره‌های مادی بردند و سپس مرگ به سراغ آنان آمد و اکنون آن‌ها در عذاب گرفتارند.

منافقانی هم که با محمد ﷺ دشمنی می‌کنند، چند روزی فرصت دارند تا در این دنیا زندگی کنند و از آن بهره ببرند، به زودی مرگ سراغ آنان می‌آید. مردمی که قبل از آنان با پیامبران دشمنی می‌کردند، هم مال و هم فرزندان بیشتری داشتند، اما همه آنان نابود شدند و ثروت و فرزندان زیاد آنان

نتوانست عذاب را از آنان دور کند.
 منافقان همانند گذشتگان، به یاوه‌گویی و دشمنی با دین خدا سرگرم شدند و اعمال آن‌ها در دنیا و آخرت تباه شد، به راستی که آنان زیانکاران واقعی هستند.

آیا این منافقان از سرنوشت قوم نوح و قوم عاد و قوم ثمود باخبر نیستند؟ آیا چیزی درباره قوم مدین و قوم لوط نشنیده‌اند؟
 آنان مردمانی بودند که در عصر خود از همه نعمت‌های دنیایی بهره‌مند بودند، اما با پیامبران خود دشمنی کردند و سرانجام به عذاب گرفتار شدند.
 قوم نوح، گرفتار طوفان شدند.

قوم «عاد» نیز سخنان پیامبر خود (که هود علیه السلام نام داشت) را نپذیرفتند و گرفتار تندبادهای سهمگین شدند و از بین رفتند.
 قوم «ثمود» هم سخنان صالح علیه السلام را دروغ شمردند و شتر او را که معجزه‌ای آسمانی بود، کشتند و زلزله‌ای ویرانگر، شهر آنان را با خاک یکسان کرد و همه نابود شدند.

قوم «لوط» با پیامبر خود (که نامش لوط علیه السلام بود) دشمنی کردند و به عذاب سختی گرفتار شدند، شهر آنان زیر و رو شد و بارانی از سنگریزه بر سر آنان فرود آمد و همه هلاک شدند.

قوم «مدین» از سخنان پیامبر خود (که شعیب علیه السلام نام داشت) سر باز زدند و در معامله با دیگران تقلب کردند و کم‌فروشی نمودند. سرانجام زلزله‌ای سهمگین شهر آنان را نابود کرد و همگی هلاک شدند.

آن پیامبران، مردم را با حجت‌های روشن و سخنان واضح به سوی تو فراخواندند، اما آنان پیامبران خود را انکار کردند، تو به هیچ کس ظلم

نمی‌کنی، بلکه آنان به خود ظلم کردند و از سعادت و رستگاری محروم شدند.

توبه: آیه ۷۲ - ۷۱

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
حَكِيمٌ (۷۱) وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ
وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۷۲)

از منافقان و ویژگی‌های آنان سخن گفتی، اکنون از ویژگی‌های مؤمنان سخن می‌گویی: مؤمنان، دوست و یاور یکدیگر هستند، آنان مردم را به خوبی‌ها فرا می‌خوانند و از زشتی‌ها و گناهان باز می‌دارند، نماز می‌خوانند و زکات مال خود را می‌پردازند، از تو و پیامبر تو اطاعت می‌کنند، آنان همان کسانی هستند که تو لطف و رحمت خود را بر آنان نازل می‌کنی، تو خدای توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

تو وعده بهشت را به مؤمنان داده‌ای، بهشتی که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است، مؤمنان در بهشت برای همیشه می‌مانند و از نعمت‌های آن بهره‌مند می‌شوند. تو به آنان در بهشت جاودان، قصرهای نیکو و زیبا می‌دهی، البته رضایت و خشنودی تو که نصیب آنان می‌شود، برتر از همه این نعمت‌ها می‌باشد و این همان رستگاری بزرگ است.

توبه: آیه ۷۳

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ

عَلَيْهِمْ وَمَا وَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَيُسَّسُ الْمَصِيرُ (۷۳)

قبلاً از پیامبر خواستی تا با کافران و منافقان مدارا کند، اما اکنون پیامبر مکه را فتح نموده است و تقریباً بیشتر قبیله‌های عرب مسلمان شده‌اند، از او می‌خواهی تا با کافران و منافقان جهاد کند و بر آنان سخت بگیرد که در آخرت جایگاه آنان جهنم است و چه بد سرنوشتی در انتظار آنان است. جهاد با قتال فرق می‌کند، «جهاد» یعنی «مبارزه»، اما «قتال» یعنی «جنگ مسلحانه».

پیامبر هرگز با منافقان، قتال و جنگ مسلحانه نکرد، او فقط با کافران، جنگ مسلحانه داشت، تو در اینجا از او می‌خواهی با منافقان و کافران جهاد و مبارزه کند.

پیامبر با منافقان این‌گونه جهاد و مبارزه می‌کرد: فرصت فتنه‌گری را از آنان می‌گرفت، به آنان فرصت نمی‌داد تا با دسیسه‌های خود، ایمان مردم را تضعیف کنند، همواره مواظب رفتار آنان بود، نمی‌گذاشت دروغ‌های خود را در جامعه منتشر کنند، مانع جاسوسی آنان برای دشمنان می‌شد. خلاصه آن‌که پیامبر هیچ‌گاه با منافقان، قتال و جنگ مسلحانه نکرد، زیرا تو به او دستور چنین کاری نداده بودی. (۴۶)

توبه: آیه ۷۴

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ
وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ أَيْمَانُ لَمْ يَنْتَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ
وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ
عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا
نَصِيرٍ (۷۴)

سال دهم هجری است، پیامبر اعمال حج را انجام داده است و به سوی مدینه
باز می‌گردد، بیش از صد هزار نفر از مسلمانان همراه او هستند، وقتی او به
سرزمین «غدیر خم» می‌رسد، به همه دستور می‌دهد تا در آنجا منزل کنند،
نزدیک ظهر است، همه برای نماز آماده می‌شوند. صف‌های نماز مرتب
می‌شود، همه نماز ظهر را با پیامبر می‌خوانند.
بعد از نماز پیامبر با مردم سخن می‌گوید و سپس علی علیه السلام را صدا می‌زند،
علی علیه السلام نزد پیامبر می‌رود و طرف راست پیامبر می‌ایستد. (۴۷)

این صدای پیامبر است که به گوش می‌رسد: «ای مردم! چه کسی بر شما ولایت دارد؟»

همه می‌گویند: «خدا و پیامبر او». (۴۸)

اکنون پیامبر، دست علی علیه السلام را در دست می‌گیرد و با صدای بلند می‌گوید: «هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست».

سپس پیامبر چنین دعا می‌کند: «خدایا! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار و یاری کن و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن». (۴۹)

اکنون پیامبر از مردم می‌خواهد تا با علی علیه السلام بیعت کنند، پیامبر تصمیم می‌گیرد تا سه روز در این سرزمین بماند. (۵۰)

خورشید غروب می‌کند، امشب، این بیابان میزبان ۱۲۰ هزار نفر است، زیر نور ماه تا چشم کار می‌کند خیمه برپا شده است.

صدایی به گوش می‌رسد، گویا چند نفر در خیمه‌ای با هم سخن می‌گویند، یکی از آنان چنین می‌گوید:

— به خدا قسم، محمد دیوانه شده است!

— آری، حق با توست، دیدید که چگونه عشق علی، محمد را دیوانه کرد؟!

— او آرزو دارد که بعد از او، علی به حکومت برسد، اما به خدا قسم، ما نمی‌گذاریم که چنین بشود. (۵۱)

اینان چه کسانی هستند که درباره پیامبر چنین سخن می‌گویند؟ نکند آنها نقشه‌ای در سر داشته باشند؟ نکند بخواهند فتنه‌ای برپا کنند؟

بعد از لحظاتی، حذیفه که یکی از یاران باوفای پیامبر است، وارد خیمه آنها

می‌شود، گویا او این سخنان را شنیده است، او با ناراحتی به آنها می‌گوید: «هنوز پیامبر در میان ماست و شما این چنین سخن می‌گویید، فردا صبح همه سخنان شما را به پیامبر خواهیم گفت» (۵۲).

صبح فرا می‌رسد، همه جا روشن می‌شود، حذیفه نزد پیامبر می‌آید و بعد از سلام، چنین می‌گوید:

— ای پیامبر! دیشب، صدای چند نفر را شنیدم که ظاهراً می‌خواهند توطئه کنند.

— ای حذیفه! آیا آنها را می‌شناسی؟

— آری.

— سریع برو و آنها را به اینجا بیاور.

حذیفه برمی‌خیزد و پس از مدتی، آن سه نفر را با خود می‌آورد، آنها وارد خیمه پیامبر می‌شوند. پیامبر رو به آنها می‌کند و می‌گوید: «شما دیشب با یکدیگر چه می‌گفتید؟».

همه آنها می‌گویند: «به خدا قسم، ما اصلاً با هم سخنی نگفته‌ایم، هر کس از ما چیزی برای شما گفته، دروغگو است».

این سه نفر قسم دروغ می‌خورند و پیامبر آنها را به حال خود رها می‌کند و آنها از خیمه پیامبر بیرون می‌آیند و به خیمه‌های خود می‌روند (۵۳).

اکنون این آیه را نازل می‌کنی: «منافقان به نام من سوگند می‌خورند که سخنی نگفته‌اند، در حالی آنان سخنان کفرآمیز گفتند و پس از اسلام آوردن کافر شدند».

این آیه تقریباً در سه روز، کامل می‌شود، تو ادامه این آیه را چنین می‌گویی: «منافقان نقشه‌ای کشیدند ولی در نقشه خود موفق نشده و شکست خوردند، من و پیامبرم، آنان را از فضل و بخشش خود توانگر ساختم و آنان این چنین کینه‌جویی کردند، اگر آنان توبه کنند برایشان بهتر است و اما اگر نافرمانی کنند، من در دنیا و آخرت آنان را به عذابی دردناک مجازات می‌کنم و آنان روی زمین هیچ یار و یابری نخواهند داشت تا آنان را از عذاب من نجات دهد.»

به راستی ماجرا چیست؟ منافقان چه نقشه‌ای داشتند؟ توطئه آنان چه بود؟ من دوست دارم از این ماجرا باخبر شوم، باید تاریخ را بخوانم... پیامبر سه روز در منطقه غدیر خم می‌ماند، از روز هجدهم تا بعد از ظهر روز بیست و یکم. همه مردم با علی علیه السلام بیعت می‌کنند، بعد از آن پیامبر آماده می‌شود تا به سوی مدینه بازگردد. کاروان حرکت می‌کند و به سوی مدینه پیش می‌رود.

چند ساعت می‌گذرد، هوا کم‌کم تاریک می‌شود، اذان مغرب می‌شود، در دل بیابان، کاروان توقف می‌کند، نماز، سریع خوانده می‌شود و کاروان حرکت می‌کند.

هوا تاریک است، ستارگان جلوه‌نمایی می‌کنند، نسیم خنکی می‌وزد، در این تاریکی شب، چهره پیامبر می‌درخشد، در کنار او خدیفه به چشم می‌آید، کاروان باید از این مسیر کوهستانی عبور کند، این تنها راه رسیدن به مدینه است. هر چه کاروان جلوتر می‌رود، راه عبور باریک‌تر و تنگ‌تر می‌شود، اینجا گردنه‌ای است که عبور از آن بسیار سخت است، به اینجا «عَقَبَةُ هَرِشَا» می‌گویند، جاده، تنگ می‌شود، همه باید در یک ستون قرار گیرند و عبور

کنند. (۵۴)

شتر پیامبر اولین شتری است که از گردنه عبور می‌کند، پشت سر او، حُذیفه و عمار هستند. در دل شب، فقط پرتگاهی هولناک به چشم می‌آید. همه باید مواظب باشند تا در درّه سقوط نکنند.

ناگهان صدایی به گوش پیامبر می‌رسد. این جبرئیل است که با پیامبر سخن می‌گوید: «ای محمد! عده‌ای از منافقان در بالای کوه کمین کرده‌اند و تصمیم به کشتن تو گرفته‌اند.» (۵۵)

جبرئیل، پیامبر را از راز بزرگی آگاه می‌کند، رازی که هیچ کس از آن خبر ندارد، عده‌ای از منافقان تصمیم شومی گرفته‌اند. آن‌ها وقتی دیدند پیامبر علی را به عنوان جانشین خود معرفی کرد، تصمیم گرفته‌اند تا پیامبر را ترور کنند. (۵۶)

آنان از تاریکی شب استفاده کرده‌اند و خود را زودتر به بالای کوه رسانده‌اند، آن‌ها چهارده نفر هستند و می‌خواهند با نزدیک شدن شتر پیامبر، سنگ پرتاب کنند، وقتی سنگ‌ها از کوه پایین بیایند، شتر پیامبر از این مسیر باریک خارج خواهد شد و در دل این درّه عمیق سقوط خواهد کرد و با سقوط شتر، پیامبر کشته خواهد شد. این نقشه آن‌هاست و آن‌ها منتظرند تا لحظاتی دیگر نقشه خود را اجرا کنند.

جبرئیل نام آن منافقان را برای پیامبر می‌گوید و پیامبر با صدای بلند آن‌ها را صدا می‌زند. صدای پیامبر در دل کوه می‌پیچد، منافقان با شنیدن صدای پیامبر می‌ترسند. عمار و حُذیفه، شمشیر خود را از غلاف می‌کشند و از کوه بالا می‌روند، منافقان که می‌بینند راز آن‌ها آشکار شده است، فرار می‌کنند. حُذیفه، نفس‌زنان می‌آید و به پیامبر خبر می‌دهد که منافقان فرار کرده‌اند.

حُدیفه منافقان را شناخته است، اما پیامبر از او می‌خواهد که هیچ‌گاه نام آن‌ها را فاش نکند.

این همان توطئه‌ای بود که در این آیه درباره آن سخن گفتی، تو جان پیامبر را حفظ کردی و به زودی این منافقان را به سزای اعمالشان می‌رسانی.

توبه: آیه ۷۸ - ۷۵

وَمِنْهُمْ مَن عَاهَدَ اللَّهُ لَئِن آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ
لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ (۷۵) فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا
بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۷۶) فَأَعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ
يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۷۷) أَلَمْ
يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۷۸)

می‌دانی که بیماری نفاق و دورویی می‌تواند آسیب بزرگی به سعادت فرد و جامعه بزند، از این رو باز هم از منافقان می‌گویی، داستان «ثعلبه» را برایم بازگو می‌کنی:

ثعلبه، مسلمانی بود که در مدینه زندگی می‌کرد او زندگی بسیار ساده‌ای داشت و از ثروت دنیا، چیز زیادی نداشت، مردم مدینه او را «کبوتر مسجد» می‌خواندند، زیرا بیشتر وقت‌ها در مسجد مشغول عبادت بود. او همه نمازهایش را پشت سر پیامبر می‌خواند و هرگز نماز جماعت را از دست نمی‌داد.

آرزوی او این بود که روزی ثروتمند شود، او بارها و بارها نزد پیامبر می‌آمد و از او می‌خواست برای ثروتمند شدن او دعا کند.

پیامبر به او می‌فرمود: ای ثعلبه! ثروت کمی که بتوانی شکر آن را به جا

آوری بهتر از ثروت زیادی است که با کفران نعمت همراه باشد. اما ثعلبه بر خواسته خود اصرار داشت، او روزی نزد پیامبر آمد و قسم خورد که من هرگز کفران نعمت نمی‌کنم.

پیامبر برای او دعا کرد، او یک گوسفند بیشتر نداشت، به برکت دعای پیامبر، کم‌کم گوسفندان او زیاد شدند، او مجبور شد وبه اطراف مدینه کوچ کرد، دیگر فرصت نداشت به مسجد بیاید، فقط روزهای جمعه به مسجد می‌آمد. گوسفندان او زیادتر شدند، او دیگر جمعه‌ها هم برای نماز جمعه نمی‌آمد، دیگر از او خبری نبود، او آن‌چنان مشغول دنیا شده بود که پیامبر و مسجد را فراموش کرده بود، او فقط به فکر زیاد شدن ثروت خود بود و نمی‌دانست مال دنیا، مانند آب دریاست که هر چه آن را بنوشی، تشنه‌تر می‌شوی.

تو بر پیامبر خود آیه زکات را نازل کردی، هر مسلمان ثروتمندی باید مقداری از مال خود را برای نیازمندان پرداخت کند، این قانون تو بود، پیامبر مأموری را نزد ثعلبه فرستاد تا زکات مال او را تحویل بگیرد و برای نیازمندان مدینه بیاورد.

فرستاده پیامبر نزد ثعلبه رفت و حکم زکات را برای او گفت، ثعلبه به بیماری حرص دنیا مبتلا شده بود، این سخن پیامبر را نپذیرفت و زکات مال خود را نداد و این چنین بود که او از منافقان شد. وقتی این خبر به پیامبر رسید، پیامبر سه بار فرمود: «وای بر ثعلبه!».

تو این آیات را بر پیامبر نازل کردی:

بعضی از افراد با من عهد می‌کنند و می‌گویند: «اگر خدا به ما ثروتی بدهد، ما به دیگران کمک می‌کنیم و زکات می‌دهیم و ما از بندگان خوب خدا خواهیم شد»، اما وقتی که من از فضل و کرم خویش آنان را بهره‌مند ساختم، در

پرداخت زکات، بخل ورزیدند و به عهد خود وفا نکردند و پیمان خود را شکستند.

من به خاطر این پیمان شکنی و دروغگویی آنان در دل‌های آنان تصرف می‌کنم و نفاق و دورویی را در دل آنان جایگزین می‌نمایم، آیا آنان نمی‌دانند که من از راز و گفتار پنهانی آنان باخبرم، من خدایی هستم که به رازهای نهانی آگاهی دارم.

این درس بزرگی برای کسانی است که هنگام فقر، دم از ایمان می‌زنند و وقتی به ثروت می‌رسند، غرق دنیاپرستی می‌شوند و پیمان خود را با تو فراموش می‌کنند و دچار بخل و خودخواهی می‌شوند، انسانی که ظرفیت نداشته باشد، نعمت‌ها برای او بلا می‌شوند و برای همین گاهی فقر به صلاح بنده است و او خبر ندارد.

توبه: آیه ۷۹

الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي
الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ
مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۹)

اکنون ادامه حوادث جنگ تبوک (سال نهم هجری) را بیان می‌کنی: لشکر اسلام باید هر چه زودتر به سوی تبوک حرکت می‌کرد، آماده کردن لشکر به کمک‌های مردمی نیاز داشت. پیامبر از مردم خواست هر کس به هر اندازه‌ای که می‌تواند به لشکر اسلام کمک کند.

گروهی از ثروتمندان مدینه مقداری از دارایی خود را نزد پیامبر آوردند تا پیامبر آن را در راه آماده سازی لشکر اسلام مصرف کند. وقتی منافقان این منظره را دیدند، به آنان گفتند: «شما این کار را برای خودنمایی انجام می‌دهید».

از طرف دیگر، بعضی از افراد کم‌درآمد هم مقداری خرما تهیه کردند و آن را

خدمت پیامبر آوردند، منافقان آنان را مسخره کردند و گفتند: «آیا مشکل لشکر اسلام با این مقدار خرما، حل می شود؟».

اینجا بود که تو این آیه را نازل کردی: «منافقان به مؤمنانی که به لشکر اسلام کمک می کنند، عیب جویی می کنند، همچنین آنان مؤمنان فقیری که به اندازه توانشان کمک می کنند را مسخره می کنند، من در روز قیامت، کیفر این مسخره کردن آنان را می دهم، عذاب دردناکی در انتظار آنان است».

تو به عملی که با اخلاص و نیت پاک باشد، امتیاز می دهی، مقدار آن مهم نیست، کسانی که از صبح تا شب به کارگری می رفتند، مزد یک روز کار کردن آنان، مقداری خرما بود، آنان همان خرما را برای پیامبر آوردند تا در آذوقه لشکریان اسلام قرار دهد، تو این کار آنان را پذیرفتی و در روز قیامت به آنان پاداش بزرگی می دهی.

توبه: آیه ۸۹ - ۸۰

اَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۸۰) فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ (۸۱) فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲) فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ (۸۳) وَلَا تَصَلَّ عَلَى

أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
 وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ (۸۴) وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ
 اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (۸۵) وَإِذَا
 أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهَدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو
 الطُّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ (۸۶) رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا
 مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۸۷) لَكِنَّ الرَّسُولَ
 وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ
 وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۸۸) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
 الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۸۹)

ای محمد! برای این منافقان، چه طلب آمرزش بکنی و چه نکنی، فرقی
 نمی‌کند، اگر حتی هفتاد مرتبه هم طلب آمرزش برای آنان کنی، هرگز آن‌ها را
 نمی‌بخشم، زیرا آنان به من کفر ورزیدند و پیامبری تو را انکار کردند، من
 تبهکاران را به حال خود رها می‌کنم و آنان را هرگز به بهشت رهنمون
 نمی‌سازم.

آنان از این که در جنگ شرکت نکردند و نافرمانی تو را نمودند، خوشحال
 هستند، جهاد با جان و مال در راه من برای آنان بسیار سخت و ناگوار بود، آنان
 مردم را از رفتن به جهاد دلسرد می‌کردند و می‌گفتند: «در این هوای گرم و
 سوزان به میدان جنگ نروید».

ای محمد! به آنان چنین بگو: «آتش جهنم از این هوا، سوزان‌تر است». اگر
 آنان به روز قیامت ایمان داشتند، لحظه‌ای فکر می‌کردند و با سرپیچی از
 فرمان تو، این‌گونه عذاب جهنم را برای خود نمی‌خریدند. آنان راحتی چند
 روزه دنیا را برگزیدند، از این پس، باید کم بخندند و بسیار گریه کنند، زیرا به

زودی، مرگ به سراغ آنان می‌آید و به عذاب سختی گرفتار می‌شوند. ای محمد! آنان فکر می‌کنند که تو و یارانت دیگر به مدینه باز نمی‌گردید و همه به دست دشمنان کشته می‌شوید، هرگاه که تو را به سلامت از این جنگ به مدینه بازگردانم، آن منافقان نزد تو می‌آیند و می‌خواهند به آنان اجازه بدهی تا در جنگ بعدی شرکت کنند، به آنان بگو: به شما دیگر اجازه جهاد نمی‌دهم، شما هرگز با من به جهاد نمی‌آید و هیچ‌گاه همراه من با دشمنان پیکار نمی‌کنید، مگر یادتان رفته است؟ شما در این جنگ، از جهاد کناره گرفتید در خانه‌های خود ماندید، پس اکنون هم با زنان و کودکان که از جنگ معاف شده‌اند، بمانید.

ای محمد! بر مرده هیچ کدام از آنان نماز نگذار و کنار قبر آنان نیز حاضر نشو، زیرا آنان به من کفر ورزیدند و پیامبری تو را انکار کردند، آنان در حالی که تبهکار بودند، از دنیا رفتند.

بعضی از منافقان، دارای ثروت و فرزندان زیادی هستند، هرگز فکر نکن که این نعمت‌هایی که به آنان داده‌ام، نشانه‌ی مهربانی من است، آنان نمی‌توانند با این نعمت‌ها هرگز روی آرامش را ببینند، من آنان را با ثروت و پول و فرزندانشان عذاب می‌کنم.

آنان به روز قیامت ایمان نیاورده‌اند و زندگی را فقط در این دنیا می‌دانند، همیشه نگران از دست دادن ثروت خود هستند، من فرزندان آنان را مایه‌ی غم و غصه و بلا‌ی جانیشان قرار می‌دهم. آنان در بن‌بست غم‌آلود زندگی مادی، گرفتارند و در حالی که کافرند از دنیا می‌روند و از سعادت آخرت محروم می‌شوند.

وقتی سوره‌ای را بر تو نازل می‌کنم و از مردم می‌خواهم به من ایمان بیاورند

و همراه تو به جهاد بروند، منافقان نزد تو می آیند و می گویند به ما اجازه بده با معاف شدگان (زنان و کودکان) بمانیم، آنان توانایی و قدرت جسمی و مالی برای جهاد دارند، اما برای حفظ جان و مال خود به این راضی شدند که با معاف شدگان از جهاد بمانند، من هم بر دل‌های آنان مهر زدم.

تو به همه انسان‌ها، نور عقل و فطرت داده‌ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا نمایند، اما آنان راه شیطان را انتخاب کردند، نتیجه کار آنان، این بود که نور عقل و فطرت در دل‌هایشان خاموش شد. این قانون توست: هر کس لجاجت به خرج دهد و بهانه‌جویی کند و معصیت تو را انجام دهد، نور فطرت از او گرفته می‌شود.

ای محمد! من به تو و به یاران باوفای تو که در راه من با جان و مال خود جهاد کردید، همه نعمت‌ها و خوبی‌ها را می‌دهم و سعادت و رستگاری همیشگی از آن شماست، من برای شما بهشت خویش را آماده کرده‌ام، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرها جاری است و شما در آنجا جاودانه خواهید ماند و این همان رستگاری بزرگ است.

توبه: آیه ۹۳ - ۹۰

وَجَاءَ الْمُعَذَّبُونَ مِنَ الْأَغْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ
الَّذِينَ كَذَّبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ (۹۰) لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا
يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ
مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۱) وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ
لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أُحِبُّ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ
الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ (۹۲) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ

يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ
عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۹۳)

ای محمّد! گروهی که واقعاً نمی‌توانستند به جهاد بروند و عذر دارند، نزد تو آمدند تا به آنان اجازه دهی که در جهاد شرکت نکنند و تو به آنان این اجازه را دادی. بعد از آن، عده‌ای هم که عذر نداشتند و می‌توانستند در جنگ شرکت کنند، نزد تو آمدند و به دروغ به تو گفتند که ما نمی‌توانیم به جهاد بیاییم، به زودی آنان را به عذاب گرفتار می‌کنم، آنان راه کفر و انکار را پیش گرفتند و از دستور من نافرمانی کردند.

اگر ضعیفان و بیماران و کسانی که هزینه راه و خرج سفر و مخارج زندگی خانواده خود را ندارند، به جهاد نیایند، گناهی بر آنان نیست، البته آنان باید برای دین من خیرخواهی کنند و مردم را به جهاد تشویق کنند و به آنان روحیه بدهند، اینان از نیکوکاران می‌باشند و هیچ کس نمی‌تواند نیکوکاران را توبیخ یا سرزنش بکند که چرا به جنگ نرفته‌اند، مهم این است که انسان به وظیفه‌اش عمل کند، اگر آنچه را من برای او مشخص می‌کنم، انجام دهد، نیکوکار است و من بخشنده و مهربان هستم.

کسانی هم نزد تو آمدند تا برای رفتن به جهاد، آنان را بر اسب یا شتر سوار کنی، تو به آنان گفتی که اسب یا شتری نمی‌یابم که شما را بر آن سوار کنم، آنان با چشم گریان بازگشتند و اندوهناک بودند که چرا توان مالی ندارند که برای جهاد هزینه کنند، به آنان خبر بده که هیچ ایراد و گناهی بر آنان نیست، آری، آنان دوست داشتند در جهاد شرکت کنند اما این فرصت برای آنان فراهم

نشد.

البته کسانی هم بودند که هیچ عذری نداشتند و توانایی جسمی و مالی داشتند و همراه تو به جهاد نیامدند، آنان را باید مؤاخذه و سرزنش و ملامت کرد، آنان با این که توانگر بودند، اما دوست داشتند با معاف شدگان (زنان و کودکان و ناتوانان) در شهر بمانند، آنان اهل نفاق و دورویی هستند و این نفاق کارشان را به جایی رسانده که من بر دل‌های آنان مهر زدم و آنان را به حال خود رها کردم، آنان نمی‌دانند که خود را از چه سعادت‌ی محروم کردند و چه عذابی را برای خود خریدند.

توبه: آیه ۹۶ - ۹۴

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا
لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهَ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ
وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ (۹۴) سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ
فَاعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجَسٌ وَمَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ (۹۵) يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ
اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۹۶)

پیامبر همراه با یاران خود به جنگ تبوک رفت و پس از مدتی از جنگ بازگشت، منافقانی که در مدینه مانده بودند به فکر این افتادند که نزد پیامبر بروند و عذرخواهی کنند، این عذرخواهی آنان واقعی نبود، آنان واقعاً از کار خود پشیمان نبودند، بلکه می‌خواستند جایگاه خود را نزد مردم، اصلاح

کنند.

اکنون تو با پیامبر خود درباره منافقان سخن می‌گویی:
ای محمد! وقتی از جنگ تبوک برگردی، منافقان نزد تو می‌آیند و
عذرخواهی می‌کنند، به آنان چنین بگو: «عذرخواهی نکنید که هرگز
حرف‌های شما را باور نمی‌کنم، خدا ما را از نیت‌های شما باخبر کرد، به
زودی من به فرمان خدا، کارهای شما را برای همه آشکار می‌کنم، مرگ در
انتظار شماست، شما به سوی خدایی که پنهان و آشکار را می‌داند
باز می‌گردید و به آنچه انجام داده‌اید، آگاه می‌شوید و شما را به سزای اعمالتان
می‌رساند».

ای محمد! آنان نزد تو می‌آیند و سوگند یاد می‌کنند تا تو عذر و بهانه آنان را
بپذیری و از آنان راضی شوی، اگر بر فرض، تو و یارانت هم از آنان راضی
شوید، من هرگز از آن مردم تبهکار راضی و خوشنود نمی‌شوم!

توبه: آیه ۹۹ - ۹۷

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا
حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۹۷) وَمِنَ
الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ
دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۹۸) وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَّا
إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۹)

منافقان را به دو گروه تقسیم می‌کنی: گروهی که در شهر مدینه زندگی

می‌کنند و گروهی هم در بیابان‌های اطراف شهر. گروه دوم که صحرانشین هستند، در کفر و نفاق شدیدترند، آنان به سبب شدت نادانی، قوانین و احکامی که تو بر پیامبر نازل کرده‌ای را نمی‌شناسند. گروهی از آنان وقتی پولی را در راه تو انفاق می‌کنند، فکر می‌کنند ضرر کرده‌اند، پرداخت زکات را ضرری برای خود می‌بینند، آنان همیشه منتظر هستند تا حوادث دردناکی برای مسلمانان پیش آید و آنان در کار خود ناکام بمانند، اما نمی‌دانند که حوادث دردناکی (مثل ذلت و خواری در دنیا و آخرت و عذاب جهنم) در انتظار آنان است و تو خدای شنوا و دانا هستی و به گفتار و اندیشه‌های آنان آگاهی.

از صحرانشینان سخن گفتی، آیا همه صحرانشینان این‌گونه هستند؟ آیا همه آنان راه کفر و نفاق را در پیش می‌گیرند؟ نه. این طور نیست، برخی از صحرانشینان به تو و روز قیامت ایمان دارند و آنچه را که در راه تو انفاق می‌کنند، مایه تقرب به تو و سبب دعای خیر پیامبر تو می‌دانند، این پولی که آن‌ها در راه تو می‌دهند، باعث تقرب آن‌ها به توست، آنان با این کار، به سوی تو می‌آیند و خوشنودی و رضایت تو را از آن خود می‌کنند، تو آنان را در بهشت مهربانی خود مهمان می‌کنی که تو خدای بخشنده و مهربان هستی.

واژه «أعرابی» به معنای «صحرانشین» است.

من باید این واژه را با دقت بررسی کنم، در فرهنگ اسلامی به کسی که از آموزه‌های دینی چیزی نمی‌داند، «صحرائشین» می‌گویند.

این واژه، به مکانی که انسان زندگی می‌کند، بستگی ندارد، ممکن است من در شهر زندگی کنم ولی عقب‌افتاده و جاهل به شمار آیم، وقتی من از آموزه‌های دینی چیزی نمی‌دانم، «صحرائشین» هستم.

از طرف دیگر، یک نفر ممکن است در بیابان‌ها و روستاهای دور افتاده زندگی کند، اما به خاطر فرهنگ، دانش و ایمانش انسانی متمدن به شمار آید.

این سخن امام صادق علیه السلام است: «هر کس آگاهی و شناخت کافی از دین خود پیدا نکند، صحرائشین و اعرابی است.» (۵۷)

انسانی که در جهل زندگی می‌کند و احکام دین را نمی‌داند، «صحرائشین» است، فرقی نمی‌کند در شهر زندگی کند یا در بیابانی دور افتاده. کسی که آموزه‌های دین را می‌داند و احکام قرآن را فرا گرفته است، متمدن است، چه در شهر زندگی کند، چه در بیابان.

* * *

توبه: آیه ۱۰۰

وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ
وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ (۱۰۰)

درباره منافقان سخن گفتم، اکنون اشاره‌ای به مؤمنان می‌کنی و از سه گروه آنان یاد می‌کنی:

الف. «مهاجران» کسانی بودند که در مکه به پیامبر ایمان آوردند و در راه اسلام سختی زیادی، تحمل نمودند و همراه پیامبر به مدینه هجرت کردند.
 ب. «انصار»، همان مردم مدینه بودند که مسلمان شدند و پیامبر را به شهر خود دعوت کردند و تا پای جان از او حمایت نمودند.
 ج. «تابعین» کسانی بودند که از مهاجران و انصار پیروی کردند و راه آنان را ادامه دادند.

تو از آنان خوشنود هستی و آنان نیز از تو خوشنودند. برای آنان بهشتی را آماده کرده‌ای که نهرها زیر درختان آن جاری است، آنان برای همیشه در آنجا خواهند بود و این رستگاری بزرگ است.

توبه: آیه ۱۰۱

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ
 الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ
 ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ (۱۰۱)

با پیامبر بار دیگر از منافقان سخن می‌گویی: «ای محمد! برخی از صحرانشینان که در اطراف شهر مدینه زندگی می‌کنند، از منافقان هستند، گروهی از ساکنان شهر مدینه هم در نفاق حرفه‌ای شده‌اند و به آن خو گرفته‌اند، تو آنان را نمی‌شناسی، اما من آن‌ها را می‌شناسم و از نقشه‌های آنان باخبرم، من آنان را یکبار قبل از مرگ و یکبار بعد از مرگ، مجازات خواهم کرد، هنگام جان دادن، عذاب مرا خواهند چشید، بعد از مرگ نیز به عذاب گرفتار خواهند شد و وقتی روز قیامت فرا رسد، فرشتگان آن‌ها به سوی آتش

جهنم خواهند برد».

این هشدار برای همه مسلمانان است که مواظب باشند، منافقان به اسم مؤمنان در میان آنها نفوذ کرده‌اند، آنان آنقدر ماهرانه کار می‌کنند که کسی نمی‌تواند به آنان شک کند، آنان منتظر هستند تا فرصتی به دست آورند و دست به فتنه بزنند.

پیامبر هم با علم عادی و معمولی نمی‌تواند آنان را بشناسد، البته اگر خدا به او وحی کند و او را از منافقان باخبر سازد، او می‌تواند آنان را شناسایی کند.

توبه: آیه ۱۰۲

وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا
وَأَخْرَسَيْنَا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۲)

تو بندگان خود را دوست داری، اگر کسی خطایی کرد و واقعاً پشیمان شد، راه بازگشت به روی او باز است، او می تواند به سوی تو بازگردد و تو گناهش را می بخشی و رحمت خویش را بر او نازل می کنی. تو در اینجا از بندگان گناهکار خود چنین یاد می کنی: «گروهی دیگر، به گناهان خود اعتراف کردند و از خطایی که انجام داده اند، پشیمان شدند، آنان کسانی هستند که ایمان به من و روز قیامت را با گناه آمیخته اند، هم اعمال پسندیده دارند و هم گناه، من بخشنده و مهربان هستم».

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ.

این جمله ای را (که در وسط آیه آمده است) ترجمه نکردم. باید صبر کنم،

می‌خواهم به ترجمه‌های فارسی بیشتری از قرآن مراجعه کنم. مطالعه و تحقیق می‌کنم، بیش از چهل ترجمه را می‌بینم، آن‌ها این جمله قرآن را به یکی از گزینه‌های زیر ترجمه کرده‌اند:

۱ - امید است که خدا توبه آنان را بپذیرد.

۲ - باشد که خدا توبه آنان را بپذیرد.

۳ - شاید خدا توبه آنان را بپذیرد.

۴ - چه بسا خدا توبه آنان را بپذیرد. (۵۸)

منظور این ترجمه‌ها این است که وقتی بنده گناهکار توبه می‌کند، تو شاید توبه او را بپذیری. پس سخن از احتمال است.

نمی‌دانم چرا این ترجمه‌ها به دل من نمی‌نشیند، این آیه ۱۰۲ سوره توبه است. دو آیه بعد را می‌خوانم، تو در آیه ۱۰۴ چنین می‌گویی: «آیا مؤمنان نمی‌دانند که من توبه بندگانم را می‌پذیرم؟».

چگونه می‌شود یک‌جا از احتمال قبول توبه سخن بگویی و دو آیه بعد، به همه مژده قبول توبه را بدهی؟
من باید مطالعه کنم...

نام او «خَيْمَه» بود، در کوفه زندگی می‌کرد. یک سال او به مدینه رفت و خدمت امام باقر علیه السلام رسید. آن روز امام باقر علیه السلام درباره این آیه سخن گفت. خَيْمَه با دقت به سخنان امام گوش فرا داد، او باور داشت که تفسیر واقعی قرآن را باید از اهل بیت علیهم السلام شنید. (۵۹)

آن روز یاران امام باقر علیه السلام فهمیدند که منظور خدا از این سخن چیست، امام این آیه را این‌گونه تفسیر کرد: «خدا قطعاً گناه آنان را می‌بخشد که او بخشنده

و مهربان است» (۶۰)

طبق این سخن امام، در ترجمه این آیه، نباید از واژه‌های «امید است»، «شاید»، «چه بسا» استفاده کرد، خدا قطعاً گناهان بندگان پشیمان خود را می‌بخشد.

اگر کسی قبل از فرا رسیدن مرگ توبه کند، خدا او را می‌بخشد. البته توبه باید قبل از لحظه مرگ باشد، در لحظه مرگ، پرده‌ها از جلوی چشم انسان کنار می‌رود و انسان حقایق جهان دیگر و نتیجه اعمال خود را می‌بیند، در آن لحظه همه گناهکاران پشیمان می‌شوند و سعی می‌کنند از آتش جهنم رهایی یابند، اما توبه در آن لحظه سودی ندارد.

مهم این است که انسان به غیب ایمان بیاورد و با درک عقلانی خود به سوی تو بازگردد و از گناهان پشیمان شود.

نکته جالب این است که این سوره را به خاطر همین آیه، سوره توبه نام نهاده‌اند. شنیده‌ام که نازل شدن این آیه، داستانی دارد...

اینجا مدینه است، مسجد پیامبر. چقدر اینجا شلوغ است! هر طور هست جمعیت را می‌شکافم و جلو می‌روم. دوستانم به من گفته‌اند کنار ستون توبه نماز بخوانم، آنطور که آنان آدرس داده‌اند، آن ستون در گوشه مسجد قرار دارد. رسم است هر کس به مدینه می‌آید، کنار ستون توبه، دو رکعت نماز می‌خواند.

یکی به من گفت بین این ستون و آیه ۱۰۲ سوره توبه ارتباطی وجود دارد، من باید سؤال کنم، تحقیق کنم، باید به سال هفتم هجری بروم، ماجرای جنگ احزاب یا جنگ خندق...

* * *

گروهی از یهودیان در مدینه زندگی می‌کردند که به آنان «بنی قریظه» می‌گفتند، محل سکونت آنان، قلعه‌ای بود که در شرق مدینه قرار داشت. وقتی پیامبر به مدینه آمد با یهودیان پیمان‌نامه‌ای امضاء کرد، قرار شد که آن‌ها با دشمنان اسلام همکاری نکنند.

در سال هفتم، بُت پرستان مکه با همکاری قبیله‌های مختلف تصمیم گرفتند به مدینه حمله کنند، پیامبر از این ماجرا باخبر شد و دستور داد مسلمانان در قسمت ورودی شهر، خندق‌ی بکنند تا مانع ورود سپاه بُت پرستان به مدینه بشود. متأسفانه یهودیان بنی قریظه، پیمان خود را شکستند و تصمیم گرفتند بُت پرستان را یاری کنند اما تو مسلمانان را بار دیگر یاری کردی و بُت پرستان با شکست و خواری بازگشتند.

دیگر وقت آن بود تا بنی قریظه سزای پیمان‌شکنی خود را ببینند، در شرایطی که مسلمانان در محاصره دشمنان بودند، آنان می‌خواستند از پشت جبهه به لشکر اسلام حمله کنند، دیگر صلاح نیست این مردم پیمان‌شکن در مدینه زندگی کنند.

«ابولبابه» یکی از مسلمانان مدینه بود، او به قلعه آنان رفت، یهودیان دور او را گرفتند و درباره تصمیم پیامبر از او سؤال کردند. ابولبابه با دست اشاره‌ای به گردن خود کرد، یهودیان فهمیدند که جنگ در انتظار آنان است، به همین خاطر سریع برای دفاع از خود دست به کار شدند. ابولبابه از قلعه خارج شد، پیامبر فهمید که او به مسلمانان خیانت کرده است و به دشمنان خدمت!

اما او پشیمان شد، وقتی به مدینه رسید، طنابی برداشت و به مسجد رفت و خود را به ستونی بست و تصمیم گرفت روزها، روزه بگیرد و شب‌ها عبادت

کند و فقط برای وضو گرفتن، طناب را باز کند و پس از وضو، سریع به مسجد بازگردد. او سوگند یاد کرد تا زمانی که خدا او را نبخشد، به این کار ادامه بدهد. این خبر به پیامبر رسید، پیامبر به مردم فرمود که اگر او نزد من می‌آمد، برای او طلب آمرزش می‌کردم، اما اکنون باید صبر کند تا بخشش خدا فرا رسد. چند روز گذشت، سرانجام این آیه نازل شد، مسلمانان نزد ابولبابه رفتند و به او مژده دادند که توبه او پذیرفته شده است، ابولبابه خدا را شکر کرد، چند نفر جلو رفتند تا طناب را باز کنند. ابولبابه گفت: «این کار را نکنید، من دوست دارم پیامبر مرا آزاد کند».

پیامبر آمد و فرمود: «ای ابولبابه! خدا توبه تو را پذیرفت و مانند روزی که از مادر متولد شدی، پرونده اعمالت پاک شده است...» (۶۱)

توبه: آیه ۱۰۴ - ۱۰۳

خُدُّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ
بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۰۳) أَلَمْ
يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ
هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۰۴)

ای پیامبر! از اموال مسلمانان، زکات بگیر تا به این وسیله، آنان را از گناهان پاک کنی، هنگامی که آن‌ها زکات مال خود را می‌پردازند، برای آنان دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنان است، من گفتار آنان را می‌شنوم و بر اعمال آنان آگاهی دارم. آیا آنان نمی‌دانند من توبه بندگانم را می‌پذیرم و صدقات و زکات آنان را می‌گیرم و به آنان پاداش می‌دهم، من توبه‌پذیر و مهربان هستم.

وقتی این آیه نازل شد، پیامبر به همه خبر داد که زکات، واجب شده است همانگونه که نماز واجب است. پیامبر به آنان یک سال فرصت داد و بعد از یک سال، زکات آنان را دریافت کرد، زیرا زکات سالی یک بار واجب است. (۶۲)

پیامبر برای غلات، طلا و نقره و چهارپایان به شرح زیر زکات تعیین کرد:
* غلات: گندم، جو، خرما، کشمش

کسی که یکی از غلات چهارگانه بالا را به اندازه ۲۰۷ کیلوگرم دارد، باید زکات آن را پرداخت کند. اگر این غلات به صورت دیمی باشند، باید ده درصد آن را زکات بدهد، اما اگر دیمی نباشند و با آبیاری محصول داده باشند، زکات آن پنج درصد است.

* طلا و نقره

کسی که ۱۵ مثقال طلا دارد، باید به اندازه یک چهارم آن زکات بدهد، همچنین کسی که به اندازه ۱۰۵ مثقال نقره دارد، باید به اندازه یک چهارم آن زکات بدهد.

* چهارپایان: شتر، گاو، گوسفند

کسی که ۵ شتر دارد، باید یک گوسفند زکات بدهد، کسی که ۳۰ گاو دارد، یک گوساله دو ساله باید زکات بدهد، کسی که چهل گوسفند دارد باید یک گوسفند زکات بدهد.

دام فقط در صورتی زکات دارد که در تمام سال، از علف کوه و صحرا استفاده کند، اما اگر مقداری از سال، صاحب آن به دام خود، علوفه‌ای که از مزرعه خودش چیده است یا خریداری کرده بدهد، زکات ندارد.

برای زکات احکام دیگری هم وجود دارد که در جای خود بیان شده است،

مثلاً اگر کسی ده شتر داشت، باید دو گوسفند زکات بدهد، اما کسی که مثلاً ۹ شتر دارد، زکات او همان یک گوسفند است.

اینجا سخن از زکات و صدقات است. بر من واجب است که زکات مال خود را پرداخت کنم، اما چقدر خوب است که گاهی اضافه بر زکات، پولی به فقیران و نیازمندان بدهم، این همان صدقه است که برکت زیادی دارد، وقتی من صدقه و زکات می‌دهم، تو خودت آن را از من می‌گیری، به همین دلیل، وقتی امام باقر^{علیه السلام} به فقیری صدقه می‌داد، دست خودش را می‌بوسید.

امام باقر^{علیه السلام} صدقه‌ای را که می‌خواست به فقیر بدهد، با دست خودش می‌داد و با احترام دستش را به سوی فقیر می‌برد تا فقیر پول را بردارد و سپس امام دست خودش را می‌بوسید و چنین می‌فرمود: «قبل از آن که صدقه به دست نیازمند برسد، در دست خدا قرار می‌گیرد، خدا برای انجام هر کاری، فرشته‌ای را مأمور کرده است، اما صدقه را خودش می‌گیرد».^(۶۳)

گناه، روح مرا آلوده می‌کند و باعث سیاهی قلب من می‌شود، با صدقه دادن می‌توانم اثرات گناه را از خودم دور کنم، صدقه دادن، راهی برای بخشش گناهان است و مرگ بد و بلاها را از من دور می‌کند و باعث طولانی شدن عمر من می‌شود.^(۶۴)

وقتی داشتم درباره «صدقه» مطالعه می‌کردم، به سخنی از پیامبر رسیدم، روزی پیامبر به یاران خود چنین فرمود: «تبسم و لبخند تو به روی برادر دینی، صدقه محسوب می‌شود».^(۶۵)

این سخن پیامبر برای من بسیار جالب بود، آن روز فهمیدم که اسلام

می خواهد در جامعه مسلمانان، هیچ نوع فقری وجود نداشته باشد، نه کسی گرسنه باشد و نه کسی در عطش محبت بسوزد. افرادی را دیده‌ام که پول زیادی را به عنوان صدقه به فقیران می دهند، اما همیشه با احم با مردم روبرو می شوند، آنان تصوّر می کنند هر کس بیشتر احم کند و کمتر لبخند بزند، ایمانش قوی تر است. الگوی ما پیامبر ﷺ می باشد، او همواره لبخند به لب داشت، افسوس که ما را از فهم واقعی دین خود محروم ساختند. (۶۶)

* * *

وقت آن است که در اینجا ماجرای را بنویسم:
 امام سجاد علیه السلام می خواست به مسجد برود، پیرمردی به سوی امام می آمد، او فقیر بود و محتاج نان شب.
 پیرمرد نزدیک شد و از امام کمکی طلبید. امام دست برد و چند سکه به آن پیرمرد داد. پیرمرد خیلی خوشحال شد، بعد امام دست خودش را بوسید.
 یکی از یاران امام که همراه او بود، تعجب کرد و گفت: «آقای من! چرا شما دست خودتان را بوسیدید؟»
 امام گفت: «من به فقیر کمک کردم. این صدقه قبل از این که به دست فقیر برسد به دست خدا می رسد، من دست خودم را بوسیدم زیرا دستم به دست خدا رسیده است.»
 بعد امام آیه ۱۰۴ این سوره را برای او خواند: «خدا صدقات و زکات شما را می گیرد و به شما پاداش می دهد که او توبه پذیر و مهربان است.» (۶۷)

* * *

توبه: آیه ۱۰۵

وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ
وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ
تَعْمَلُونَ (۱۰۵)

هر کاری که بندگان تو انجام می دهند، تو از آن آگاه هستی، همچنین به اذن تو، پیامبر و گروهی از مؤمنان از آن آگاه هستند، تو به همه در این دنیا فرصت می دهی تا راه خود را انتخاب کنند و کردار و رفتاری را که خودشان می پسندند، انجام دهند، همه به سوی تو که از هر پنهان و آشکاری، باخبر هستی، باز می گردند و تو آنان را به همه کارهایشان آگاه می سازی و آنان نتیجه اعمال خود را می بینند.

نام او شعیب بود و در شهر کوفه خرما می فروخت، این آیه را بارها خواند و در آن فکر کرد، تو در این آیه می گویی که پیامبر و گروهی از مؤمنان از اعمال همه باخبر هستند. شعیب دوست داشت بداند منظور از «مؤمنان» در آیه چه کسانی هستند؟

او به مدینه سفر کرد، به خانه امام صادق علیه السلام رفت و سلام کرد و در گوشه ای نشست، او به دنبال فرصت مناسبی بود تا سؤال خود را بپرسد، لحظاتی گذشت، دیگر وقت سؤال بود، او این آیه را خواند و گفت:

— آقای من! منظور از «مؤمنان» در این آیه، چه کسانی هستند؟

— آنان، امامان معصوم هستند، دوازده امامی که جانشینان پیامبر می باشند. (۶۸)

تو امام را شاهد بر بندگان خود قرار دادی، آنان به اذن تو از اعمال و کردار مردم باخبر هستند، تو این علم و آگاهی را به آنان داده‌ای، آنان هر چه دارند از تو دارند و از خودشان هیچ ندارند.

امروز مهدی علیه السلام، امام زمان من است، فرشتگان، هر صبح و شام، پرورنده اعمال مرا نزد او می‌برند، او به اعمال من نگاه می‌کند، اگر در آن کارهای زیبا ببیند، خوشحال می‌شود، برایم دعا می‌کند، اگر من گناهی انجام داده باشم، او ناراحت می‌شود و دست به دعا برمی‌دارد و برای من استغفار می‌کند.

ابراهیم یکی از یاران امام صادق علیه السلام بود، یکی از شب‌ها که او به خانه امام صادق علیه السلام رفته بود، سخن به درازا کشید، او از بس مجذوب سخنان امام شده بود، گذشت زمان را فراموش کرد. وقتی او به خود آمد، فهمید که خیلی از شب گذشته است و مادرش حتماً نگران شده است.

ابراهیم با امام خداحافظی کرد و با سرعت خود را به خانه رساند. وقتی او به خانه رسید، مادرش را خیلی نگران یافت، مادر به او گفت: پسرم! چرا این قدر دیر کردی؟ دلم هزار جا رفت، گفتم نکند مأموران حکومتی تو را دستگیر کرده باشند!

ابراهیم با عصبانیت بر سر مادر فریاد زد و او را ناراحت کرد. فردا صبح، ابراهیم به سوی خانه امام صادق علیه السلام حرکت کرد، وقتی وارد خانه امام شد، سلام کرد، امام جواب سلام او را داد، سپس رو به او کرد و فرمود: ای ابراهیم! چرا دیشب با مادر خود با صدای بلند سخن گفتی؟ چرا دل او را شکستی؟ آیا فراموش کردی که او برای بزرگ کردن تو چقدر زحمت کشیده است؟

ابراهیم خیلی تعجب کرد، جریان تندی او با مادر را هیچ کس نمی‌دانست،

ولی امام صادق علیه السلام از آن باخبر بود، ابراهیم از امام خود خیلی خجالت کشید. امام به سخنان خود چنین ادامه داد: سعی کن که دیگر با صدای بلند، با مادرت سخن نگویی و او را ناراحت نکنی. (۶۹)

توبه: آیه ۱۰۶

وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰۶)

در اینجا از گروه دیگری سخن می‌گویی که در روز قیامت، سرنوشت آنان به اراده تو بستگی دارد:

«اگر بخواهی آنان را عذاب می‌کنی.»

«اگر بخواهی توبه آنان را می‌پذیری.»

تو خدای دانا هستی و کارهای تو از روی حکمت است.

من دوست دارم بدانم منظور تو از این افراد کیست.

این افراد چه کسانی هستند؟ آنها را به چه نامی بخوانم؟

خوب است برای آنها از عنوان «واگذار شده» استفاده کنم: کسی که سرنوشت او به اراده تو واگذار شده است.

«واگذار شده» کسی است که فقط با زیان، مسلمان شده است، اما ایمان قلبی

ندارد. نمی‌توان به او «مؤمن» گفت زیرا قلب او از ایمان بهره‌ای ندارد، البته به

او «کافر» هم نمی‌توان گفت، زیرا با تو و دین تو دشمنی ندارد. او گناهان

بزرگی انجام داده است.

گناهان او آنقدر بزرگ است که نمی‌تواند آنها را به آسانی جبران کند.

برای همین است که سرنوشت او در روز قیامت آشکار می‌شود، در آن روز

یا او را به عذاب گرفتار می‌کنی و یا او را می‌بخشی و وارد بهشت می‌کنی. (۷۰)

در قرآن بندگان خود را به سه گروه تقسیم نموده‌ای: وقتی مرگ بنده‌ای از بندگان تو فرا می‌رسد، در همان لحظه جان دادن، در یکی از این سه گروه قرار می‌گیرد: گروهی که معلوم است به بهشت می‌روند، گروهی که معلوم است به جهنم می‌روند، گروهی که سرنوشت آنان معلوم نیست و فقط در روز قیامت معلوم می‌شود.

درباره این سه گروه کمی توضیح می‌دهم:

* گروهی که قطعاً به بهشت می‌روند:

۱ - پیامبران و امامان معصوم: تو به آنان مقام عصمت داده‌ای و آنان حجّت تو در میان بندگان هستند.

۲ - مؤمن نیکوکار: مسلمانی که به تو و پیامبر تو ایمان آورده است و اعمال خوب انجام می‌دهد. بهشت جایگاه او است.

۳ - مؤمن گنهکار: کسی که نور ایمان در دلش وجود دارد، اما گاهی شیطان او را فریب می‌دهد و گناهی انجام می‌دهد، اما او هرگز گناه را از روی دشمنی با تو انجام نمی‌دهد. او در این دنیا، پشیمان می‌شود و توبه می‌کند و تو توبه‌اش را می‌پذیری و او را در بهشت جای می‌دهی، او شایستگی آن را دارد که شفاعت پیامبران و امامان نصیص شود و با شفاعت آنان وارد بهشت شود.

* کسانی که قطعاً به جهنم می‌روند:

۱ - کافر: کسی که راه کفر را انتخاب نموده و آشکارا با تو و دین تو دشمنی می‌کند. او در روز قیامت به عذاب گرفتار خواهد شد. بُت پرستان و یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان که ندای اسلام را شنیدند اما آن را انکار کردند در این

دسته جای می‌گیرند.

۲ - منافق: کسی که به ظاهر مسلمان است، ولی با تو و دین تو دشمنی می‌کند، او هرگز به تو ایمان نیاورده است.

* کسانی که سرنوشت آن‌ها معلوم نیست:

۱- واگذار شده: کسی که فقط به زبان مسلمان شده است، اما ایمان قلبی ندارد و به گناهان بزرگ آلوده شده است. تو در روز قیامت، یا آنان را می‌بخشی یا به جهنم می‌فرستی. سرنوشت آنان، به امر تو واگذار شده است.

۲ - مُستضعف فکری: کسانی که در کودکی از دنیا می‌روند یا کسی که دیوانه است یا کسی که از نظر فهم و درک مانند کودکان است یا ندای حقّ به او نرسیده است. آنان در روز قیامت، امتحان می‌شوند و به اختیار خود، ایمان یا کفر را می‌پذیرند و سرنوشت آنان آن وقت معلوم می‌شود.

شناخت این سه گروه می‌تواند به من کمک کند تا عدالت تو را بهتر بشناسم.

هر مسلمان ممکن است در یکی از گروه‌های زیر باشد:

۱ - مؤمن نیکوکار: مسلمانی که گناه نمی‌کند و بدون توبه وارد بهشت می‌شود.

۲ - مؤمن گناهکار: مسلمانی که گناه دارد و با توبه وارد بهشت می‌شود.

۳ - منافق: مسلمانی که به ظاهر، مسلمان است و در قلب خود، با خدا و دین خدا و دوستان خدا، دشمنی دارد.

۴ - واگذار شده: مسلمانی که به اسم، مسلمان است، ایمان قلبی ندارد، اما دشمنی هم با خدا و دین خدا ندارد، گناهان زیادی انجام می‌دهد و سرنوشت او به امر تو واگذار شده است.

توبه: آیه ۱۱۰ - ۱۰۷

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا
وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ
وَيَخْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۰۷) لَا
تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ
فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ (۱۰۸)
أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ
بُنْيَانُهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰۹) لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا
أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۱۰)

ادامه ماجرای جنگ تبوک (سال نهم هجری) را برایم می‌گویید: وقتی که پیامبر می‌خواست به منطقه تبوک برود تا با رومیان مقابله کند، گروهی از منافقان نزد او آمدند و گفتند: به ما اجازه بده تا مسجدی بسازیم تا افراد ناتوان

و بیمار در آن نماز بگذارند.

آنان از پیامبر دعوت کردند تا وقتی کار ساختن این مسجد تمام شد، خود او برای افتتاح مسجد به آنجا برود. پیامبر به آنان گفت: «صبر کنید تا از جنگ تبوک برگردیم».

پیامبر به سوی تبوک حرکت کرد، آن منافقان کار ساختن مسجد را آغاز کردند، آنان نزدیک محلهٔ «قبا»، مسجد خودشان را ساختند. قبا، نام محله‌ای در اطراف مدینه بود و با مرکز شهر و مسجد پیامبر، حدود ۵ کیلومتر فاصله داشت، وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، قبل از آن که به مرکز شهر برود، در محلهٔ قبا سه روز توقف کرد و در آن مدت در آنجا مسجدی ساخت که به نام «مسجد قبا» مشهور شد. مسجد قبا، اولین مسجدی است که به دست پیامبر ساخته شد.

در محلهٔ قبا، این مسجد وجود داشت، چرا منافقان نزدیک آن، مسجد دیگری ساختند؟ آنان به پیامبر گفتند که مسجد خودشان را برای این می‌سازند که افراد ناتوان و بیمار، بتوانند در آن نماز بخوانند، اما این دروغی بیش نبود.

ما چرا چه بود؟ آنان می‌خواستند برای هدف شوم خود پایگاهی داشته باشند. یکی از مسیحیان که چندین سال قبل در مدینه زندگی می‌کرد، بعد از فتح مکه به روم رفت و دیداری با پادشاه کشور «روم» داشت. او از پادشاه روم خواست تا به مدینه حمله کند. آن مسیحی نامه‌ای به منافقان مدینه نوشت و از آنان خواست تا پایگاهی برای خود در مدینه بسازند. منافقان با ساختن این مسجد، به خواستهٔ آن مسیحی عمل کردند، آنان به بهانهٔ مسجد پایگاهی برای

نقشه‌های شوم خود ساختند.

وقتی پیامبر از جنگ تبوک برمی‌گشت، منافقان به استقبال پیامبر رفتند از او خواستند تا به مسجد آنان بیاید و آن را افتتاح کند. اینجا بود که تو این آیات را نازل کردی و راز منافقان را برای همه آشکار کردی:

ای محمد! گروهی از منافقان مسجدی ساختند و قصد آنان ضرر زدن به دین و رواج کفر است. آنان می‌خواهند بین مؤمنان اختلاف بیندازند، آنان آن مسجد را پایگاه دشمنان دین من قرار داده‌اند.

ای محمد! آنان نزد تو می‌آیند و سوگند یاد می‌کنند که هدفشان چیزی جز خوبی و خدمت به مردم نبوده است، من می‌دانم که آنان دروغ می‌گویند. ای محمد! هرگز در آن مسجد نماز نخوان! بهتر است در مسجد قبا که از روز اول، بر اساس پرهیزکاری بنا شده است، نماز بخوانی، در مسجد قبا، مردمانی هستند که به پاکیزگی و دوری از شرک و نفاق و گناه، گرایش دارند و من پرهیزکاران را دوست دارم.

گروهی بنیان مسجد خود را بر پرهیزکاری و خشنودی خدا قرار دادند، گروهی هم مسجدشان را بر لبه پرتگاه سستی (که در حال سقوط در جهنم است) قرار دادند. به راستی کدام یک از این دو گروه، بهتر می‌باشند؟ مردمی که مسجد قبا را بر اساس تقوا ساختند، بهتر از منافقانی هستند که مسجدشان را بر اساس کفر و نفاق ساختند. من آن منافقانی که به خود و دیگران ظلم کردند را به حال خود رها می‌کنم تا سرگردانی آن‌ها بیشتر و بیشتر شود. شک و تردید از دل منافقانی که آن مسجد را بنا کردند، از بین نمی‌رود تا وقتی که دل‌های آن‌ها بشکافد و از اندوه کار خود بمیرند، من به همه کارهای آن‌ها آگاهی دارم و هر چه فرمان می‌دهم درست و از روی حکمت است.

* * *

به پیامبر فرمان می‌دهی تا آن مسجد را خراب کند، مسجدی که برای ضرر زدن به دین ساخته شده بود، از این‌رو آن مسجد به «مسجد ضرار» مشهور شد. مسجد ضرر زدن!

مسلمانان آن مسجد را خراب کردند، پیامبر دستور داد تا خرابه‌های آن را آتش بزنند و بعداً مکان آن جایگاه زباله‌ها شد. این ماجرا، هشدار برای همه است، مسلمانان نباید ساده‌اندیش باشند، دشمنان گاهی به نام دین به دین ضربه می‌زنند، آنان برای کارهای خود، دلایل زیبایی می‌آورند و قصد دارند مردم را دور خود جمع کنند و فتنه‌ای به پا کنند. منافقان پایگاهی به نام مسجد ساختند و گفتند که هدف ما چیزی جز خدمت به مردم نیست، ما می‌خواهیم بیماران و ناتوانان در آنجا نماز بخوانند، اما تو از هدف آنان باخبر بودی و آنان را رسوا ساختی.

* * *

توبه: آیه ۱۱۲ - ۱۱۱

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ
وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ
وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ
اللَّهِ فَاسْتَبَشِرُوا ببيعِكُمْ الَّذِي بَاعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ (۱۱۱) التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ
السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ
لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۲)

از منافقان و کارهای آنان سخن گفتی، منافقان در هر شرایطی به دنبال ضربه

زدن به دین تو هستند، اما در جامعه، مؤمنانی هستند که برای دفاع از دین تو تلاش می‌کنند و از جان و مال خویش مایه می‌گذارند، اکنون می‌خواهی درباره آنان سخن بگویی:

تو جان‌ها و دارایی مؤمنان را می‌خری و به آنان بهشت جاودان می‌دهی، آن مؤمنان کسانی هستند که در راه تو جهاد می‌کنند، دشمنان دین تو را می‌کشند و خودشان شهید می‌شوند. تو به آنان وعده بهشت می‌دهی، این وعده بهشت که در تورات و انجیل و قرآن آمده است، وعده حق است. چه کسی به پیمان خود از تو وفادارتر است؟ تو به وعده‌ات وفا می‌کنی. از مؤمنان می‌خواهی به داد و ستدی که با تو انجام داده‌اند، دلخوش باشند، تو جان و مال آنان را خریدی و به آنان بهشت را فروختی و این رستگاری بزرگ است.

مؤمنانی که تو به آنان نوید بهشت داده‌ای این ویژگی‌ها را دارند: از گناهان خود توبه می‌کنند، تو را عبادت می‌کنند، حمد و ستایش تو را به جا می‌آورند، روزه می‌گیرند، در مقابل بزرگی تو، در نماز به رکوع می‌روند و سجده به جا می‌آورند، مردم را به زیبایی‌ها و خوبی‌ها دعوت می‌کنند، مردم را از زشتی‌ها و گناهان باز می‌دارند و همواره می‌کوشند تا پای خود را از محدوده دین بیرون نگذارند و آن‌گونه رفتار می‌کنند که دین به آنان اجازه می‌دهد. اینان مؤمنان واقعی هستند و تو به آنان بشارت بهشت و نعمت‌های جاودان آن را می‌دهی. (۷۱)

توبه: آیه ۱۱۳

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا
لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ

الْجَحِيمِ (۱۱۳)

سخن از ویژگی‌های مؤمن شد، اکنون یک سؤال مطرح می‌شود: آیا مؤمن می‌تواند برای بُت پرستان دعا کند؟ آیا من می‌توانم برای بُت پرستی که سال‌های سال بُت پرست بوده و اکنون از دنیا رفته است، دعا کنم؟ دعا کردن برای بُت پرستان، رابطه‌ای عاطفی و قلبی با دشمن توست، مؤمن چگونه می‌تواند با دشمن تو چنین رابطه‌ای داشته باشد. در این آیه چنین می‌گویی: «وقتی بُت پرستی از دنیا رفت و تا لحظه آخر، از بُت پرستی دست برنداشت، او اهل جهنم است. پیامبر و مؤمنان وقتی فهمیدند او اهل جهنم است، نباید برای او آمرزش بخواهند، هر چند که آنان از خویشان و اقوام آنان باشند».

* * *

این آیه در سال نهم هجری نازل شد، مسلمانان وقتی این آیه را شنیدند، به فکر فرو رفتند، آن‌ها آیه ۸۶ سوره «شعراء» را به یاد آوردند که قبل از این نازل شده بود. در آنجا، ابراهیم علیه السلام چنین می‌گوید: «خدایا! پدر مرا ببخش که او از گمراهان است».

اگر مؤمن نباید برای بُت پرست دعا کند، پس چرا ابراهیم علیه السلام این‌گونه دعا کرد؟ این سؤالی است که باید به آن پاسخ داد. برای همین تو آیه بعد را به پیامبر نازل کردی.

ابراهیم علیه السلام یکی از پیامبران بزرگ تو بود، وقتی او کوچک بود، پدرش از دنیا رفت، به همین خاطر عمویش، آذر او را بزرگ کرد، او عمویش را پدر صدا می‌زد. (۷۲)

* * *

توبه: آیه ۱۱۴

وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ
وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ
حَلِيمٌ (۱۱۴)

سؤال این بود که چرا ابراهیم علیه السلام برای آذر دعا کرد و طلب آمرزش نمود با این که آذر، کافر بود؟

این آیه پاسخ به آن سؤال است. ابراهیم علیه السلام به آذر گفت تا زمانی که زنده‌ای، من برای تو طلب بخشش می‌کنم، برای تو دعا می‌کنم که دست از بُت پرستی برداری و خدای یگانه را پرستی.

آذر به سخن ابراهیم علیه السلام گوش نکرد و سرانجام مرگ او فرا رسید، پس از آن بود که ابراهیم علیه السلام دیگر برای او دعا نکرد، زیرا یقین کرد که او اهل جهنم شده است، وقتی کسی بُت پرست بمیرد، دیگر راهی برای توبه او باقی نمی‌ماند و او در آتش جهنم گرفتار عذاب می‌شود.

پس اگر من بُت پرستی را ببینم، می‌توانم برای او دعا کنم، خواه از اقوام باشد یا غریبه، من دعا می‌کنم تو او را ببخشی، اگر او ایمان آورد و مسلمان شد، تو او را می‌بخشی و به برکت دعای من، رحمت و مغفرت بیشتری را به او می‌دهی. اما اگر کسی با کفر و بُت پرستی از دنیا رفت، دیگر حق ندارم برای او دعا بکنم، او دیگر اهل جهنم است، دعای من بیهوده است و او دیگر قابلیت آمرزش را ندارد.

* * *

در آخر این آیه، برای ابراهیم علیه السلام دو ویژگی را نام می‌بری:

اول. بردباری و حلم: او هنگامی که با مشکلات روبرو می شد، صبر می کرد و بردباری خود را حفظ می نمود.

دوم. خشوع و خضوع: او همواره در پیشگاه تو، فروتنی و خشوع خود را به نمایش می گذاشت و بسیار دعا می کرد.

این سخن امام باقر علیه السلام است: «حضرت ابراهیم علیه السلام هرگاه در بیابان ها جای خلوتی را پیدا می کرد به نماز می ایستاد، سر به سجده می نهاد و فروتنی خود را نسبت به خدا نشان می داد و خدا این کار او را خیلی دوست می داشت» (۷۳)

من باید از ابراهیم علیه السلام الگو بگیرم، اگر گذرم به بیابان افتاد، همانند ابراهیم علیه السلام، در دل بیابان به نماز بایستم، صورت خود را به خاک بگذارم. آن لحظه ای که بنده ای صورت به خاک می نهد و تو را صدا می زند، به تو نزدیک می شود و تو رحمت خود را بر او نازل می کنی.

* * *

توبه: آیه ۱۱۶ - ۱۱۵

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ
 حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱۵) إِنَّ اللَّهَ لَهُ
 مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُخَيِّبُ وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ
 وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۱۶)

کسی که از فرمان عقل خود پیروی می کند، سعادت مند می شود و به نور ایمان هدایت می شود، اما کسی که از شهوت و هوس های خود اطاعت می کند، روز به روز قلب او سیاه تر و تاریک تر می شود، او شیفته شهوت و خواسته های خودش می شود و دیگر نمی تواند به پیامبر و قرآن تو ایمان بیاورد، تو آنان را به حال خود رها می کنی تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان شوند.

این قانون توست، قبل از آن که کسی را به حال خود رها کنی، برای او زمینه هدایت را فراهم می‌کنی، او راه حق را از باطل تشخیص می‌دهد ولی به اختیار خودش، راه گمراهی را در پیش می‌گیرد و به راه خود اصرار می‌ورزد، اینجاست که تو او را به حال خود رها می‌کنی، تو به همه رفتار آنان آگاهی داری، درست است که به آنان فرصت دادی، اما سرانجام آنان را به سزای اعمالشان می‌رسانی، پادشاهی زمین و آسمان‌ها از آن توست، تو همه بندگان را می‌میرانی و سپس در روز قیامت آنها را زنده می‌کنی، آنان در آن روز، جز تو هیچ دوست و یآوری نخواهند داشت.

توبه: آیه ۱۱۷

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ
الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ
مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (۱۱۷)

در جنگ تبوک مسلمانان شرایط بسیار سختی داشتند، هوای بسیار گرم، خشکسالی و راه دور، این جنگ را طاقت فرسا کرده بود، دشمنی همانند امپراطور روم در انتظار آنان بود، مسلمانان آذوقه کافی نداشتند، اسب و شتر هم به اندازه کافی نبود، برای چند نفر، یک شتر یا اسب بود و آنان به صورت نوبتی، از آن استفاده می‌کردند، عده‌ای هم اصلاً کفش نداشتند، آفتاب سوزان بر زمین‌ها می‌تابید و پای آنان را آزار می‌داد.

لشکر اسلام برای استراحت در جایی اُتراق کرد، اما در آنجا هیچ آبی نبود، یکی از فرماندهان به پیامبر خبر داد که تشنگی همه را تهدید می‌کند و نزدیک است که ذخیره آب آن‌ها به پایان برسد، مسلمانان بال‌های تشنه زیر خیمه‌ها

نشسته بودند، این لحظات، لحظات سختی بود. گروهی تصمیم گرفتند که دست از یاری پیامبر بردارند و به مدینه بازگردند. اینجا بود که تو رحمت خویش را بر پیامبر و آنان نازل کردی، باران رحمت خویش را فرو فرستادی و آنان را از تشنگی نجات دادی و روحیه آنان را استوار نمودی، کسانی که تصمیم گرفته بودند پیامبر را تنها بگذارند، توبه کردند و تو توبه آنان را پذیرفتی که تو بخشنده و مهربان هستی. آری، تو وعده داده‌ای که کسانی را که در راه تو تلاش می‌کنند را یاری نمایی.

* * *

پیامبر با سی هزار نفر از یارانش به سوی تبوک حرکت کرد، سپاه روم که با چهل هزار نفر به جنگ مسلمانان آمده بود، وقتی از موضوع باخبر شد، تصمیم به عقب‌نشینی گرفت. لشکر اسلام خود را به تبوک رساند در حالی که دشمن فرار کرده بود.

آری، رومیان باور نمی‌کردند که مسلمانان به جنگ آنان بیایند، آنان دریافتند که مسلمانان تبدیل به قدرتی بزرگ شده‌اند و دیگر نمی‌توان آن‌ها را تهدید کرد.

پیامبر فرصت را غنیمت شمرد و با ساکنان مناطق جنوبی شام وارد گفتگو شد و نامه‌ای به «یوحنا» که پادشاه آنجا بود، نوشت که یا اسلام بیاورد یا آماده جنگ شود.

یوحنا که در خود قدرت مقابله با مسلمانان را نمی‌دید نزد پیامبر آمد و حاضر شد که جزیه (نوعی مالیات اسلامی) پرداخت کند، پیامبر هم به او اجازه داد که مردم آن منطقه، آزادانه در قلمرو حکومت اسلامی رفت و آمد کنند و امنیت آن‌ها را ضمانت کرد. همچنین چند تن دیگر از رؤسای محلی

نیز چنین عمل نمودند.

پس از آن بود که پیامبر با یارانش به سوی مدینه حرکت کردند، پیامبر به هدف خود رسیده بود و آن جلوگیری از تهاجم رومیان به قلمرو اسلامی بود.

توبه: آیه ۱۱۸

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ
الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنَّهُ لَا مَلْجَأَ مِنَ
اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۱۸)

سخن از توبه به میان آمد، تو آن سه نفری را هم که در جنگ تبوک شرکت کرده بودند بخشیدی، ماجرای آن سه نفر چه بود؟
وقتی پیامبر می خواست به تبوک برود، سه نفر از اهل مدینه به خانه های خود رفتند و در جنگ شرکت نکردند، آنان افرادی سالم و توانا بودند و هیچ عذری نداشتند. نام آنان «کعب»، «مراره» و «هلال» بود.

وقتی پیامبر و یارانش از تبوک بازگشتند، آنان پشیمان شدند و برای عذرخواهی نزد پیامبر آمدند، پیامبر پاسخ آنان را نداد و از مسلمانان هم خواست که با آنان سخن نگویند، باید معلوم می شد که آیا آنان واقعاً پشیمان هستند و به راستی توبه کرده اند یا نه؟

آنان به خانه های خود رفتند، همسران آنان که از ماجرا باخبر شده بودند، دیگر با آنان سخن نگفتند، فضای شهر بر آنان تنگ شد، به کوه های اطراف شهر پناه بردند، آنان از یکدیگر جدا شدند و هرکدام جداگانه به گریه و زاری پرداختند، آنان یقین کردند برای نجات از عذاب تو، راهی جز پناه بردن به بخشش تو ندارند و روزها روزه می گرفتند و شبها نماز می خواندند و اشک

می ریختند.

مدّتی گذشت و آنان را بخشیدی و رحمت خود را بر آنان نازل کردی که تو بخشنده و مهربان هستی و توبه‌بندگان خود را می‌پذیری.

توبه: آیه ۱۱۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ

الصَّادِقِينَ (۱۱۹)

بارها در این سوره، کسانی را که از رفتن به جنگ تبوک سر باز زدند، سرزنش کردی، دیگر وقت آن است که به مطلب مهمی اشاره کنی، در جنگ تبوک، علی علیه السلام شرکت نکرد، این تنها جنگی است که علی علیه السلام در آن حضور نداشت. به راستی علت چه بود؟

پیامبر می‌دانست منافقان به بهانه‌های مختلف در مدینه مانده‌اند و نقشه‌هایی در سر دارند. پیامبر و یارانش، ششصد کیلومتر از مدینه دور می‌شدند و این فرصت خوبی برای منافقان بود تا نقشه‌های شوم خود را عملی کنند و به زنان مسلمانان حمله کنند و در شهر آشوب نمایند.

پیامبر دستور داد تا علی علیه السلام در مدینه بماند و امنیت شهر را تأمین کند، لشکر اسلام حرکت کرد و به سوی تبوک به راه افتاد.

منافقان در شهر شایعه پخش کردند:

یکی می‌گفت: «رابطه محمد با علی تیره گشته است، به همین خاطر محمد، علی را همراه خود نبرده است».

دیگری می‌گفت: «علی به دنبال راحتی است، او به خاطر هوای گرم و راه طولانی به جنگ نرفته است».

این سخنان به زودی در شهر منتشر شد. همهٔ زنان و کسانی که در شهر مانده بودند، این سخنان را به هم می‌گفتند.

وقتی علی علیه السلام این ماجرا را شنید، یکی از یاران خود را به جای خود گماشت و سوار بر اسب خود شد و به سوی پیامبر حرکت کرد تا ماجرا را به او خبر دهد. پیامبر تقریباً سه کیلومتر از مدینه دور شده بودند. علی علیه السلام خود را به پیامبر رساند و ماجرا را به ایشان گفت.

پیامبر نگاهی به علی علیه السلام کرد و فرمود: «ای برادر من! به مدینه بازگرد، هیچ کس دیگری، شایستگی کاری که به تو گفته‌ام، ندارد، تو نماینده و جانشین من در میان خانواده و قوم من هستی، ای علی! جایگاه تو نزد من، همانند جایگاه هارون علیه السلام برای موسی علیه السلام است، جز آن که بعد از من پیامبری نیست».

هارون علیه السلام، برادر موسی علیه السلام بود و موسی علیه السلام او را جانشین خود قرار داده بود، وقتی موسی علیه السلام چهل شب به کوه طور رفت، هارون علیه السلام را در میان قوم خود به عنوان جانشین خود قرار داد.

همه این سخن را شنیدند و تاریخ این حدیث را ثبت کرد، این حدیث به حدیث «منزلت» مشهور شد: «یا علیُّ اَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى».

علی علیه السلام با پیامبر خدا حافظی کرد و به سوی مدینه بازگشت، آری، او رفت تا با دسیسه‌ها و کارشکنی‌های منافقان مبارزه کند، بازگشت علی علیه السلام، ترس و وحشتی در دل منافقان انداخت، آنان شجاعت علی علیه السلام را دیده بودند و برای همین در این مدتی که پیامبر در مدینه نبود، مدینه همچنان در امن و امان بود.

* * *

در این سوره، حوادث جنگ تبوک را بیان کردی، الان می‌خواهی مردم را به پیروی از علی علیه السلام که جانشین پیامبر است، دعوت کنی، درست است گروهی

از مردم، به جنگ نیامدند، آنان به بهانه‌های واهی از جنگ فرار کردند، اما نیامدن علی علیه السلام به جنگ تبوک، به امر و دستور پیامبر بود، تاریخ باید بدانند علی علیه السلام از راستگویان است و بارها تا پای جان در راه دفاع از اسلام، فداکاری نموده است.

اکنون با مردم چنین سخن می‌گویی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوا پیشه کنید و با راستگویان همراه باشید».

منظور از «راستگویان»، کسی جز علی علیه السلام و یازده امام بعد از او نیست، تو آنان را بر همه برتری داده‌ای و آنان را مقرب درگاه خود قرار داده‌ای، آنان به تو نزدیک‌تر از همه هستند، آری، آنان بندگان پرهیزکار تو هستند و هرگز معصیت و نافرمانی نمی‌کنند. (۷۴)

هر کس از علی علیه السلام پیروی کند، به این آیه عمل کرده است، تو در روز قیامت، از کسانی که دیگری را به عنوان امام خود انتخاب کرده‌اند، سؤال خواهی کرد و به آنان چنین خواهی گفت: من علی را به عنوان رهبر شما برگزیدم، چرا از او پیروی نکردید؟ چرا به بیراهه رفتید؟ چرا دیگری را امام خود قرار دادید و دین مرا تباه ساختید؟

آری، علی علیه السلام و یازده امام بعد از او، «حجّت» تو روی زمین هستند، تو راه سعادت را برای مردم روشن نمودی، به آنان دستور دادی تا ولایت آن‌ها را بپذیرند و از آنان پیروی کنند، هر کس از او اطاعت کرده است، اهل بهشت خواهد بود و هر کس با او دشمنی کرده باشد، خشم تو را برای خود خریده است. (۷۵)

توبه: آیه ۱۲۱ - ۱۲۰

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ
الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ
ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا
يَطْئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ
عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۰) وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً
صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۱)

بار دیگر از کسانی که پیامبر را یاری نکردند، سخن می‌گوییم، تو بارها این موضوع را برای من بیان می‌کنی تا من بدانم که باید از حجت و نمایندگی تو پیروی کنم، همواره پیرو امام زمان خود باشم و از دستورات او پیروی کنم. این سخن توست:

ای مردم مدینه! ای صحرانشینانی که اطراف مدینه زندگی می‌کنید! نباید از دستور پیامبر من سرپیچی کنید، نباید برای حفظ جان خود، پیامبر را در خطرها و مشکلات تنها بگذارید، نباید جان خود را از جان پیامبر، عزیزتر بشمارید.

می‌دانم اگر به یاری پیامبر بروید، سختی‌های زیادی به شما می‌رسد. در راه من تشنگی و گرسنگی را تحمل می‌کنید. شما پیامبر را همراهی می‌کنید و با این کار خود، دشمنان را خشمگین می‌کنید، شما با دشمنان نبرد می‌کنید، من همه این‌ها را می‌بینم.

بدانید که من در مقابل همه این‌ها، در نامه اعمالتان، عمل نیک می‌نویسم و هرگز پاداش شما را تباہ نمی‌کنم.

هر چه در راه من انفاق می‌کنید، چه کوچک چه بزرگ، برای شما می‌نویسم،

وقتی به سوی دشمن می‌روید، هر سرزمین را پشت سر می‌گذارید، برای شما حساب می‌کنم، بدانید من در برابر کارهای شما، بهترین پاداش‌ها را به شما عطا خواهم نمود.

توبه: آیه ۱۲۲

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱۲۲)

تو می‌دانی که روز به روز مردم بیشتری به اسلام رو می‌آورند، معلوم است همه کسانی که در شهرها و سرزمین‌های دیگر مسلمان می‌شوند، نمی‌توانند به مدینه سفر کنند. چنین چیزی امکان ندارد.

در اینجا دستور مهمی را به مسلمانان می‌دهی: «همه شما نمی‌توانید برای طلب علم سفر کنید، پس از میان شما، گروهی برای کسب علم و دانش سفر کنند و در دین، آگاهی پیدا کنند. وقتی آنان نزد شما بازگشتند، دین را بازگو کنند و شما را از نافرمانی احکامی که فرا گرفته‌اند بترسانند، باشد که شما از گناه و معصیت دوری کنید».

آری، باید از میان هر ملتی و شهری، کسانی برای آموختن دین تو نزد پیامبر سفر کنند و فقه بیاموزند، فقه همان فهم و درک عمیق از دین و دستورات آن است.

این آیه به ما می‌فهماند که تحصیل علوم دینی بر همه واجب است، البته اگر گروهی به این کار اقدام کردند، واجب بودن آن از بقیه برداشته می‌شود، اما اگر در شهری، هیچ کس برای تحصیل علوم دینی اقدام نکرد، بر همه واجب

است که برای این امر اقدام کنند.

هدف از تحصیل علم دین، این است که کسی که این علم را می آموزد، مردم را با دین و آموزه های دینی آشنا کند و آنان را از غفلت ها و گمراهی ها نجات بدهد و وسیله سعادت و رستگاری آنان را فراهم سازد.

افسوس که فقط به اسم، مسلمان هستم و از واقعیت اسلام به دور مانده ام. وقتی کلمه «عبادت» را می شنوم، بیشتر به یاد نماز، روزه، حج و... می افتم. وقتی سخنی از علی علیه السلام را خواندم، خیلی به فکر فرو رفتم، فهمیدم که دین را خوب نفهمیدم، سخن علی علیه السلام این بود: «اگر ساعتی کنار دانشمندان بنشینم تا از علم و دانش آنها بهره ببری، این کار تو بهتر از هزار سال عبادت و یک سال اعتکاف کنار کعبه است، وقتی به دیدار شخص دانشمندی می روی بدان که این کار از هفتاد حج و عمره بهتر است».^(۷۶)

اگر می خواهم به سعادت برسم، اگر می خواهم عبادت تو را به جا آورم، بهتر است به سوی فراگیری دانش و معرفت بروم.

وقتی بنده ای برای تحصیل دانش از خانه خود خارج می شود، تو از بالای عرش خود او را صدا می زنی و به او چنین می گویی: «خوش آمدی ای بنده من! آیا می دانی که تو به چه مقامی رسیده ای؟ تو امروز شبیه فرشتگان من شده ای! من تو را به آرزویت می رسانم و حاجت تو را روا می کنم».^(۷۷)

وقتی کسی برای کسب دانش قدم برمی دارد، به هر قدمی که در این راه برمی دارد، تو ثواب هزار سال عبادت به او می دهی و فرشتگان با بال های خود او را در آغوش می گیرند.^(۷۸)

من باید قدری فکر کنم، این‌ها سخنان پیامبر توست، اکنون می‌فهمم که بهترین راه برای نزدیک شدن به تو، کسب علم است. وقتی کتابی را می‌خوانم که مرا با قرآن و آموزه‌های دینی بیشتر آشنا می‌کند، باید یقین کنم که رحمت تو بر من نازل می‌شود.

تو دوست داری که بندگان با تحقیق و دانش عبادت کنند، برای همین است که این قدر بندگان خود را به فراگیری علم تشویق می‌کنی، چقدر خوب است که دینداری من از روی علم و آگاهی باشد.

توبه: آیه ۱۲۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ
وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِّمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۲۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نخست با کافرانی که نزدیک شمایند، پیکار کنید، آنان باید در شما شدت عمل بیشتری ببینند، بدانید که من همواره پرهیزکاران را یاری می‌کنم و آنان را بر دشمنان پیروز می‌گردانم.

جنگ تبوک، جنگ با رومیانی بود که در ششصد کیلومتری مدینه زندگی می‌کردند، وقتی مسلمانان از جنگ برگشتند، هنوز به مبارزه با رومیان فکر می‌کردند و از دشمنان نزدیک خود غافل شده بودند، تو از آنان می‌خواهی که از دشمنانی که نزدیک آنان هستند، غافل نشوند، مبادا آنان از غفلت مسلمانان استفاده کنند و به آنان حمله کنند.

همچنین از مسلمانان می‌خواهی که در برابر دشمن نمایش قدرت داشته باشند تا دشمنان از سرسختی، صلابت و آمادگی آنان آگاه شوند و فکر حمله

به مسلمانان را از سر بیرون کنند.

توبه: آیه ۱۲۷ - ۱۲۴

وَإِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ
 أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هِدْيَةً إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ
 يَسْتَبْشِرُونَ (۱۲۴) وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا
 إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ (۱۲۵) أَوْلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي
 كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَكَّرُونَ (۱۲۶) وَإِذَا مَا
 أَنْزَلْتُ سُورَةً نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا
 صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۲۷)

در اینجا از ویژگی دیگر منافقان سخن می‌گویی:

وقتی سوره‌ای از قرآن نازل می‌شود، منافقان از روی تمسخر به دیگران می‌گویند: «این سوره به ایمان کدام یک از شما افزود؟»، منافقان در قرآن شک دارند و به آن ایمان نمی‌آورند، اما سوره‌های قرآن، ایمان کسانی را که ایمان آورده‌اند، افزون می‌کند و آنان را شادمان می‌سازد.

کسانی که در دل آنان، بیماری نفاق و تردید است، به شک و تردید آنان افزوده می‌شود و آنان در حال کفر جان خواهند داد و به عذاب جاودان گرفتار خواهند شد.

چرا آنان متوجه نیستند که تو سالی یکی دوبار آنان را به بلا و سختی‌ها گرفتار می‌سازی، شاید به خود آیند و توبه کنند، اما آنان پشیمان نمی‌شوند و عبرت نمی‌گیرند.

در قرآن بارها درباره ویژگی‌های منافقان سخن گفتم و آنان را به توبه فرا

خواندی. گاهی وقتی آن منافقان حضور پیامبر بودند و تو سوره‌ای درباره آنان نازل می‌کردی و پیامبر آن سوره را برای مردم می‌خواند، آن منافقان به یکدیگر نگاه می‌کردند و به هم می‌گفتند: «آیا کسی شما را می‌بیند»، سپس مخفیانه از نزد پیامبر باز می‌گشتند. تو به آنان فرصت توبه دادی و زمینه هدایت را برای آنان فراهم کردی، اما آنان به اختیار خود راه گمراهی را برگزیدند، تو هیچ کس را مجبور به پذیرش حقیقت نمی‌کنی، برای همین تو دل‌های آنان را از رحمت خود برگرداندی، آنان نمی‌خواهند حق را درک کنند و از آن پیروی کنند.

توبه: آیه ۱۲۹ - ۱۲۸

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ
مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (۱۲۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا
فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ
الْعَظِيمِ (۱۲۹)

این سوره به پایان می‌رسد، اکنون می‌خواهی مطلبی درباره پیامبر خود بیان کنی: «ای مسلمانان! پیامبری را از خود شما برای هدایت شما فرستادم، از شما می‌خواهم از او پیروی کنید، او شما را دوست دارد، از رنج شما رنج می‌برد، اگر شما به عذاب گرفتار شوید، بر او سخت می‌آید، بسیار خواستار رستگاری و سعادت شماست و با مؤمنان مهربان و رئوف است.»

سخن آخر تو با پیامبر است: «ای محمد! اگر این مردم از ایمان آوردن روی برگردانند، غم منخور و بگو: خدا مرا بس است و جز او خدایی نیست، من بر او توکل می‌کنم، کار خود را به او واگذار می‌کنم، زیرا او بر هر چیز

تواناست، او پروردگار همه هستی است، پادشاهی جهان از آن اوست».

در این سوره بیش از همه بر محور «جهاد» سخن گفتم، جهاد زمینه‌ای برای شناخت بهتر مردمی است که ادعای ایمان می‌کنند، وقتی پیامبر از مردم خواست به جنگ تبوک بروند، همه آن‌ها امتحان شدند.

مؤمنان در این امتحان سربلند بیرون آمدند و رحمت و رضایت تو را از آن خود نمودند، اما منافقان در این آزمون مردود شدند، آنان که زمانی ادعا می‌کردند به تو ایمان آوردند، در این آزمون مردود شدند.

تقریباً در نیمی از آیات این سوره، سخن از «عملکرد منافقان» در برابر «جهاد» است. این فهرست عملکرد آنان است:

– بهانه‌تراشی برای شرکت نکردن در جهاد.

– سوگندهای دروغین برای شرکت نکردن در جهاد.

– مخالفت با پیامبر برای رفتن به جهاد.

– عدم کمک مادی به لشکر اسلام.

– مسخره کردن مؤمنانی که آماده جهاد بودند.

تو نتیجه این عملکرد آنان را بیان کردی و برایم گفتم که آنان را به عذاب خود گرفتار می‌سازی و بندگان مؤمن خود را به بهشت جادوان مرده دادی.

هدف تو در این سوره این بود که من با ویژگی‌های منافقان آشنا شوم، من فهمیدم که نفاق، بیماری بزرگی است و می‌تواند سعادت مرا به خطر اندازد.

در این سوره به من آموختی که منافقان به نام دین، مسجد ضرار را ساختند و قصد داشتند با آن به دین تو ضربه بزنند، این نشانه منافقان است.

من باید هشیار باشم، من منتظر امام‌زمان خویش هستم و روز و شب برای

ظهور او دعا می‌کنم، باید بدانم که وقتی مهدی علیه السلام ظهور کند گروهی قرآن را برای مردم می‌خوانند و آیات آن را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند تا مردم به جنگ مهدی علیه السلام بروند. (۷۹)

آنان منافقانی هستند که دم از دین و قرآن می‌زنند و برای تشویق مردم به جنگ با مهدی علیه السلام، آیه قرآن می‌خوانند. وقتی مهدی علیه السلام نزدیک کوفه می‌رسد، بیش از ده هزار فقیه راه را بر او می‌بندند و می‌گویند: «ما به تو هیچ نیازی نداریم! باید از همان راهی که آمده‌ای، برگردی و بروی.» (۸۰)

وقتی این مطالب را می‌خوانم می‌فهمم که چرا در این سوره این قدر برایم از منافقان گفتم. منافقان همیشه و در همه زمان‌ها هستند. بارخدا! از تو می‌خواهم به من توفیق دهی تا بتوانم راه درست را تشخیص بدهم... (۸۱)

سوره یونس

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکی» است و سوره شماره ۱۰ قرآن می‌باشد.
- ۲ - در آیه ۱۰۹ این سوره، ماجرای یونس علیه السلام ذکر شده است. یونس علیه السلام همان پیامبری بود که قبل از فرا رسیدن عذاب قومش، از شهر بیرون رفت ولی قوم او، توبه کردند و خدا توبه آنان را پذیرفت و یونس علیه السلام سوار کشتی شد و نهنگ او را بلعید ولی به امر خدا زنده ماند و بعداً به سوی قومش بازگشت.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: اشاره به نشانه‌های قدرت خدا، انسان‌شناسی، حقیقت زندگی دنیا، داستان پیامبرانی همچون نوح و موسی و یونس علیهم السلام.

یونس: آیه ۲ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّ تِلْكَ آيَاتُ
الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۱) أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ
أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ
الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ (۲)

در ابتدا، سه حرف «الف»، «لام» و «را» را ذکر می‌کنی، می‌خواهی بگویی که
من با همین حروف «الفا» با شما سخن می‌گویم، قرآن تو، معجزه‌ای است که
از همین الفا شکل گرفته است، قرآن کتابی است سراسر حکمت و پند و در
آن هیچ مطلب باطلی نیست.

تو محمد ﷺ را به پیامبری برگزیدی و قرآن را بر او نازل کردی و از او
خواستی تا با مردم سخن بگوید و آنان را از بُت‌پرستی نجات دهد و از عذاب
تو بترساند.

گروهی از بُت‌پرستان دوست داشتند تو فرشتگان را به عنوان پیامبر به زمین

بفرستی، آن‌ها تعجب کردند. آنان وقتی فهمیدند که تو محمد ﷺ را به پیامبری فرستاده‌ای، گفتند: «چرا خدا یکی از ما را به پیامبری نفرستاده است؟». حکمت تو در این بود که بندگان برگزیده خود را به پیامبری بفرستی و آنان را الگوی انسان‌ها قرار دادی.

آری، کسی که می‌خواهد الگوی انسان‌ها باشد باید از جنس خود آن‌ها باشد، یوسف ﷺ، پیامبر تو بود و وقتی زنی نامحرم او را به سوی خود فراخواند، تقوا پیشه کرد و برای همه انسان‌ها، الگوی عملی تقوا شد، اگر یوسف ﷺ، فرشته بود، غریزه شهوت نداشت و تقوای او، برای انسان‌ها، الگو نبود.

تو کسانی که به پیامبر ایمان آوردند را مژده «قدم صدق» می‌دهی، منظور تو از «قدم صدق» شفاعت پیامبر در روز قیامت است! روزی که همه از هم فرار می‌کنند و هیچ کس، دیگری را یاری نمی‌کند، تو به پیامبر اجازه می‌دهی تا مؤمنان را شفاعت کند و چه روز باشکوهی خواهد بود آن روز! روزی که پیامبر، مؤمنان را به سوی بهشت، رهنمون سازد. (۸۲)

در روز قیامت، پیروان پیامبر با شفاعت او به بهشت می‌روند. کسانی که در دنیا، پیامبر را دروغگو شمردند و او را جادوگر خواندند، در روز قیامت نتیجه رفتار خود را می‌بینند و در آتش جهنم گرفتار می‌شوند.

یونس: آیه ۳

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي
سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ

إِذْنِهِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳)

تو خدای یگانه‌ای، تو آفریننده این جهان هستی، آفرینش جهان را بر اساس برنامه‌ریزی انجام دادی، زمین و آسمان‌ها را در شش مرحله آفریدی، تو می‌توانستی که در یک چشم به هم زدن جهان را بیافرینی اما این چنین خواستی که جهان را در چند مرحله خلق کنی تا نشانه‌ای بهتر از قدرت تو باشد.

بعد از آن تو بر «عرش» قرار گرفتی، «عرش» به معنای «تخت» است. بعد از آن که جهان را آفریدی، بر تخت پادشاهی خود قرار گرفتی.

منظور از «تخت» تو در این آیه، علم و دانش توست. علم و دانش تو، همه زمین و آسمان‌ها را فرا گرفته است. هیچ چیز از علم تو پوشیده نیست.

وقتی پادشاه بر روی تخت خود می‌نشیند، در واقع او قدرت و احاطه خود را به کشور خود نشان می‌دهد. تخت پادشاه، نشانه قدرت او بر کشورش است. تو که خدای یگانه‌ای، از همه هستی خبر داری، آری! هیچ چیز بر تو پوشیده نیست. هر برگ درختی که از درختان می‌افتد تو از آن آگاهی داری، تو تختی نداری که بر روی آن بنشینی و به آفریده‌های خود فرمان بدهی، تو بالاتر از این هستی که بخواهی در مکانی و جایی قرارگیری.

پس معنای صحیح این قسمت آیه چنین است: «تو بعد از آفرینش زمین و آسمان‌ها، به تدبیر امور جهان پرداختی».

در روز قیامت، هیچ کس بی‌اجازه تو نمی‌تواند شفاعت بکند، تو خدای یگانه هستی و شایسته پرستش!

اگر انسان‌ها فکر کنند و پند بگیرند، فقط تو را می‌پرستند و از پرستش بت‌ها

دست برمی دارند.

یونس: آیه ۴

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا أَنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ
ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ
كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۴)

در روز قیامت، همه انسان‌ها برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می‌شوند، این وعده توست، تو در روز قیامت همه را زنده می‌کنی. وقتی من آغاز خلقت جهان را نگاه می‌کنم، می‌فهمم که می‌توانی بار دیگر همه را زنده کنی، تو جهان را از هیچ، آفریدی و قدرت دوباره ساختن آن را داری.

به کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، پاداش می‌دهی، این پاداش بر اساس عدل توست. همچنین کسانی که راه کفر را برگزیدند نتیجه اعمال خود را می‌بینند، آنان در جهنم گرفتار می‌شوند و شربتی از آب جوشان، نصیب آن‌ها می‌شود و عذابی دردناک در انتظارشان خواهد بود.

روز قیامت، عدالت تو را تکمیل می‌کند، اگر قیامت نباشد، چه فرقی بین خوب و بد است؟ بعضی در این دنیا، به همه ظلم می‌کنند و به حق دیگران تجاوز می‌کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می‌کنند و بعد از مدتی می‌میرند، آنها کی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

آنان که روز قیامت و معاد را انکار می‌کنند، می‌گویند انسان بعد از مرگ، نیست و نابود می‌شود و همه چیز برای او تمام می‌شود. چگونه ممکن است سرانجام انسان‌های خوب با سرانجام انسان‌های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تویی معنا می‌شود.

* * *

یونس: آیه ۵

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ
مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ
يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵)

اکنون از قدرت و توانایی خود برایم می‌گویید، تو خورشید را درخشان و ماه را تابان آفریدی، با حرکت زمین به دور خورشید، چهار فصل به وجود می‌آید و با حرکت ماه به دور زمین، دوازده ماه قمری پدید می‌آید. تو در مسیر حرکت ماه، مکان‌هایی قرار دادی تا هر شب در یک نقطه از آسمان باشد تا به این وسیله، حساب روز و ماه را بدانیم. این یک تقویم طبیعی برای بشر است. آفرینش خورشید و ماه بر اساس حق است، تو این‌گونه نشانه‌های قدرت خود را برای اهل علم و فهم، بیان می‌کنی.

* * *

یونس: آیه ۶

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ (۶)

کسانی که به تو ایمان آورده‌اند و با نور تقوا دلشان روشن شده است، در گردش شب و روز نشانه‌هایی از قدرت تو را می‌یابند، کره زمین به صورت منظم به دور خود می‌چرخد و از این چرخش، شب و روز پدید می‌آید تا هم آب و هوای زمین معتدل بماند و هم شب مایه آرامش بشر باشد و روز هم فرصتی برای کار و تلاش.

اهل تقوا در آفرینش آسمان‌ها و زمین فکر می‌کنند و می‌دانند که تو این

جهان را بیهوده، خلق نکردی، آفرینش این جهان از روی حکمت بوده است تا دلیلی برای قدرت و عظمت تو باشد.

یونس: آیه ۹ - ۷

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (۷) أُولَئِكَ
مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۸) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي
جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۹)

کسانی که به روز قیامت و پاداش و عذاب تو در آن روز ایمان ندارند، دنیا را برگزیده‌اند و به آن خشنودند و آن‌چنان به زندگی دنیا دلگرم شده‌اند که گویا برای همیشه در دنیا خواهند ماند.

آنان فقط به دنیا فکر می‌کنند و فقط برای آن تلاش می‌کنند و از قرآن تو غافل‌اند و سخنان تو را نمی‌شنوند.

روز قیامت که فرا برسد، جایگاه آنان، جهنم خواهد بود و در آنجا عذاب خواهند شد، آن عذاب دردناک، نتیجه کارهای خودشان است.

دوست دارم بدانم حال کسانی که به تو ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند، در روز قیامت چگونه خواهد بود، تو آنان را در پرتو ایمانشان به سوی بهشت هدایت می‌کنی، صحرای قیامت، تاریک است، وقتی مؤمن از قبر خود برمی‌خیزد، از پیشانی او، نوری می‌درخشد و او را به سوی بهشت رهنمون می‌کند، بهشتی که از زیر درختان قصرهای آن، نهرهای آب، جاری است.

در این دنیا هم تو مؤمن را در پرتو ایمانش، هدایت می‌کنی، او به تو و قرآن ایمان آورده است، تو به او کمک می‌کنی و او با نور ایمان، از وسوسه‌های شیطان، هوس‌ها و خودخواهی‌ها رهایی می‌یابد.

یونس: آیه ۱۰

دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ
وَأَخِرُ دَعَوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰)

مؤمنان را در بهشت جای می‌دهی و همه زیبایی‌ها و خوبی‌ها را به آنان عطا می‌کنی، آنان وقتی سرمست آن همه نعمت‌های تو می‌شوند، زبان به ثنای تو می‌گشایند و تو را تسبیح می‌کنند و می‌گویند:

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ!

خدایا! تو پاک و منزّه هستی!

دریایی از معنا در این جمله است، در واقع، اهل بهشت می‌خواهند با این جمله، چنین با تو نجوا کنند:

تو خدای یکتا هستی و هیچ همتایی نداری، ما هرگز تو را به چیزی تشبیه نمی‌کنیم، تو برتر و بالاتر از هر چیزی هستی که به ذهن ما می‌آید، تو یگانه‌ای.

زمان و مکان را آفریده‌ای و بالاتر از آن هستی که به زمان یا مکان وصف شوی.

همه ویژگی‌هایی که در آفریده‌ها می‌بینیم، برای تو عیب و نقص حساب می‌شود، تو به هیچ کس ظلم نمی‌کنی، جاهل نیستی، ناتوان نیستی، هرگز از بین نمی‌روی. تو را از تمام عیب‌ها و نقص‌ها دور می‌دانیم. (۸۳)

* * *

وقتی اهل بهشت یکدیگر را ملاقات می‌کنند، به یکدیگر «سلام» می‌کنند، آنان هیچگاه سخن یاوه و دروغ نمی‌گویند و به یکدیگر حسادت نمی‌ورزند، فقط از خوبی‌ها و زیبایی‌ها سخن می‌گویند.

می‌خواهم بدانم دعای دیگر اهل بهشت چیست؟ (۸۴)

این دعای دیگر آنان است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

خدایا! تو را حمد و ستایش می‌کنیم که تو پروردگار جهانیان هستی.

در این جمله، سخنان زیادی نهفته است: تو سرچشمه همه خوبی‌ها هستی، اگر ما هدایت شدیم و به بهشت تو آمدیم، به خاطر توفیق تو بوده است، اگر تو ما را هدایت نمی‌کردی، ما اینجا نبودیم.

هر کس که خوبی‌هایی دارد، آن خوبی‌ها از خودش نیست، بلکه تو این خوبی‌ها را به او داده‌ای.

ما مهربانی تو را هر لحظه احساس می‌کنیم، تو بودی که خطاهای ما را بخشیدی نعمت را بر ما تمام کردی، ما به تو پناه آوردیم، ما را پناه دادی.... تو را ستایش می‌کنم، تو سرچشمه همه خوبی‌ها هستی.

* * *

یونس: آیه ۱۱

وَلَوْ يُعِجِلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتَعَجَلَهُمْ بِالْحَيْرِ
لَفُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ
يَعْمَهُونَ (۱۱)

تو مرا خلق کردی و می‌دانی که من عجول هستم و می‌خواهم هر چه به نفع

من است، به سرعت آماده شود، آرزوهای زیادی دارم و خواستار آن هستم که هر چه زودتر به آرزوهایم برسم.

این عادت و خلق و خوی من است، وقتی من می بینم که کافران به راحتی در این دنیا زندگی می کنند، تعجب می کنم، آنان قرآن را تکذیب می کنند، سخن پیامبر تو را مسخره می کنند، اما تو عذابی بر آنان نازل نمی کنی. اینجاست که به فکر فرو می روم، با خود می گویم اگر راه کافران، باطل است، چرا عذاب بر آنان نازل نمی شود.

من انسان هستم و عجز و عاجز! خواستار عذاب سریع دشمنان هستم، اما تو خدا هستی و قانون خودت را داری، قانون تو، مهلت دادن به کافران است. اگر این قانون نبود هر کس کفر می ورزید، فوراً عذاب بر او نازل می شد پس همه بندگان از روی ترس و اجبار، ایمان می آوردند، این ایمان، ارزشی ندارد، زیرا ایمانی است که از روی اجبار و ترس است، ایمانی ارزش دارد که انسان با اختیار، آن را برگزیند.

قانون تو، قانون مهلت است، هر کس کفر بورزد، تو به او مهلت می دهی، او را به حال خود رها می کنی تا در سرکشی و طغیان خود، بیشتر سرگردان شود. اگر تو در عذاب کردن عجله می کردی، کافران نابود می شدند، اما تو چنین نخواستی.

تو می خواهی انسان با اختیار خودش راه تو را انتخاب کند. این راز خلقت انسان است، تو هرگز کاری نمی کنی که اختیار انسان از او گرفته شود، او در این دنیا، چند روزی زندگی می کند، تو راه خوب و بد را به او نشان می دهی، اوست که باید انتخاب کند. البته تو در کمین کافران هستی، مرگ به سراغ آنان می آید و آن وقت است که عذاب را با چشم خود می بینند، آتش جهنم در

انتظار آنان است.

یونس: آیه ۱۲

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ
قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّهِ مَسَّهُ كَذَلِكِ
زُيِّنَ لِلْمُؤْمِنِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲)

وقتی فقر، بیماری، نگرانی به انسان می‌رسد و او از همه جا و همه کس ناامید می‌شود، تو را می‌خواند، مشکلات او را بی‌قرار می‌کند، خوابیده، نشسته یا ایستاده تو را صدا می‌زند و از تو کمک می‌خواهد، با تمام وجود از تو یاری می‌طلبد، آنجاست که تو از او دستگیری می‌کنی و به او مهربانی می‌کنی. اما وقتی که مشکل او بر طرف شد، همه چیز را فراموش می‌کند، گویا که اصلاً تو را صدا نزده است، او لحظه‌هایی که از تو کمک می‌خواست را از یاد می‌برد، او به دنیای خود بازمی‌گردد و راه گناه را در پیش می‌گیرد، شیطان کارهای او را برایش زیبا جلوه می‌دهد.

یونس: آیه ۱۴ - ۱۳

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا
وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ
الْمُجْرِمِينَ (۱۳) ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ
كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۴)

روی این زمین، انسان‌های زیادی زندگی کرده‌اند، تو پیامبران را با نشانه‌های آشکار، برای هدایت آنان فرستادی، اما آن مردم، پیامبران را دروغگو

خواندند و راه کفر را پیمودند، آنان این گونه به خود ظلم کردند و سرمایه‌های وجودی خود را تباه کردند. وقتی تو دیدی که آنان قصد ندارند ایمان بیاورند، عذاب را بر آنان نازل کردی، تو به آنان فرصت زیادی دادی، اما دیگر امیدی به توبه آنان نبود.

تو این گونه مردمی که از روی دشمنی گناه انجام دادند را هلاک کردی، سپس انسان‌های دیگر را جانشین آنان روی زمین قرار دادی. آنان هم چند روزی در این دنیا زندگی می‌کنند و امتحان می‌شوند.

یونس: آیه ۱۸ - ۱۵

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا
يَرْجُونَ لِقَاءَنَا آتِ بِقرآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ
مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَيْعَ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي
عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵) قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ
بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۶) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ
افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ (۱۷)
وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ
شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي
الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۸)

در قرآن بُت‌ها را نکوهش کردی و مردم را از پرستش بُت‌ها نهی کردی. پیامبر سخنان تو را برای بُت‌پرستان می‌خواند: چرا بُت‌هایی را می‌پرستید که نه می‌توانند سودی به شما برسانند و نه ضرری؟ عدّه‌ای خیال می‌کنند اگر دست از بُت‌پرستی بردارند به خشم بُت‌ها گرفتار می‌شوند، اما بُت‌ها هرگز

نمی‌توانند به کسی ضرری برسانند. اُف بر شما و بر بُت‌هایی که می‌پرستید! (۸۵)

مردم کم‌کم به سخنان پیامبر توجه کردند و گروهی از آنان مسلمان شدند، بزرگان مکه منافع خود را در خطر دیدند، آنان دوست داشتند که آیین بُت‌پرستی باقی بماند، زیرا ریاست و ثروت آنان در گرو بُت‌پرستی مردم بود. گروهی از بزرگان مکه نزد پیامبر آمدند و به او گفتند:

— ای محمّد! تو می‌گویی فرستاده خدا هستی و برای رستگاری ما آمده‌ای، ما به یک شرط حاضریم به تو ایمان بیاوریم.

— چه شرطی؟

— در قرآن بارها از بُت‌پرستی نکوهش شده است، یا قرآن دیگری بیاور یا قسمت‌هایی از این قرآن که در مورد نکوهش بُت‌پرستی است، عوض کن! اکنون تو از محمّد ﷺ می‌خواهی تا این‌گونه به آنان پاسخ دهد:

من حقّ ندارم که قرآن را از پیش خود تغییر دهم، من فقط از آنچه خدا بر من وحی کرده است، پیروی می‌کنم، اگر سخن شما را بپذیرم و در قرآن تغییری بدهم، عذاب خدا در انتظار من است و من از عذاب او می‌ترسم. قرآن از طرف خداست، اگر او نمی‌خواست من این آیات را بخوانم، آن را بر من نازل نمی‌کرد، من پیامبر او هستم و آنچه را او بر قلب من نازل کرده است، برای شما می‌خوانم.

شما فکر می‌کنید که این سخنان را از پیش خود ساخته‌ام، پس لحظه‌ای فکر کنید، من چهل سال در میان شما بوده‌ام و در این مدّت، نه کتابی خوانده‌ام و نه چیزی نوشته‌ام. اکنون قرآنی را برای شما می‌خوانم که در آن علوم بسیار،

تاریخ پیامبران و سرگذشت امت‌های قبل را می‌یابید، چرا فکر نمی‌کنید؟ چگونه ممکن است این‌ها، سخن خود من باشد؟ چه کسی از شما ستمکارتر است؟ شما بُت‌ها را شریک خدا می‌دانید و می‌گویید که او به شما دستور داده است بُت‌ها را پرستید، شما این دروغ بزرگ را به خدا نسبت می‌دهید، شما قرآن را دروغ می‌شمارید. بدانید که گناه شما، بزرگ است و هرگز رستگار نمی‌شوید.

شما بُتی را می‌پرستید که نه می‌تواند سودی به شما برساند و نه ضرری را از شما دور کند. قدری فکر کنید بت، هیچ خاصیتی ندارد، نه می‌بیند و نه می‌شنود بلکه قطعه‌ای سنگ یا چوب است.

شما می‌گویید که بُت، شفیع و واسطه شما نزد خداست، خدا در آسمان و زمین از شفاعت این بت‌ها، خبری ندارد؟ هرگز بُت نمی‌تواند شفیع و واسطه خدای یکتا باشد، خدای من از آنچه شما برای او شریک قرار داده‌اید، بالاتر و والاتر است، او هیچ شریکی ندارد.

* * *

یونس: آیه ۱۹

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ

سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۹)

آدم علیه السلام را آفریدی و او را پیامبر خود قرار دادی، پس از مدتی، دو پسر به نام‌های هابیل و قابیل به او دادی، زمینه امتحان آنان را فراهم کردی و سپس هابیل را به عنوان جانشین پدر برگزیدی، اما آتش حسد در جان قابیل شعله‌ور شد و برادرش هابیل را به قتل رساند.

پسر دیگری به نام «شیث» به آدم علیه السلام دادی و شیث حجّت و جانشین پدر شد،

اما به او دستور دادی تا این امر را پنهان کند و هیچ کس را از آن مطلع نکند، زیرا اگر قایل متوجه این ماجرا می‌شد، شیث را هم به قتل می‌رساند. این گونه بود که حجّت تو مخفی بود، نسل آدم کم‌کم زیاد شدند، آنان همه در سرگردانی بودند، نور فطرت در وجودشان روشن بود، اما کسی نبود تا برایشان از تو سخن بگوید، آن روزها، روزهای حیرت‌بشر بود و همه در گمراهی بودند.

بعد از آن اراده کردی تا پیامبران خود را برای مردم بفرستی و آنان به صورت آشکارا مردم را به سوی تو دعوت کنند و از روز قیامت سخن بگویند، نوح علیه السلام را برای مردم فرستادی، او سال‌های سال برای هدایت مردم تلاش کرد، وقتی نوح علیه السلام دعوت خود را آشکار کرد، عده‌ای به او ایمان آوردند و عده‌ای هم مخالفت کردند، در جامعه بشری اختلاف پیش آمد و این ماجرا تکرار شد، برای هر ملّتی که پیامبری را مبعوث می‌کردی، عده‌ای به او ایمان می‌آوردند و گروهی هم با او دشمنی می‌کردند، پیام و سخن خود را برای مردم فرستادی، آنان همه حقّ و حقیقت را فهمیدند، اما عده‌ای از روی حسادت با پیامبران دشمنی کردند. (۸۶)

اگر قانون «مهلت» تو نبود، حتماً در میان این دو گروه داوری می‌کردی و دشمنان حقّ و حقیقت را به عذاب خود گرفتار می‌کردی و آنان را نابود می‌نمودی. تو همواره بر اساس قانون «مهلت» رفتار نموده‌ای و به کافران مهلت می‌دهی و آنان را به حال خود رها می‌کنی.

اگر تو در عذاب آنان عجله می‌کردی، همه کافران نابود می‌شدند و البته در آن صورت، ایمان آوردن انسان‌ها از روی اجبار بود، مردم برای نجات از عذاب تو، مؤمن می‌شدند، تو می‌خواهی انسان با اختیار خودش ایمان را

برگزینند. به همین علت است که به کافران مهلت می‌دهی.

یونس: آیه ۲۰

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا
الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (۲۰)

پیامبر بارها با بُت پرستان سخن گفت و آنان را به یکتاپرستی دعوت کرد و برای آنان قرآن خواند، در قرآن، تو از سرنوشت مردمی سخن گفتی که سرانجام به عذاب تو گرفتار شدند: قوم نوح علیهم السلام، گرفتار طوفان شدند، قوم عاد سخنان هود علیه السلام را نپذیرفتند و گرفتار تندبادهای سهمگین شدند و از بین رفتند. قوم ثمود هم پیامبری صالح علیه السلام را انکار کردند و شتر او را که معجزه‌ای آسمانی بود، کشتند و زلزله‌ای ویرانگر، شهر آنان را با خاک یکسان کرد و همه نابود شدند.

بُت پرستان مکه وقتی این مطالب را شنیدند، از روی لجابت به محمد صلی الله علیه و آله گفتند: ای محمد! چرا عذابی از آسمان بر ما نازل نمی‌شود تا نشانه‌ای بر حقانیت تو باشد؟ اگر راست می‌گویی از خدا بخواه عذاب ما را برساند. اکنون به پیامبر چنین می‌گویی: «ای محمد! به آنان بگو، این که چه زمانی بر شما عذاب نازل می‌شود، علم غیب است و فقط خدا علم غیب می‌داند، شما منتظر عذاب خدا باشید، من هم با شما منتظرم».

مشرکان نمی‌دانستند که تو برای اداره این جهان، قانون و برنامه داری، قانون «مهلت»، یکی از آنهاست، همین که کسی تقاضای عذاب کرد، عذاب را بر او نازل نمی‌کنی، تو به بندگان خود مهلت می‌دهی و هرگز در عذاب آنان عجله نمی‌کنی، فقط خودت می‌دانی که عذاب آنان کی خواهد بود و چگونه؟

این سوره، تقریباً یک سال قبل از هجرت پیامبر نازل شده است. وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، تعداد مسلمانان زیاد شد، در سال دوم هجری پیامبر به جنگ سپاه مکه رفت و جنگ «بدر» روی داد. در آن جنگ، سپاه مکه سه برابر مسلمانان بودند و تجهیزات جنگی زیادی همراه داشتند، تو به وعده خود عمل کردی مسلمانان را یاری کردی و بر کافران پیروز شدند.

در آن جنگ، هفتاد نفر از بزرگان مکه کشته شدند. آن هفتاد نفر همان بُت پرستان لجوجی بودند که تقاضای عذاب می کردند، تقریباً سه سال بعد از آن تقاضا، تو آنان را به دست مسلمانان عذاب نمودی. تو به بُت پرستان گفتی که منتظر عذاب بمانند، این انتظار بیش از سه سال طول نکشید!

یونس: آیه ۲۱

وَإِذَا أَدْفُنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِّنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّئُهُمْ إِذَا
لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا
تَمْكُرُونَ (۲۱)

مردم مکه را به خشکسالی و قحطی مبتلا کردی، تو می خواستی آن بُت پرستان به خود آیند، شاید دست از بُت پرستی بردارند. زندگی آنان با سختی همراه شد، چهارپایان آنان از بین رفتند، تو به آنان رحم کردی و باران رحمتت را نازل کردی، بعد از هفت سال، باران بارید. همه خوشحال شدند، اما به جای شکر تو، گفتند: «این باران به برکت بُت ها بوده است»، آنان پیامبر را اذیت نمودند و به او گفتند که ما دیگر دست از بُت پرستی بر نمی داریم. اکنون با پیامبر خود سخن می گویی:

ای محمد! وقتی آنان گرفتار سختی و بلا می شوند، من رحمت خود را بر آنان نازل می کنم، اما آنان در مقابل نشانه های قدرت من، نیرنگ می کنند و می گویند: «پس از خشکسالی، این بُت ها بودند که برای ما باران آوردند». به آنان چنین بگو: ای بُت پرستان! شما نیرنگ می کنید و می خواهید آیین بُت پرستی را این گونه تقویت کنید، تدبیر خدای من، بسیار شدید و سریع تر از مکر شماست، بدانید که فرشتگان، نیرنگ شما را می نویسند و در روز قیامت آن را نشان شما می دهند. در آن روز نتیجه نیرنگ خود را می بینید و به عذابی سخت گرفتار می شوید و هیچ یار و یآوری نخواهید داشت.

یونس: آیه ۲۳ - ۲۲

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا
كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ
عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا
اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن لَّئِن أَنجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ
الشَّاكِرِينَ (۲۲) فَلَمَّا أَنجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ
يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَيْتُمْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا
مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۳)

انسان وقتی در شرایط خطرناک قرار می گیرد و از همه جا ناامید می شود، به تو پناه می برد و تو به او رحم می کنی، اما وقتی خطر برطرف شد، او تو را فراموش می کند و دوباره راه گناه را ادامه می دهد.

در اینجا حکایت کسانی را بازگو می کنی که سوار بر کشتی می شوند، وقتی کشتی آنان با وزیدن بادهای موافق به آرامی حرکت می کند، خوشحالی

می‌کنند، ناگهان طوفانی از راه می‌رسد و موج‌های دریا از هر طرف به آنان هجوم می‌آورد، آن‌ها دل از دنیا می‌کنند و مرگ را در مقابل چشم خود می‌بینند.

آن وقت است که به یاد تو می‌افتند و تو را خالصانه صدا می‌زنند، همه خدایان دروغین خود را از یاد می‌برند و فقط تو را می‌خوانند و چنین می‌گویند: «بارخدایا! اگر ما را نجات بدهی، بنده شکرگزار تو می‌شویم و از گناه دست می‌کشیم».

تو نور فطرت را در وجود همه قرار داده‌ای، در آن شرایط سخت، حجاب‌ها کنار می‌رود و آنان تو را با همه وجود می‌خوانند، اما وقتی تو آنان را نجات می‌دهی، آنان دوباره در زمین ظلم می‌کنند و همان راه گذشته خود را ادامه می‌دهند، ولی آنان نمی‌دانند که به خود ظلم می‌کنند، آیا دنیا ارزش آن را دارد که به خاطرش، این گونه به خود ستم کنند؟ دنیا و هر چه در دنیا است، از بین می‌رود، مرگ به سراغ همه انسان‌ها می‌آید، روز قیامت حق است و در آن روز، همه برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند و آنان را به سزای کردارشان می‌رسانی.

یونس: آیه ۲۴

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ
فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ
الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا
أَمْرٌ نَاقِلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ
نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۴)

می‌دانی که انسان‌ها دلباخته دنیا می‌شوند و برای رسیدن به لذت‌های زودگذر دنیا چقدر تلاش می‌کنند، این دنیا، بُتِ انسان‌ها می‌شود و برای رسیدن به آن تو را فراموش می‌کنند و راه گناه را در پیش می‌گیرند. در اینجا می‌خواهی حقیقت دنیا را برای همه بگویی، دنیا همانند آب و گیاهان زیبایی است که چشم‌ها را خیره می‌کنند، اما به زودی نابود می‌شوند و هیچ چیز از آن نمی‌ماند.

این سخن توست: همانا زندگی دنیا مانند بارانی است که از آسمان فرو می‌فرستم، این باران سبب سبزی و خرّمی زمین می‌گردد، زمین پر از گیاهان سرسبز می‌شود، شما تصوّر می‌کنید که می‌توانید از آن گیاهان برای همیشه، بهره بگیرید، ناگهان فرمان می‌دهم و صاعقه و طوفان فرا می‌رسد و همه گیاهان نابود می‌شوند به طوری که گویا هیچگاه آنجا سرسبز و خرّم نبوده است، حقیقت دنیا نیز این چنین است، من این‌گونه آیات خود را برای کسانی که اهل تعقل هستند، بیان می‌کنم.

یونس: آیه ۲۵

وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلٰى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ اِلٰى

صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ (۲۵)

زندگی دنیا هر چه باشد، پایدار نیست، هر کس دل به دنیا ببندد، خود را اسیر اضطراب و ناآرامی کرده است، شیفته دنیا، روی آرامش را نمی‌بیند، برای همین تو بندگان خود را به بهشت که منزل امن و آرامش است، دعوت می‌کنی. در بهشت از دلهره‌های زندگی دنیا خبری نیست، آرامش در آنجاست، نه ظلمی، نه ستمی. هیچ کس به دیگری حسد نمی‌ورزد، همه

یکدیگر را دوست دارند و در سایهٔ لطف تو، زندگی واقعی را تجربه می‌کنند.

تو همه را به بهشت فرا می‌خوانی، از همه می‌خواهی به گونه‌ای زندگی کنند که نتیجهٔ آن، بهشت باشد، تو هر کس را بخواهی به «راه راست» هدایت می‌کنی.

این سخن توست: «هر کس را بخواهم به راه مستقیم، هدایت می‌کنم».

منظور تو از این جمله چیست؟

تو اراده کرده‌ای که من با ایمان باشم، پس من مجبور بوده‌ام ایمان بیاورم! وقتی تو چیزی را اراده کنی، حتماً واقع می‌شود، از طرف دیگر کسی که کافر است، گناهی ندارد، تو نباید او را در روز قیامت عذاب کنی، چون تو نخواسته‌ای که او ایمان بیاورد، تو بودی که او را در گروه اهل ایمان قرار ندادی، تو او را هدایت نکردی، او چه تقصیری دارد!؟

معلوم می‌شود که باید دربارهٔ این آیه، تحقیق کنم، مدتی مطالعه می‌کنم، می‌فهمم که تو در این آیه دربارهٔ «هدایت مرحلهٔ دوم» سخن می‌گویی.

شش سال داشتم، من به مدرسه رفتم، مثل همهٔ بچه‌ها. همه می‌توانستند به مدرسه بروند، به مدرسه رفتم و سال‌ها درس خواندم، سپس توانستم در کنکور شرکت کنم و به دانشگاه بروم. اگر کسی به مدرسه نرود و درس نخواند، نمی‌تواند به دانشگاه برود. این قانون دانشگاه است. شرط ورود به دانشگاه، داشتن دیپلم است.

تو برای همه زمینهٔ هدایت را آماده کردی، راه خوب و بد را نشان آن‌ها دادی، این هدایت مرحلهٔ اول است.

عده‌ای این هدایت را پذیرفتند و ایمان آوردند و به سخنان پیامبر تو گوش

فرا دادند، تو اراده کرده‌ای که به این افراد امتیاز ویژه‌ای بدهی و مسیر کمال را به آنان نشان بدهی، این هدایت مرحله دوم است.

آنان مانند کسانی هستند که به مدرسه رفته‌اند و درس خوانده‌اند پس اکنون می‌توانند به دانشگاه بروند و به جایگاه‌های بالاتر اجتماعی دست پیدا کنند.

عده‌ای هم به اختیار خود سخن قرآن را نپذیرفتند، آنان هدایت مرحله اول را نپذیرفتند، به همین خاطر، تو آنان را از هدایت مرحله دوم محروم می‌کنی! مانند کسی که به اختیار خود به مدرسه نرفت، پس نمی‌تواند به دانشگاه برود.

تو چنین خواسته‌ای: فقط کسانی را از هدایت مرحله دوم بهره‌مند می‌کنی که مرحله ابتدایی هدایت را پشت سر گذاشته باشند.

* * *

سخن تو این بود: «هر کس را بخواهم به راه مستقیم، هدایت می‌کنم».

می‌دانم که راه مستقیم، همان راه اهل بیت علیهم‌السلام است، هر کس که به پیامبر و قرآن ایمان واقعی بیاورد، تو او را به راه مستقیم رهنمون می‌شوی، راه مستقیم، راه علی علیه‌السلام و امامان معصوم علیهم‌السلام است. (۸۷)

امروز مهدی علیه‌السلام امام زمان من است، او نور تو در آسمان‌ها و زمین است، او مایه هدایت همه است، رهبری است که همه را به سوی تو راهنمایی می‌کند، اگر هدایت او نباشد، هیچ کس نمی‌تواند به سعادت و رستگاری برسد.

* * *

یونس: آیه ۲۷ - ۲۶

لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ
وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۶)
وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنْ

اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا
أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷)

تو همه را به سوی بهشت فرامی‌خوانی، کسانی را که به تو ایمان آوردند و از قرآن و پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام پیروی کردند، پاداش می‌دهی، تو به آنان پاداش و بلکه زیاده‌تر از پاداش می‌دهی، تو از فضل و رحمت آنان را بهره‌مند می‌سازی، آنان در دنیا از نعمت‌های تو استفاده می‌کنند و از دنیا برای آخرت توشه می‌گیرند، روز قیامت، روز عزت و بزرگی آنان است، در آن روز، آنان هیچ ذلتی نمی‌بینند و ترس و وحشتی ندارند. آنان برای همیشه در بهشت خواهند بود. (۸۸)

اما کسانی که راه کفر و گناه را برگزیدند، در روز قیامت، به همان میزان گناهی که انجام داده‌اند، مجازات می‌شوند، روز قیامت، روز خواری و ذلت آنان است و هیچ کس نمی‌تواند آنان را از عذاب رهایی دهد. در آن روز، چهره‌های آنان سیاه می‌شود، گویا تاریکی شب تار، آن چهره‌ها را پوشانده است، آنان اهل جهنم هستند و برای همیشه در آن خواهند بود.

یونس: آیه ۳۰ - ۲۸

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا
مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَرَيْلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا
تَعْبُدُونَ (۲۸) فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ
لَغَافِلِينَ (۲۹) هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ
مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۳۰)

روز قیامت همه برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، آن روز تو به بُت پرستان چنین می گویی: «شما و بُت هایتان در جای خود بایستید». سپس میان بُت پرستان و بُت ها جدایی می اندازی، تو با قدرت خود به بُت ها این فرصت را می دهی تا سخن بگویند. بُت ها به بُت پرستان می گویند: «شما ما را نمی پرستیدید، شما هوس خود را می پرستیدید! ما کجا شما را به پرستش خود دعوت می کردیم؟ خدا، میان ما و شما گواه است که ما از این که شما ما را می پرستیدید، بی خبر بودیم، ما موجودات جامدی بودیم».

آن وقت است که بُت پرستان به پوچی کار خود پی می برند، در روز قیامت، همه انسان ها، نتیجه اعمال خویش را می یابند، آن روز معلوم می شود که فقط تو شایسته پرستش هستی و تو خدای یگانه ای!

کسانی که بُت ها را پرستش کرده اند، به عذاب گرفتار می شوند و بندگان خوب تو به بهشت می روند، بُت ها در آن روز نابود می شوند و آن وقت است که بُت پرستان ناامید می شود، آنان فکر می کردند که بُت ها می توانند به آنان نفعی برسانند و از خطرها نجاتشان بدهند، اما وقتی می بینند که این بُت ها، نابود می شوند، امیدشان از دست می رود.

آنان در دنیا با چه شور و عشقی، این بُت ها را می پرستیدند، آن وقت که بت های آنان نابود می شوند، می فهمند که چقدر ضرر کرده اند، آنان سرمایه وجودی خویش را در پای بُت ها ریختند و اکنون آن بُت ها، هیچ شده اند. کاش آنان تو را می پرستیدند که هرگز نابود نمی شوی، تو پایان نداری، تو یگانه و بی نیازی!، تو همواره بوده ای و برای همیشه خواهی بود.^(۸۹)

چگونه ممکن است که بُت های بی جان در روز قیامت سخن بگویند؟ آیا

قطعه‌ای که از چوب یا سنگ تراشیده شده است، می‌تواند سخن بگوید؟ روز قیامت، روز شگفتی‌ها است، در آن روز اعضای بدن انسان هم سخن می‌گویند و بر اعمال و رفتار انسان شهادت می‌دهند. گناهکاران به اعضای بدن خود می‌گویند: «چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ آن‌ها پاسخ می‌دهند: «خدایی که تمام موجودات را گویا می‌سازد، ما را نیز گویا کرد.» (۹۰) آری، تو بر هر کاری توانا هستی، در آن روز، اراده می‌کنی و به بُت‌ها و... قدرت سخن گفتن می‌دهی.

یونس: آیه ۳۳ - ۳۱

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ
يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ
مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۳۱)
فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى
تُضْرَفُونَ (۳۲) كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا
يُؤْمِنُونَ (۳۳)

انسان‌ها را به فکر کردن فرا می‌خوانی، تو دوست داری کسانی که غیر تو را می‌پرستند، از گمراهی نجات پیدا کنند، پرستش بُت‌های بی‌جان، کاری بیهوده است. تو خدایی هستی که از آسمان و زمین، روزی بندگان خود را می‌رسانی، باران را از آسمان نازل می‌کنی و از زمین، گیاهان را سبز می‌کنی، تو به انسان گوش شنوا و چشم بینا داده‌ای. به فرمان تو، جهان آفرینش به نظم آمده است، تو دانه و هسته را می‌شکافی و از آن جوانه سبز بیرون می‌آوری تا گیاهی سرسبز شود. تو زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می‌آوری، فقط

تو شایسته پرستش هستی.

تو انسان را از نطفه‌ای به وجود می‌آوری و سپس دوباره از این انسان، نطفه می‌آفرینی تا نسل انسان، ادامه پیدا کند، تو آفریدگار این جهان هستی و قدرت تو، بی‌پایان است، چرا انسان‌ها رو به گناه و بُت‌پرستی می‌آورند، چرا پرستش تو را رها می‌کنند؟ تو خدای حقیقی می‌باشی، معلوم است بعد از حق، چیزی جز گمراهی نمی‌تواند باشد، اگر کسی یکتاپرستی را رها کند، فقط به گمراهی می‌رسد، چرا انسان‌ها از پذیرش حق، روی برمی‌گردانند؟ تو راه خوب و بد را نشان می‌دهی، زمینه هدایت را برای همه فراهم می‌کنی و به انسان اختیار می‌دهی تا خودش، راهش را انتخاب کند، وقتی کسی حق را شناخت و از آن پیروی نکرد، به خود ظلم کرده است.

این قانون توست: کسی که آگاهانه از حق روبرگرداند، تو دیگر به او توفیق ایمان نمی‌دهی و او را به حال خود رها می‌کنی.

آری، اگر من حق را بشناسم و باز هم به بیراهه بروم، به خودم ظلم کرده‌ام، زیرا سرمایه وجودی خود را در راه باطل صرف کرده‌ام و از راه کمال دور شده‌ام، من زمینه هدایت خود را از بین می‌برم، تو آن وقت مرا به حال خود رها می‌کنی و من در گمراهی خود غوطه‌ور می‌شوم، این نتیجه کردار و رفتار خود من است.

یونس: آیه ۳۶ - ۳۴

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ
 قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنْتَ تُؤَفِّكُونَ (۳۴) قُلْ هَلْ مِنْ

شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قَلِيلٌ اللَّهُ يَهْدِي لِحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى
 الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ
 تَحْكُمُونَ (۳۵) وَمَا يُتَّبَعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ
 شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ (۳۶)

ای محمد! به بت پرستان بگو: آیا بت‌هایی که شما می‌پرستید، می‌توانند جهان هستی را بیافرینند و پس از نابودی، آن را دوباره بازگردانند؟ بدانید من شما را به پرستش خدایی دعوت می‌کنم که جهان هستی را آفرید، او همه انسان‌ها را خلق نمود و همه آن‌ها را می‌میراند و در روز قیامت همه را زنده می‌کند.

قدری فکر کنید، شما به خوبی می‌دانید که بت‌ها هرگز بر چنین کاری توانا نیستند، پس چرا از حق روی‌گردان می‌شوید؟

تو می‌دانی که مردم در هر زمانی، نیاز به کسانی دارند که آنان را هدایت کنند، بت پرستان در آن زمان، رهبری کسانی را پذیرفته بودند که انسان‌ها را به پرستش بت‌ها فرا می‌خواندند. تو می‌خواهی سخنی بگویی که برای همه زمان‌ها باشد.

از مردم می‌خواهی تا بین دو گروه مقایسه کنند و خودشان نتیجه بگیرند که کدام یک برای رهبری، شایستگی بیشتری دارند:

گروه اول: کسانی که به حق و حقیقت هدایت می‌کنند.

گروه دوم: کسانی که خودشان هم نیاز به هدایت دارند و اگر کسی آنان را

راهنمایی نکند، گمراه می‌شوند.

به راستی مردم، رهبری کدام یک را می‌پذیرند؟ بیشتر آنان از گمان و پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنند، آن‌ها نمی‌دانند که گمان، انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند، تو از همه رفتار انسان‌ها باخبر هستی.

آیا کار عاقلانه‌ای است که من رهبری کسی را بپذیرم که خودش نیاز به هدایت دارد؟

تو پیامبر را برای هدایت ما فرستادی، بعد از پیامبر هم، دوازده امام را به عنوان رهبران جامعه معرفی کردی و به علی علیه السلام و یازده امام پس از او، مقام «امامت» عطا کردی. امام، انسان کاملی است که اسوه همه ارزش‌ها است و هر کس که بخواهد به سعادت و رستگاری برسد باید از او پیروی کند، امام همچون خورشیدی است که با نور خود مایه هدایت همگان می‌شود. (۹۱)

از اول این سوره تا اینجا، از توحید و معاد و بهشت و جهنم برایم سخن گفتی و از نبوت هم سخن گفتی. می‌دانم که تو محمد صلی الله علیه و آله را برای هدایت ما فرستادی و این قرآن هم، معجزه اوست. در اینجا از «امامت» سخن می‌گویی تا من بدانم امامت، عهدی آسمانی است.

آری، تو برای هدایت جامعه، بهترین بندگان خود را به عنوان «امام» برگزیدی و آنان را از هر گناه و خطایی دور کردی، به آنان مقام «عصمت» را عنایت کردی و از همه خواستی تا از آنان پیروی کنند. مردم باید خودشان

داوری کنند، آیا پیروی از علی علیه السلام بهتر است یا پیروی از کسی که بارها گفت: «اگر علی نبود، من هلاک شده بودم».

عُمَر، کسی بود که پس از ابوبکر، جانشین او شد و به عنوان «خلیفه دوم»، رهبری جامعه را به عهده گرفت، او بارها نیازمند راهنمایی علی علیه السلام شد. این ماجرا شنیدنی است: مردم در میدان شهر جمع بودند، عمر دستور داده بود تا زنی را سنگسار کنند. آن زن گناه زنا انجام داده بود و باید به سزای عملش می رسید.

خبر به علی علیه السلام رسید، او نزد عُمَر آمد و به او گفت:

— ای عُمَر! تو دستور داده‌ای که این زن را سنگسار کنند؟

— آری! من این دستور را دادم تا دیگر کسی جرأت نکند کار خلاف انجام بدهد.

— ای عُمَر! این زن، دیوانه است، عقل ندارد، مگر نمی دانی که خداوند از دیوانه تکلیف را برداشته است؟ او چون عقل ندارد به زشتی زنا آگاه نبوده است. تو نباید او را سنگسار کنی.

— «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ!» ای علی! اگر تو نبودی، من هلاک می شدم.
سپس عُمَر فرمان داد تا آن زن را آزاد کنند. (۹۲)

کاش مردم آن زمان، به عهد و پیمانی که با پیامبر در غدیر بسته بودند، وفادار می ماندند، کاش با علی علیه السلام مخالفت نمی کردند، کاش دیگری را به عنوان «رهبر» خود انتخاب نمی کردند، هیچ مصیبتی برای اسلام، بدتر از این نبود که

علی علیه السلام را با آن همه علم و توانایی، خانه‌نشین کردند و دیگران را به رهبری برگزیدند.

برایم گفתי که بیشتر انسان‌ها از گمان و پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنند. وقتی پیامبر از دنیا رفت، مردم با ابوبکر بیعت کردند و او را خلیفه خود نمودند، جای تعجب دارد، چه شد که آنان از پندارهای بی‌اساس پیروی کردند؟ روزی که آنان دور هم جمع شدند تا خلیفه را تعیین کنند، سخن آنان این بود: «ای مردم، بیایید با کسی که از همه ما پیرتر است بیعت کنیم». آیا سنّ زیاد، می‌تواند ملاک انتخاب خلیفه باشد؟ چرا آنان به دنبال سنّت‌های غلط روزگار جاهلیّت رفتند؟

وقتی علی علیه السلام با آنان از حقّ خود سخن گفت، مردم به او گفتند: «می‌دانیم که تو از همه ما به پیامبر نزدیک‌تر بودی، اما تو هنوز جوان هستی! نگاه کن، ابوبکر پیرمرد و ریش سفید ماست و امروز شایستگی خلافت را دارد، تو امروز با او بیعت کن، وقتی که پیر شدی نوبت تو هم می‌رسد، آن روز، هیچ کس با خلافت تو مخالفت نخواهد کرد». (۹۳)

علی علیه السلام آن روز، حدود سی سال داشت، مردم می‌دانستند که علی علیه السلام همه خوبی‌ها و کمال‌ها را دارد، اما هیچ چیز برای آن مردم، مانند یک مشت ریش سفید نمی‌شد، گویا ارزش ریش سفید از همه خوبی‌ها بیشتر بود. با رحلت پیامبر، بار دیگر رسم و رسوم روزگار جاهلیّت زنده شد و مردم از پندارهای بی‌اساس پیروی کردند و رهبری جامعه را از مسیر اصلی آن، منحرف کردند.

یونس: آیه ۳۷

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ
تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَأَ رَبِّ فِيهِ مِنْ رَبِّ
الْعَالَمِينَ (۳۷)

تو محمد ﷺ را برای هدایت مردم فرستادی و به او قرآن را نازل نمودی، اما آنان محمد ﷺ را دروغگو خواندند و گفتند که قرآنی که او آورده است از طرف تو نیست.

این چه سخن باطلی بود که آنان گفتند! قرآن، سخن توست، کتابی است که کتب آسمانی قبلی را تأیید می‌کند، پیش از این، تورات را بر موسی ﷺ و انجیل را بر عیسی ﷺ نازل کردی که پیام همه این کتاب‌ها یک چیز است، بین آنها اختلافی نیست.

قرآن، پیام‌های آن کتاب‌ها را شرح می‌دهد، شکی نیست که این قرآن از طرف توست که خدای جهانیان هستی.

* * *

یونس: آیه ۳۸

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ
اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸)

این سخن توست: «اگر در این قرآن شک دارید و فکر می‌کنید کتاب من نیست، پس یک سوره مانند سوره‌های قرآن بیاورید و در این امر می‌توانید دیگران را هم به کمک بگیرید».

اگر کسی بتواند یک سوره مانند قرآن بیاورد، معلوم می‌شود که محمد ﷺ دروغگوست.

سال‌های سال از این سخن تو می‌گذرد، دشمنان اسلام برای نابودی اسلام چه کارها کرده‌اند!

ابوسفیان، رئیس کافران مکه، سه بار به جنگ پیامبر آمد، او هزینه‌های زیادی برای این جنگ‌ها خرج نمود، بهترین سربازانش در این جنگ‌ها کشته شدند، به راستی اگر او می‌توانست یک سوره مانند قرآن بیاورد، آیا لازم بود این همه برای جنگ هزینه کند؟

اکنون بیش از ۱۴۰۰ سال از ظهور اسلام می‌گذرد، دشمنان زیادی برای نابودی اسلام تلاش نموده‌اند، چرا آنان به جای این همه زحمت، یک سوره کوچک مانند قرآن نمی‌آورند؟

قرآن، معجزه توست، چه کسی می‌تواند مانند آن را بیاورد؟

* * *

یونس: آیه ۴۰ - ۳۹

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ
تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

الظَّالِمِينَ (۳۹) وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ
أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ (۴۰)

ای محمد! آنان قرآنی را که به آن علم ندارند، دروغ می‌شمارند، آنان از روی تعصب و دشمنی با تو، قرآن را انکار کردند. آنان قرآن را تکذیب کردند زیرا قرآن از قیامتی سخن می‌گفت که هنوز زمان آن فرا نرسیده است، گویا منتظرند که قیامت برپا شود، آن وقت ایمان بیاورند!

روز قیامت، روز کشف حقیقت‌ها است، آن روز می‌فهمند که قرآن از چه سخن می‌گفت، آنچه را که قرآن درباره قیامت و حسابرسی و عذاب و... گفته است با چشم خود می‌بینند.

آنان به تو گفتند که قرآن تو، وعده عذاب به ما داده است، اما عذابی بر ما نازل نشده است، آن‌ها نمی‌دانستند که زمان عذاب آنان فرا نرسیده است. من به بندگان خود فرصت می‌دهم، هرگز عذاب را بدون مهلت دادن، نازل نمی‌کنم!

قبل از این، افراد زیادی بودند که پیامبران مرا دروغگو شمردند و من به آنان مهلت دادم و سرانجام به عذاب من گرفتار شدند، آنان به خود ظلم کردند و سرانجام آنان، عذاب دنیا و آتش جهنم بود.

ای محمد! هرگز انتظار نداشته باش همه مردم، ایمان بیاورند، من انسان را با اختیار آفریدم، مهم این نیست که همه ایمان بیاورند، مهم این است که پیام من به همه برسد، تو برای آنان قرآن را بخوان، راه هدایت را نشان آنان بده، من خود می‌دانم چه کسانی ایمان نمی‌آورند و راه تباهی را در پیش می‌گیرند و آنان را به سزای اعمالشان می‌رسانم!

* * *

یونس: آیه ۴۴ - ۴۱

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۴۱) وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصَّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَّا يَعْقِلُونَ (۴۲) وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَّا يُبْصِرُونَ (۴۳) إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۴)

ای محمد! اگر تو را دروغگو خواندند به آنان بگو: «عمل من برای خودم، عمل شما هم برای خودتان، هر کسی نتیجه عمل خود را می بیند، من یکتاپرست هستم و شما از یکتاپرستی بیزارید همانگونه که من از بت پرستی شما بیزارم!

ای محمد! تو وظیفه خودت را انجام بده، قرآن مرا برای آنان بخوان، اما بدان که برای اینکه کسی هدایت شود، باید آمادگی قلبی داشته باشد، او باید گوشی شنوا و چشمی بینا و فکری روشن داشته باشد.

بعضی ها سخن تو را می شنوند، تو را می بینند اما از این دیدن و شنیدن، بهره ای نمی برند، آنان تصمیم گرفته اند به تو ایمان نیاورند، آنان کسانی هستند که قدرت درک خود را از دست داده اند، اسیر دنیا و هوس های زودگذر آن شده اند، گویا کر و لال اند و در تاریکی جهل و نادانی گرفتار شده اند.

ای محمد! من به هیچ کس ظلم و ستم نمی کنم، این مردم هستند که به خودشان ظلم می کنند، من زمینه هدایت را برای همه آماده می کنم، راه خوب

و بد را نشان می‌دهم، گروهی به اختیار خود از پذیرش حق سر باز می‌زنند و تو را دروغگو می‌دانند و قرآن را انکار می‌کنند، آنان راه شیطان را برگزیدند، من آنان را به حال خود رها می‌کنم، من هیچ کس را مجبور به ایمان نمی‌کنم، آنان راه خود را انتخاب می‌کنند و سرمایه‌های وجودی خویش را تباه می‌نمایند و به خود ظلم می‌کنند.

یونس: آیه ۴۵

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ
يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا
مُهْتَدِينَ (۴۵)

روز قیامت انسان‌ها را زنده می‌کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می‌شوند، در آن روز همه می‌فهمند که زندگی دنیا چقدر کوتاه بوده و چقدر زود گذشته است! گویا جز ساعتی از یک روز در دنیا درنگ نکرده‌اند! در صحرای قیامت، کافران یکدیگر را می‌شناسند، دوستان و رفقای خود را به یاد می‌آورند، اما همه از یکدیگر دوری می‌کنند، هر کس به فکر این است که چگونه خود را از عذاب رهایی دهد. آری، کسانی که روز قیامت را انکار کردند، زیان کردند، آنان به بهشت رهنمون نخواهند شد، عذاب سختی در انتظارشان است.

یونس: آیه ۴۶

وَإِنَّمَا نُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعْدُهُمْ أَوْ نتَوَفَّيْتِكَ فَإِنَّا
مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ (۴۶)

در قرآن به کافران وعده دادی که اگر به انکار و کفر خود ادامه دهند، عذاب آنان فرا خواهد رسید، کافران وقتی این مطلب را شنیدند با خود گفتند: «محمد، دیر یا زود، از دنیا می رود، با مرگ او، این وعده ها هم بی اثر می شود». اکنون با پیامبر چنین سخن می گویی: «ای محمد! بر این سخنان شکیبایی کن که وعده من حق است، ای محمد! فرقی نمی کند تو زنده باشی یا نه، بخشی از عذاب هایی که به کافران وعده دادم به زودی فرا می رسد. من آنان را به سزای اعمالشان می رسانم، در روز قیامت، آن ها برای حسابرسی نزد من می آیند، من از همه کارهای آنان خبر دارم».

این آیه، تقریباً یک سال قبل از هجرت پیامبر نازل شد، سه سال بعد، در جنگ «بدر» تو پیامبر را یاری کردی، در آن روز گروهی از این کافران کشته شدند و به سزای عملشان رسیدند، این قسمتی از عذابی بود که به آنان وعده داده بودی، بقیه آنان را در قیامت، عذاب خواهی کرد، در آن روز، هیچ کس نمی تواند از عذاب تو رهایی یابد.

یونس: آیه ۴۷

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ
بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۴۷)

در این آیه از «نبوت» سخن می گویی، تو برای همه امت ها، پیامبری فرستادی تا راه حق را به آنان نشان بدهد و حجت را بر آنان تمام کند، تو هیچ کس را مجبور به ایمان نکردی، پیامبران فقط وظیفه داشتند که زمینه هدایت را برای مردم فراهم کنند، اما انتخاب با خود آنان بود، عده ای ایمان آوردند و عده ای هم کافر شدند. تو میان آنان به عدل داوری می کنی و به هیچ کس ظلم

نمی‌کنی، کسانی که به پیامبران ایمان آوردند، نتیجه ایمان خود را می‌بینند و کافران هم نتیجه کفر خود را.

یونس: آیه ۵۲ - ۴۸

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۸) قُلْ لَأْمَلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۴۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَادَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (۵۰) أَتُمْ إِذَا مَا وَقَعَ أَمْنْتُمْ بِهِ الْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۵۱) ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْرُونَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۵۲)

محمد ﷺ بارها با بُت پرستان سخن گفت، او برای آنان دلسوزی می‌نمود و دوست داشت آنان از عذاب قیامت نجات پیدا کنند و راه سعادت و رستگاری را در پیش گیرند.

گروهی از بُت پرستان به محمد ﷺ چنین گفتند: «این عذابی که از آن سخن می‌گویی، کی فرا می‌رسد؟ اگر راست می‌گویی و تو پیامبر خدا هستی، چرا نفرین نمی‌کنی تا عذاب بر ما نازل شود و ما نابود شویم؟».

از محمد ﷺ می‌خواهی تا به آنان چنین پاسخ دهد:

اعلام زمان عذاب از اختیارات من نیست، زیرا من اختیار زیان و سود خود را ندارم مگر آنچه را که خدا بخواهد. وقتی من نمی‌توانم به خود نفع یا ضرری برسانم، چگونه می‌توانم عذاب شما را برسانم؟ من فقط پیامبر هستم، وظیفه‌ام این است که پیام خدا را برای شما بازگو کنم،

خدا به شما وعده عذاب داده است، ولی زمان آن را مشخص نکرده است، تنها این مطلب مشخص شده است: «برای نابودی هرامّت و قومی، زمانی مشخص شده است، وقتی آن زمان فرا رسید، آن‌ها حتّی یک ساعت هم نمی‌توانند مرگ خود را عقب یا جلو بیندازند».

بدانید که عذاب خدا با اطلاع قبلی سراغ شما نمی‌آید، عذاب شب یا روز، ناگهانی بر شما نازل می‌شود و شما هرگز نمی‌توانید آن را از خود دور کنید، پس برای چه عجله می‌کنید؟ چرا می‌خواهید که عذابتان زودتر فرا رسد؟ شما فکر می‌کنید که وقتی عذاب خدا آمد، اگر فوراً ایمان بیاورید، عذاب از شما برطرف می‌شود، اما این فکر شما باطل است، ایمان آوردن هنگام فرا رسیدن عذاب، ارزشی ندارد، ایمانی ارزش دارد که از روی اختیار باشد، همه وقتی عذاب را می‌بینند، از روی ترس و اضطراب و ناچاری ایمان می‌آورند و توبه می‌کنند، اما این توبه پذیرفته نمی‌شود.

وقتی شما عذاب را با چشم ببینید، ایمان می‌آورید، اما فرشتگان به شما می‌گویند: «آیا اکنون ایمان می‌آورید، حال آن که قبلاً برای فرا رسیدن عذاب، عجله داشتید؟».

این یک قانون است: اگر پرده‌ها از جلوی چشم انسان کنار برود و انسان بتواند بهشت و جهنّم را ببیند، دیگر این ایمان ارزشی ندارد. مهم این است که انسان به غیب ایمان بیاورد و با درک عقلانی خود به روز قیامت و بهشت و جهنّم ایمان آورد.

در روز قیامت فرشتگان به کافران که به خود ظلم کردند، می‌گویند: «عذاب همیشگی را بچشید، آیا جز برای گناهایی که انجام می‌دادید، عذاب می‌شوید؟».

* * *

یونس: آیه ۵۴ - ۵۳

وَيَسْتَنبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُّ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ
 وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۳) وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ
 لَأَفْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ
 وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۵۴)

ای محمد! این کافران را به یکتاپرستی فراخواندی و آنان را از عذاب جهنم ترساندی، آنان از تو می پرسند: «آیا روز قیامت و عذاب آن روز، حقیقت دارد؟».

به آنان بگو: «آری، سوگند به پروردگارم که حق است و شما نمی توانید از عذاب آن روز فرار کنید».

در آن روز کافرانی که به خود ظلم کردند، آتش جهنم را می بینند که چگونه شعله می کشد.

در روز قیامت، اگر (بر فرض) همه ثروت دنیا را داشته باشند، حاضرند همه را بدهند و از عذاب رهایی یابند، آنان از کردار و رفتار خود پشیمان می شوند. بعضی ها که از سرزنش دیگران می ترسند، پشیمانی خود را پنهان می کنند، بعضی ها می گویند: «کاش به دنیا بازمی گشتیم و دیگر قرآن را انکار نمی کردیم و از اهل ایمان می شدیم» (۹۴).

در آن روز، میان آنها به عدالت داوری می شود و به هیچ کس، ذره ای ظلم نمی شود.

* * *

یونس: آیه ۵۶ - ۵۵

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ

وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۵۵) هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ
وَالِيهِ تُرْجَعُونَ (۵۶)

در روز قیامت، اگر کافران همه دنیا را بدهند، تو آنان را نمی‌بخشی، زیرا تو بی‌نیاز هستی، تو خدای آسمان‌ها و زمین هستی و هر آنچه در جهان وجود دارد، از آنِ توست.

کافران چه چیزی را می‌خواهند به تو بدهند تا عذاب را از آنان برداری؟ همه ثروت‌ها و پول‌هایی که در دست آنان بود، از آنِ توست.

وعدۀ تو حقّ است و به زودی فرا می‌رسد، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. تو به بندگان، زندگی می‌بخشی سپس آنان را می‌میرانی، پس از آن قیامت را برپا می‌داری و همه بندگان را دوباره زنده می‌کنی تا در پیشگاه تو برای حسابرسی حاضر شوند.

بسیاری از مردم، مرگ را فراموش می‌کنند و شیفته دنیا و زینت‌های دل‌فریب آن می‌شوند، آنان وعده‌های تو را از یاد می‌برند و برای سفر آخرت خود، توشه‌ای آماده نمی‌کنند.

یونس: آیه ۵۷

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ
وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (۵۷)

محمد ﷺ را برای هدایت مردم فرستادی و از او خواستی تا پیام تو را به همه برساند و آنان را از عذاب روز قیامت بترساند، اکنون می‌خواهی «قرآن» را معرفی کنی، این سخن توست:

«ای مردم! قرآن را که سراسر پند و موعظه است، برای شما فرستادم، قرآن شفای دل‌های شماست، قرآن، برای مؤمنان مایه هدایت و رحمت است.»

قرآن، پند و موعظه است، زشتی‌ها را از انسان دور می‌کند و او را به سوی خوبی‌ها و زیبایی‌ها دعوت می‌کند. قرآن، دل انسان را شفا می‌دهد، در سایه قرآن، انسان آرامش را تجربه می‌کند.

انسانی که زندگی را فقط در این دنیا می‌بیند و در قفس مادیات گرفتار شده

است، همیشه مضطرب است، کسی که به تو و قرآن ایمان ندارد، از آینده می ترسد، همیشه نگران است که چه خواهد شد، کسی نیست تا از او حمایت کند، او در این دنیای مادی، تنها رها شده است، اما کسی که به قرآن ایمان دارد، می داند که روز قیامت حق است، آن روز تو به همه خوبی ها پاداش می دهی، او همواره به یاری تو دلخوش است، می داند که تو مؤمنان را تنها نمی گذاری، دل او آرام است.

قرآن، انسان را از بیماری جهل و نادانی شفا می دهد، در قرآن آموزه های زیادی بیان شده است، تو سنت ها و قوانین خودت را در قرآن بیان کردی. قرآن، راه و رسم زندگی را به مؤمنان یاد می دهد و آنان را هدایت می کند، تو به مؤمنان بشارت بهشت و نعمت های آن را دادی، کسی که به قرآن ایمان می آورد، از مهربانی تو بهره مند می شود.

یونس: آیه ۵۸

قُلْ يَفْضَلُ اللَّهُ وَبِرَحْمَتِهِ فَيَدْلِكُ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ

مِمَّا يَجْمَعُونَ (۵۸)

تو مرا خلق کرده ای و با روحيات من آشنا هستی، می دانی که دنیا در چشم من زیبا جلوه می کند و به راحتی دلباخته دنیا می شوم و عشق به دنیا همه وجودم را فرا می گیرد.

اکنون با من چنین سخن می گویی: ای انسان! دلبسته دنیا و زینت های آن نشو! دنیا و آنچه در آن است، دوام ندارد و از بین می رود.

هیچ کس برای همیشه در این دنیا نمی ماند، مرگ در انتظار توست. به دنیا دل خوش مکن بلکه به فضل و رحمت من امیدوار باش و دل ببند که از بین

رفتنی نیست.

فراموش نکن که فضل و رحمت من از همه آنچه اهل دنیا اندوخته می‌کنند، بهتر است.

به او «ابوحمزه ثُمّالی» می‌گفتند، او در کوفه زندگی می‌کرد. خیلی‌ها او را می‌شناختند، او دعای ماه رمضان را از امام سجّاد علیه السلام نقل کرده است، شب‌های ماه رمضان که می‌شود، خیلی‌ها این دعا را می‌خوانند و با این دعا با تو مناجات می‌کنند، بعضی ماه رمضان را به «دعای ابوحمزه ثُمّالی» می‌شناسند. او وقتی این آیه قرآن را خواند، به فکر فرو رفت، او می‌خواست بداند منظور از «فضل» و «رحمت» در این آیه چیست؟

وقتی به مدینه سفر کرد، امام سجّاد علیه السلام از دنیا رفته بود، به همین دلیل به خانه امام باقر علیه السلام رفت و این آیه را خواند و سپس گفت:

— آقای من! منظور از فضل و رحمت در این آیه چیست که خدا آن را بهتر از همه دنیا می‌داند؟

— پذیرش نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام از همه آنچه اهل دنیا جمع می‌کنند، بهتر است. (۹۵)

به من توفیق دادی و نور ایمان را در قلب من قرار دادی و من به محمد صلی الله علیه و آله و قرآن ایمان آوردم و ولایت علی علیه السلام و یازده امام بعد از او را قبول کردم، امامت، ادامه نبوت است، امروز هم به ولایت مهدی علیه السلام باور دارم.

تو درباره ولایت سفارش بسیاری نموده‌ای، می‌دانم اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و

روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدامظلومانه به قتل برسد، با این همه اگر ولایت مهدی علیه السلام را انکار کند، وارد بهشت نخواهد شد. (۹۶)

این سخن پیامبر است: «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است». (۹۷)

مردمی که شیفته دنیا شده‌اند و ثروت دنیا را اندوخته می‌کنند، باور ندارند که به زودی با دست خالی به سوی قبر می‌روند، آنان باید همه ثروت خود را رها کنند و بروند، مال دنیا به هیچ کس وفا نمی‌کند، من باید فکر کنم، اعتقاد به نبوت پیامبر و ولایت دوازده امام، سرمایه من است، سرمایه‌ای که من می‌توانم با خودم به صحرای قیامت ببرم، آیا در آن روز، این سرمایه به کار من می‌آید؟

روز قیامت فرا می‌رسد و همه انسان‌ها سر از خاک برمی‌آورند و برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می‌شوند. تشنگی بر همه غلبه می‌کند. هر کسی با خود فکر می‌کند که سرانجام من چه خواهد شد؟ صدایی به گوش همه می‌رسد: یکی از فرشتگان تو چنین می‌گوید: «پیامبر مهربانی‌ها؛ محمد صلی الله علیه و آله کجاست؟».

محمد صلی الله علیه و آله از جا برمی‌خیزد و به سوی حوض کوثر می‌رود، صدای دیگری به گوش می‌رسد: «علی علیه السلام کجاست؟».

اکنون علی علیه السلام به سوی حوض کوثر می‌رود و در کنار پیامبر می‌ایستد. مردم به سوی حوض کوثر می‌روند تا از آب گوارای آن بنوشند و تشنگی خود را برطرف کنند. آب کوثر مخصوص بندگان خوب توست، تو

فرشتگانی را مأمور کرده‌ای تا مانع شوند گناهکاران کنار حوض کوثر بیایند. گروهی از شیعیان علی علیه السلام برای نوشیدن آب به سمت حوض کوثر می‌آیند و فرشتگان آن‌ها را بر می‌گردانند، آنان شیعیانی هستند که در دنیا به گناه آلوده شده‌اند.

پیامبر این منظره را می‌بیند، اشک در چشمانش حلقه می‌زند و می‌گوید: «بارخدایا! شیعیان علی را می‌بینم که نمی‌توانند کنار حوض کوثر بیایند». اکنون تو فرشته‌ای را می‌فرستی تا این سخن را به پیامبر بگوید: «ای محمد! من به خاطر تو اجازه می‌دهم تا شیعیان علی که در دنیا مرتکب گناه شده‌اند از آب کوثر بنوشند».

شیعیان علی علیه السلام، گروه گروه به سوی حوض کوثر می‌آیند و از دست پیامبر و علی علیه السلام سیراب می‌شوند و با شفاعت آنان وارد بهشت می‌شوند. (۹۸)

آن روز، همه می‌فهمند که کدام سرمایه بهتر است. اعتقاد به نبوت پیامبر و ولایت دوازده امام، بهتر از همه دنیا است، کسانی که ثروت دنیا را جمع کرده‌اند، آرزو می‌کنند کاش این سرمایه را با خود داشتند!

یونس: آیه ۶۰ - ۵۹

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ (۵۹) وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (۶۰)

تو قرآن را بر پیامبر نازل کردی تا مردم را با دین تو آشنا کند و آنان را از خرافات برهاند، تو مردم را از نعمت‌های خود بهره‌مند ساختی و روزی آنان

را آماده کردی، اما گروهی از آنان، گرفتار خرافات شده بودند: اگر گوسفندی، پنج بار زایید، دیگر خوردن گوشت آن گوسفند حرام می‌شود، اگر شتری، دو قلو زایید، خوردن گوشت آن هم حرام است.

آنان این دروغ‌ها را به تو نسبت می‌دادند و می‌گفتند خدا این‌ها را حرام کرده است؟ چرا آنان این‌گونه دروغ می‌گفتند؟ آیا آنان فکر نمی‌کنند که تو در روز قیامت، آنان را به عذاب گرفتار می‌کنی؟ تو در قرآن با این خرافات مبارزه می‌کنی و گوشت این حیوانات را حلال اعلام می‌کنی. (۹۹)

به کسانی که سخن دروغ به تو نسبت می‌دهند وعده عذاب دادی، اما به آنان فرصت توبه می‌دهی، اگر آنان از کردار خود پشیمان شوند و توبه کنند تو آنان را می‌بخشی، تو نسبت به بندگانت لطف و بخشش داری ولی افسوس که بیشتر آنان از این فرصتی که به آنان داده‌ای بهره نمی‌برند و از خطای خود توبه نمی‌کنند و شکر آن را به جا نمی‌آورند.

یونس: آیه ۶۱

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا
تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ
عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ
ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶۱)

تو به کافران مهلت دادی ولی آنان گمان می‌کردند که تو از حال آنان باخبر نیستی، آنان محمد ﷺ را دروغگو می‌خواندند و او را اذیت و آزار می‌نمودند، محمد ﷺ برای آنان قرآن می‌خواند و آنان به او سنگ می‌زدند، تو از همه این‌ها باخبر هستی، اکنون با محمد ﷺ سخن می‌گویی: «ای محمد! در هر وضعیتی

که باشی، من از حال تو باخبرم، وقتی برای آنان قرآن می‌خوانی، خبر دارم، به همه کارهای آن کافران آگاهی دارم، وقتی آنان به کاری مشغول می‌شوند، همان لحظه شاهد آنان هستم. هیچ ذره‌ای در آسمان و زمین از من پنهان نیست، هر چیزی خواه کوچک‌تر از ذره باشد، خواه بزرگ‌تر؛ در کتابی آشکار ثبت شده است، آن کتاب آشکار، علم وسیع من است. من به همه چیز آگاهی دارم».

یونس: آیه ۶۲

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

يَحْزَنُونَ (۶۲)

زندگی دنیا با حزن و ترس آمیخته است، ترس از دست دادن داشته‌ها، حزن نداشتن آنچه دیگران دارند، انسان‌ها تلاش می‌کنند تا با اندوختن ثروت بیشتر بر این حزن و ترس غلبه کنند.

آنان هر روز تلاش می‌کنند تا مال بیشتری به دست آورند، اما زهی خیال باطل، هیچ وقت ثروت دنیا نمی‌تواند مایه آرامش انسان شود.

دوستان تو، در این دنیا هیچ غم و ترسی ندارند، آنان زندگی را با آرامش سپری می‌کنند، راز این آرامش آنان این است که همه چیز را از آن تو می‌دانند و خود را مالک هیچ چیز نمی‌دانند.

کسی که خود را مالک ثروت و جاه و مقام بداند، نگران است که مبادا این چیزها از او گرفته شود، اما کسی که همه این‌ها را از آن تو می‌داند و خود را مالک آن‌ها نمی‌داند، دیگر نگران از دست دادن آن‌ها نیست.

دوستان تو حتی وجود خودشان را متعلق به خودشان نمی‌دانند، آنان

این‌گونه به زندگی نگاه می‌کنند، آنان از مرگ نمی‌هراسند، باور دارند که تو مولای آنان هستی، به مهربانی تو یقین دارند و می‌دانند جز خوبی برای آنان نمی‌خواهی.

آنان در اوج سختی‌ها و بلاها هم تو را سپاس می‌گویند، خود را بنده تو می‌دانند و به این بندگی افتخار می‌کنند، به رضای تو، راضی هستند و هیچ ترس و دلهره‌ای ندارند.

روز دوازدهم ماه محرم سال ۶۱ هجری بود، سپاه کوفه، زینب علیها السلام را همراه با دیگر اسیران به کوفه برده بودند، ابن‌زیاد امیر کوفه بود، او که مست پیروزی خود بود، مجلسی را آراسته و مهمانان زیادی را دعوت کرده بود. ابن‌زیاد دستور داد تا اسیران را به مجلس آورند، او به زینب علیها السلام رو کرد و گفت: «ای زینب! دیدی که چگونه برادرت کشته شد. دیدی که چگونه همه عزیزانت کشته شدند».

همه منتظر بودند تا صدای گریه و شیون زینب علیها السلام را بشنوند، زینبی که داغ برادرش حسین علیه السلام را به سینه دارد و همه عزیزانش در کربلا شهید شده‌اند. زینب علیها السلام فریاد برآورد: «من جز زیبایی ندیدم» (۱۰۰). زینب علیها السلام در اوج قله بلا ایستاد و جز زیبایی ندید. آری، دوستان تو این‌گونه‌اند، هیچ حزن و اندوهی ندارند و زندگی را این‌گونه زیبا می‌بینند.

یونس: آیه ۶۴ - ۶۳

الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۶۳) لَهُمُ الْبُشْرَى
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ

الْعَظِيمُ (۶۴)

دربارهٔ دوستان خود چنین سخن می‌گویید: «کسانی که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند، در دنیا و آخرت برای آنان بشارت است، این وعدهٔ من برای آنان است و هرگز وعده‌های من تغییر نمی‌کند، این بشارت‌ها همان رستگاری بزرگ است».

من در این سخن تو فکر می‌کنم، تو از بشارت دنیا و بشارت آخرت سخن گفتی، می‌دانم که در روز قیامت، فرشتگان دوستان تو را به بهشت فرا می‌خوانند و این بشارتی بزرگ برای آنان است، من می‌خواهم بدانم در این دنیا، به دوستان خود چه بشارتی می‌دهی؟

نام او عقبه بود، به خانهٔ امام صادق علیه السلام آمده بود تا از سخنان آن حضرت بهره ببرد. امام صادق علیه السلام به او رو کرد و فرمود:

— ای عقبه! شیعهٔ ما لحظهٔ جان دادن، با منظره‌ای روبرو می‌شود که او را بسیار خوشحال می‌کند و باعث روشنی چشم او می‌شود.

— شیعهٔ شما چه می‌بیند؟

— شیعهٔ ما، در لحظهٔ آخر، پیامبر و علی علیه السلام را می‌بیند.

— آیا پیامبر با شیعه سخنی هم می‌گویند؟

— آری، پیامبر می‌فرماید: «ای دوست خدا! تو را بشارت باد که من رسول خدا هستم. آگاه باش که من برای تو بهتر از همهٔ دنیا هستم».

— آیا علی علیه السلام هم با او سخنی می‌گوید؟

— علی علیه السلام به او می‌گوید: «ای دوست خدا، شاد باش و غم مخور که من همان

کسی هستم که همواره مرا دوست می داشتی، من آمده‌ام تا تو را یاری کنم.
 - این بشارت بزرگی برای شیعیان است!
 - خدا در قرآن از این بشارت سخن گفته است.
 - آقای من! از کدام آیه سخن می گویی؟
 - سوره یونس، آنجا که خدا می گوید: «در دنیا و آخرت برای آنان بشارت است...» (۱۰۱)

وقتی عقبه این سخن را شنید، اشک در چشمانش حلقه زد، او دیگر به این فکر بود که چه هنگام لحظه مرگ او فرا می رسد تا پیامبر و علی را ببیند.

* * *

به آن سو نگاه کرد، آن آقا کیست که با عده‌ای به دیدارش آمده‌اند؟ دوست داشت آن‌ها را بشناسد... آن‌ها پیامبر و دوازده امام و حضرت زهرا بودند. (۱۰۲)

به آنان سلام کرد: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ».
 پیامبر آمد و طرف راست او نشست، علی در سمت چپ او. پس از آن عزرائیل آمد. او قبلاً از عزرائیل می ترسید، اما وقتی چهارده معصوم کنار او بودند، او دیگر ترسی نداشت.

پیامبر به عزرائیل فرمود:

- ای عزرائیل! با او مهربان باش، او دوست ماست.

- من برای او از برادر، دلسوزتر هستم.

عزرائیل رو به او کرد و گفت:

- آیا برگه آزادی از آتش جهنم را با خود داری؟».

- آری، با محبت و عشق به محمد و آل محمد و با ولایت حضرت

علی علیه السلام، برگه آزادی از جهنم را دارم» (۱۰۳).
پیامبر به او نگاه کرد و گفت: «نگران نباش، نترس، که تو در امان هستی». این سخن آرامش را به قلب او هدیه کرد.
ناگهان پرده‌ها از جلوی چشم او کنار رفت، او نگاه کرد و خانه خود را در بهشت دید، بار دیگر صدای پیامبر را شنید:
— این خانه تو در بهشت است، اکنون، اختیار با خودت است، اگر بخواهی می‌توانی در دنیا بمانی.

— ای پیامبر! ای رسول خدا، من دیگر با دنیا کاری ندارم.
او این مرگ زیبا را انتخاب کرد، اشک از گوشه چشمش جاری شد، آن اشک شوق بود، شوق وصال آن‌هایی که یک عمر به عشقشان زندگی کرد، شوق دیدار آن عزیزانی که دیدار آن‌ها همواره آرزوی او بود (۱۰۴).
بارخدایا! از تو می‌خواهم که مرگ مرا هم این‌گونه قرار بدهی، کسی که این‌گونه جان بدهد، به سعادت بزرگی رسیده است (۱۰۵).

یونس: آیه ۶۵

وَلَا يَخْرُجُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ

الْعَلِيمُ (۶۵)

محمد ﷺ با بُت پرستان سخن می‌گفت و آنان را از بُت پرستی نهی می‌کرد، اما بُت پرستان او را اذیت و آزار می‌نمودند و به قرآن و دین او طعنه می‌زدند. گاهی آن قدر جرأت پیدا می‌کردند که در مقابل او به تو دشنام داده و به بت‌های خود افتخار می‌نمودند، همه این‌ها سبب ناراحتی محمد ﷺ می‌شد، اکنون تو می‌خواهی غم و اندوه را از دل او بزدایی، با او چنین سخن می‌گویی: «ای محمد! سخنان بُت پرستان تو را غمگین نسازد، بدان که تمامی عزت از آن من است و من شنوا و دانا هستم».

آری، تو با دشنام بُت پرستان، شکست نمی‌خوری، سخنان آنان را می‌شنوی و به حال آنان آگاهی داری، همه عزت‌ها از آن توست، تو به آنان فرصت می‌دهی ولی آنان به راه خود ادامه می‌دهند و به بت‌های خود افتخار می‌کنند،

روز قیامت که فرا رسد، جلوی چشمانشان، همه بُت‌ها را نابود می‌کند، آن روز آنان ناامید می‌شوند و هیچ کس نخواهد بود آنان را یاری کند.

یونس: آیه ۶۷ - ۶۶

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ
هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۶۶) هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ
وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۶۷)

هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آنِ توست، کسانی که برای تو شریک قرار دادند، هیچ دلیلی برای این کار خود ندارند، آنان از گمان و پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنند و جز دروغ چیزی نمی‌گویند.

چرا بُت‌پرستان قدری فکر نمی‌کنند؟ از قطعه‌ای چوب و سنگ، مجسمه‌ای می‌تراشند و آن را می‌پرستند، این بُت‌ها چه کاری می‌توانند بکنند؟ چرا از عبادت تو روی‌گردانند؟ تو آن خدایی هستی که شب را آفریدی تا بندگان در آن، آسایش یابند و روز را روشنی‌بخش آفریدی تا در آن، کار و تلاش کنند، آفرینش شب و روز برای کسانی که سخن تو را بشنوند، نشانه آشکار بر قدرت تو است.

یونس: آیه ۶۸

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْعَزِيزُ لَهُ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى
اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۸)

عده‌ای از مردم می‌گویند که تو برای خود فرزندی برگزیدی. مسیحیان می‌گویند که «عیسی» پسر توست، یهودیان می‌گویند «عزیر» پسر توست. عزیر یکی از پیامبران تو بود که تو او را برای هدایت یهودیان فرستاده بودی.

بُت پرستان هم بُت‌ها را دختران خدا می‌دانستند، آنان برای بُت‌ها قربانی می‌کردند و به عبادت آن‌ها می‌پرداختند. (۱۰۶)

این سخن باطلی است، آنان هیچ دلیلی برای این سخن ندارند، چرا آنان این‌گونه سخنان دروغ را درباره‌ی تو می‌گویند؟

مقام تو بالاتر از این است که فرزند داشته باشی. هرچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن توست و همه‌ی آفرینش در برابر فرمانت تسلیم هستند.

این انسان است که نیاز به فرزند دارد، زیرا عمرش محدود است و برای ادامه‌ی نسل خود، محتاج تولد فرزند است، از طرف دیگر، قدرت انسان محدود است، او در هنگام پیری و ناتوانی، نیازمند کسی است که کمکش کند، انسان محتاج عاطفه و محبت است، به همین خاطر دوست دارد فرزندی در کنارش باشد تا به او انس گیرد، اما تو بی‌نیاز از همه‌ی این‌ها هستی.

من تو را ستایش می‌کنم که همواره یگانه و بی‌نیاز بوده و هستی.

اگر خوب فکر کنم می‌بینم این قانون است: انسانی که فرزند دارد، روزی از بین می‌رود و فرزندش جای او را می‌گیرد. هرچیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست، اما تو خدایی هستی که فرزند نداری، یعنی تو هرگز پایانی نداری، همیشه بوده و خواهی بود. (۱۰۷)

یونس: آیه ۷۰ - ۶۹

قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (۶۹) مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۷۰)

کسانی که به تو دروغ می‌بندند، بدانند که هرگز رستگار نمی‌شوند، ممکن است چند روزی در این دنیا با فریب مردم، به ثروتی دست یابند، اما دنیا زودگذر است و هرگز به کسی وفا نمی‌کند، به زودی مرگ به سراغ آنان می‌آید و به عذاب سختی گرفتار می‌شوند، آن عذاب نتیجه اعمال خودشان است. آنان برای همیشه در آتش جهنم می‌سوزند، آیا خوشی چند روزه دنیا، آنقدر ارزش داشت که برای آن، عذاب جهنم را برای خود بخرند؟

یونس: آیه ۷۲ - ۷۱

وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ (۷۱) فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۷۲)

آن بُت‌پرستان غرق در لذت‌های دنیا شده‌اند و به همین خاطر وقتی محمد ﷺ آنان را نصیحت و موعظه می‌کرد، او را مزاحم خود می‌دیدند و با او دشمنی می‌کردند، اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی تا برای آنان از قوم نوح ﷺ سخن بگویدی، شاید این بُت‌پرستان درس بگیرند و به خود آیند. تو نوح ﷺ را برای مردم فرستادی، او سال‌های سال برای هدایت مردم تلاش

کرد، وقتی نوح علیه السلام دعوت خود را آشکار کرد، عده‌ای به او ایمان آوردند و عده‌ای زیادی با او مخالفت کردند، او سال‌های سال، مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد و از عبادت بت‌ها نهی کرد.

روزی نوح علیه السلام به آنان چنین فرمود:

ای قوم من! شما را نصیحت و موعظه می‌کنم، اما می‌بینم که سخن من برای شما گران می‌آید.

اگر مرا مزاحم خود می‌بینید و نمی‌خواهید سخنم را بپذیرید، پس خودتان مسئول اعمالتان هستید.

من بر خدا توکل می‌کنم و از شر شما به او پناه می‌برم. تدبیر خود و قدرت بت‌ها را برای نابودی من جمع کنید، در این راه از هیچ چیز فروگذار نکنید و به زندگی من پایان دهید و دیگر لحظه‌ای به من مهلت ندهید.

من از شما خواستم به خدا ایمان بیاورید، اما شما دعوت مرا رد کردید، من ضرر نکرده‌ام، زیرا قرار نیست من از شما پاداشی بگیرم، مزد من با خدای من است، او به من دستور داده است که تسلیم فرمانش باشم.

در این سخنان نوح علیه السلام فکر می‌کنم، او یکی از پیامبران بزرگ تو بود، با این که یاران اندکی داشت، اما در برابر دشمنان با شهامت و شجاعت ایستاد و با بی‌اعتنایی به قدرت و جمعیت آنان، ضربه روحی به آنان وارد کرد و آنان را حقیر و کوچک شمرد.

این درس بزرگی برای انسان‌های آزاده است، آنان وقتی در جامعه خود فساد و انحرافی می‌بینند، باید این‌گونه با شجاعت اقدام کنند و از هیچ چیزی نهراسند.

یونس: آیه ۷۳

فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ
خَلَائِفَ وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُنْذِرِينَ (۷۳)

مردم، نوح علیه السلام را دروغگو خطاب کردند و او و یارانش را اذیت و آزار نمودند، نوح علیه السلام که دیگر از هدایت آنان ناامید شده بود، آنان را نفرین کرد. تو تصمیم گرفتی تا آن مردم کافر را با طوفانی سهمگین نابود کنی. به او دستور دادی تا کشتی بسازد، وقتی کار ساختن کشتی تمام شد، باران سیل آسا آغاز شد، نوح علیه السلام یاران خود را (که حدود هشتاد نفر بودند) سوار بر کشتی نمود.

ساعتی گذشت و طوفان همه جا را فرا گرفت و همه کافران در طوفان غرق شدند، تو نوح علیه السلام و یارانش را نجات دادی و آنان را جانشین آن تبه‌کاران قرار دادی، این سرگذشت آن مردمی بود که نوح علیه السلام آنان را از عذاب ترساند اما آنان گوش فرادادند.

یونس: آیه ۷۴

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ
بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ

قُلُوبِ الْمُتَّعِدِينَ (۷۴)

پس از نوح علیه السلام، پیامبران دیگری را برای هدایت انسان‌ها فرستادی تا آنان پیام و سخن تو را ابلاغ کنند و مردم بتوانند راه سعادت و خوشبختی را پیدا کنند. از میان آن پیامبران، چهار پیامبر (هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام) سرآمد بودند. آنان معجزات آشکاری برای مردم آوردند، ولی مردم به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند، ایمان نیاوردند، پس تو هم بر دل آنان مهر زدی. تو به همه انسان‌ها، نور عقل و فطرت داده‌ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا نمایند، اما آنان سخنان پیامبران را انکار کردند، نتیجه کار آنان، این بود که نور عقل و فطرت در دل‌هایشان خاموش شد. تو آنان را به حال خود رها کردی تا وقتی که مهلت آنان تمام شد و بعد از آن، عذاب را بر آنان نازل کردی.

* * *

قوم «عاد» سخنان هود علیه السلام را دروغ شمردند و به عذاب گرفتار شدند، قوم «ثمود» هم صالح علیه السلام دروغگو خواندند و سرانجام نابود شدند. قوم «لوط» هم در زیر بارانی از سنگریزه هلاک شدند. قوم «مدین» نیز سخنان شعیب علیه السلام را قبول نکردند و به عذاب گرفتار شدند.

* * *

بار دیگر این آیه را می‌خوانم: «پیامبران معجزات آشکار برای مردم آوردند، ولی مردم به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند، ایمان نیاوردند.» منظور تو از این سخن چیست؟ آنان قبلاً در کجا و چه زمانی حق را انکار

کرده بودند؟ آیا کسی هست به من کمک کند تا معنای این سخن تو را به خوبی بفهمم؟ باید مطالعه کنم...

قبل از این که تو این انسان‌ها را خلق کنی، آنان را به صورت ذره‌های کوچکی آفریدی و با آنان سخن گفتی، آنان تو را شناختند. روز میثاق بزرگ، عالم ذرّ! آن روز، روز میثاق بزرگ بود، کسی جزئیات آن روز را نمی‌داند، همین قدر می‌دانیم که تو خود را معرفی کردی، همه تو را شناختند. در آیه ۱۷۲ سوره «اعراف» از روزی سخن گفتی که از پشت فرزندان آدم، همه فرزندان آن‌ها را برگرفتی و آنان را بر خودشان گواه گرفتی و گفتی: آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: «آری، ما گواهی می‌دهیم که تو پروردگار ما هستی».

این سخن امام باقر علیه السلام است: «وقتی آنان به توحید اقرار کردند، پیامبران خود را به آنان معرفی کردی، به آنان اختیار دادی، گروهی به پیامبران تو ایمان آوردند و گروهی هم پیامبران را تکذیب کردند».^(۱۰۸) نکته مهم این است که همه به توحید اعتراف نمودند اما وقتی از آنان خواستی تا به حق بودن پیامبرانت ایمان بیاورند، عده‌ای ایمان نیاوردند، غرور آنان باعث شد که راه انکار را پیش گرفتند، برای آنان سخت بود بپذیرند که کسانی که مانند آنان هستند، پیامبر و نماینده تو باشند. این غرور و خودبرتربینی سبب انکار آنان شد.

تو این دنیا را خلق نمودی و انسان‌ها پا به این دنیا گذاشتند، تو پیامبران را برای آنان فرستادی، گروهی به آنان ایمان آوردند و گروهی هم آنان را تکذیب نمودند.

سخن تو در اینجا (آیه ۷۴ سوره یونس) این بود: «آن مردم به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند، ایمان نیاوردند». اکنون معنای آن را فهمیدم: کافرانی که در این دنیا به پیامبران تو ایمان نیاوردند، در روز میثاق بزرگ هم پیامبران تو را تکذیب کرده بودند.

انسان، موجودی است که همواره اختیار دارد و راه خود را خودش انتخاب می‌کند، در روز میثاق بزرگ، او حق انتخاب داشت، در این دنیا هم حق انتخاب دارد، انتخاب صحیح او می‌تواند گذشته او را اصلاح کند، در توبه برای همه باز است، اگر کسی قبل از این که مرگ به سراغش بیاید، توبه کند و به سوی تو بازگردد، تو نه تنها او را می‌پذیری بلکه گناهانش را هم می‌بخشی. تو درباره اقوام گذشته‌ای سخن گفتی که سخن پیامبران خود را انکار کردند، آنان به اختیار خود راه کفر را برگزیدند، پیامبران با آنان بارها سخن گفتند و آنان را از عذاب ترساندند، اما آنان به راه گمراهی اصرار ورزیدند. سرانجام عذاب تو فرا رسید و همه نابود شدند. تو به ما خبر می‌دهی که آن مردمی که عذاب شدند، در روز میثاق هم پیامبران تو را تکذیب کرده بودند.

یونس: آیه ۷۸ - ۷۵

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَيْنَا

فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۷۵) فَلَمَّا
جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ (۷۶) قَالَ مُوسَى
أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ (۷۷)
قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ
فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ (۷۸)

پس از آن پیامبران، موسی علیه السلام و برادرش هارون را برای هدایت فرعون و یاران او فرستادی، اما آنان تکبر ورزیدند و از پذیرش حق خودداری کردند، آنان گروهی بودند که با حق دشمنی داشتند و تبهکار بودند.

تو موسی علیه السلام را با معجزات آشکاری نزد فرعون و یارانش فرستادی، یکی از معجزات موسی علیه السلام، عصای او بود: موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین انداخت، به قدرت تو، عصا تبدیل به ازدهایی وحشتناک شد، ازدهایی بزرگ که می رفت تخت فرعون را ببلعد. فرعون تا این منظره را دید، فریاد زد: «ای موسی! این ازدها را بگیر!». موسی علیه السلام دست دراز کرد و ازدها تبدیل به عصا شد.

وقتی فرعون و یاران او، معجزات موسی علیه السلام را دیدند، به جای آن که ایمان بیاورند به موسی علیه السلام گفتند:

– این جادویی بزرگ است!

– خدا برای هدایت شما، این معجزه را فرستاده است، آیا معجزه خدا را جادو و مرا جادوگر می خوانید؟ چگونه می شود که من جادوگر باشم، حال آن که جادوگران پیروز نمی شوند، اما من با توکل به خدا بر شما پیروز خواهم

شد.

– تو آمده‌ای تا ما را از دین پدران و نیاکان ما بازداري و پیرو خود کنی. تو می‌خواهی به حکومت برسی و پادشاه این سرزمین شوی، ما به تو ایمان نمی‌آوریم و به تو اعتماد نمی‌کنیم.

یونس: آیه ۸۲ – ۷۹

وَقَالَ فِرْعَوْنُ اَنْتُنِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (۷۹)
 فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ مُلْقُونَ (۸۰) فَلَمَّا
 اَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِيَ السِّحْرِ اِنَّ اللّٰهَ سَيُطِلُّهُ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِلُّحُ
 عَمَلِ الْمُفْسِدِينَ (۸۱) وَيُحِقُّ اللّٰهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ
 الْمُجْرِمُونَ (۸۲)

فرعون با یاران خود مشورت کرد، قرار بر این شد عده‌ای به شهرهای مختلف بروند و همه جادوگران ماهر را نزد فرعون بیاورند تا آنان با سحر و جادو، موسی علیه السلام را شکست بدهند.

همه جادوگران ماهر آمدند، روز مشخصی برای مقابله با موسی علیه السلام انتخاب شد، آن روز، از همه مردم دعوت شد.

روز موعود فرا رسید، جادوگران بیش از هزار نفر بودند، موسی علیه السلام یک نفره در مقابل آنان ایستاده بود، موسی علیه السلام به آنان گفت: «اول شما آغاز کنید».

جادوگران، وسایل جادوگری خود را به زمین انداختند، ریسمان‌ها و چوب‌هایی که آنان با خود آورده بودند، به شکل مار درآمدند و به یکدیگر می‌پیچیدند و چشم‌های مردم را جادو کردند.

موسی علیه السلام به آنان گفت: «آنچه شما آورده‌اید، سحر و جادوست، به زودی خدا سحر شما را باطل می‌کند، خدا نمی‌گذارد که تبهکاران پیروز شوند، او با معجزه‌ای، حق را پیروز می‌کند اگر چه گناهکاران خوش نداشته باشند».

موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین افکند، ناگهان آن عصا به اژدهایی تبدیل شد و با سرعت همه وسایل جادوگری که در آنجا بود، بلعید، وحشتی عجیب در همه آشکار شد، گروهی از ترس فرار کردند، فرعون و یاران او هم با وحشت به صحنه می‌نگریستند.

آری، این‌گونه بود که حق پیروز شد و جادوگری باطل شد و فرعون و فرعونیان با خواری و ذلت شکست خوردند.

یونس: آیه ۸۶ - ۸۳

فَمَا أَمَّنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّتُهُ مِمَّنْ قَوْمِهِ عَالِيَ
خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ
وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ (۸۳) وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ
فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ (۸۴) فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا
تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۸۵) وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِّنَ الْقَوْمِ
الْكَافِرِينَ (۸۶)

پس از آن موسی علیه السلام به سراغ قوم خود رفت، موسی علیه السلام از بنی اسرائیل بود، در ابتدا، بزرگان بنی اسرائیل به او ایمان نیاوردند و فقط گروهی از جوانان به او ایمان آوردند.

فرعون اعلام کرده بود هر کس به موسی علیه السلام ایمان بیاورد، او را دستگیر و

شکنجه کنند، به همین خاطر، در ابتدا، بیشتر قوم موسی علیه السلام به او ایمان نیاوردند، آن‌ها از شکنجه فرعون می ترسیدند، زیرا فرعون بسیار جاه طلب و از تبهاران بود و در شکنجه و انتقام بسیار سخت گیری می کرد.

موسی علیه السلام به پیروان خود چنین گفت:

— اگر شما واقعاً تسلیم هستید، به خدا توکل کنید، از دشمنان نترسید و به وظیفه خود عمل کنید.

— ما به خدا توکل می کنیم.

سپس آنان دست به دعا برداشتند و چنین گفتند: «بارخدا یا! نگذار که ما مورد شکنجه ستمکاران قرار گیریم، با رحمت خود ما را از شر این قوم کافر نجات بده».

* * *

یونس: آیه ۸۷

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّأَ لِقَوْمِكُمَا
بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ
الْمُؤْمِنِينَ (۸۷)

کم کم تعداد کسانی که به موسی علیه السلام ایمان آوردند بیشتر شدند، بنی اسرائیل همان قوم موسی علیه السلام بودند. تو به موسی علیه السلام و برادرش هارون فرمان دادی تا برای بنی اسرائیل که در مصر بودند، خانه هایی را برای عبادت تعیین کنند و آن خانه ها را مسجد و عبادتگاه خود قرار بدهند.

فرعونیان همیشه رفت و آمد پیروان موسی علیه السلام را زیر نظر داشتند و برای این که مشکلی پیش نیاید از آنان خواستی تا هر گروه در یکی از خانه ها جمع

شوند و نماز را آنجا برپا کنند، در این صورت، فرعونیان تصوّر می‌کردند که آنان برای دید و بازدید خانوادگی رفت و آمد می‌کنند.
تو از موسی علیه السلام خواستی تا مؤمنان را بشارت دهد که به زودی بر دشمنان خود پیروز خواهند شد.

یونس: آیه ۸۸

وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً
وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ
أَمْوَالَهُمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ
الْأَلِيمَ (۸۸)

روزی موسی علیه السلام به برادرش هارون گفت که می‌خواهم فرعون و فرعونیان را نفرین کنم، آنان هر دو دست به دعا برداشتند، موسی علیه السلام دعا کرد و هارون «آمین» گفت، نفرین موسی علیه السلام این بود:

بارخدایا! تو در این دنیا به فرعون و یاران او تندرستی، توانایی، آسایش و ثروت زیادی داده‌ای، نتیجه این نعمت‌هایی که به آنان دادی این شده است که بندگان تو را گمراه می‌کنند و آنان را از دین تو باز می‌دارند، آنان مؤمنان را شکنجه و عذاب می‌کنند.

بارخدایا! از تو می‌خواهم که دارایی و ثروت آنان را نابود کنی و آن نعمت‌ها را از آنان بگیری.

بارخدایا! قدرت تفکر و اندیشه را از آنان بگیر تا نتوانند توطئه کنند، تو می‌دانی که آنان دیگر ایمان نمی‌آورند مگر زمانی که عذاب را با چشم ببینند.

* * *

موسی علیه السلام می دانست که فرعونیان دیگر به راه راست هدایت نمی شوند، آنان تصمیم گرفته بودند بر کفر و گمراهی خود باقی بمانند، آنان فقط زمانی ایمان می آورند که عذاب بر آنان نازل شود، اما آن ایمان هم ارزشی ندارد، این قانون توست: ایمانی که از روی ترس و اضطراب باشد، ارزشی ندارد.

* * *

یونس: آیه ۸۹

قَالَ قَدْ أُجِيبْتُ دَعْوَتُكُمْ فَأَسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانَّ
سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸۹)

موسی علیه السلام نفرین کرد و هارون هم «آمین» گفت، تو به آنان چنین گفتی: «من خواسته شما را اجابت می کنم، از شما می خواهم که بر راه خود استقامت داشته باشید و از راه و روش مردم نادان پیروی نکنید».

* * *

تو چنین مقدر کردی که چهل سال بعد از این نفرین، فرعون و فرعونیان را نابود کنی، قانون تو این است که به کافران مهلت می دهی و هرگز در عذاب آنان عجله نمی کنی، از موسی علیه السلام و هارون خواستی تا صبر و استقامت داشته باشند و بنی اسرائیل را هم به صبر دعوت کنند. (۱۰۹)

تو می دانستی که در آینده، بنی اسرائیل دچار انحراف می شوند، پس از موسی علیه السلام و هارون می خواهی که هرگز از بنی اسرائیل پیروی نکنند، آری، چه کسی باور می کرد که بنی اسرائیل پس از آن که مرگ فرعون و فرعونیان را با

چشم خود ببینند، باز گمراه شده و رو به گوساله پرستی بیاورند؟

یونس: آیه ۹۲ - ۹۰

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ
وَجُنُودُهُ بَعْثًا وَعُدْوًا حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا
الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۹۰) أَلَا إِنَّ وَقَدْ
عَصَيْتَ قَبْلَ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۹۱) فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ
لِيَتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا
لَغَافِلُونَ (۹۲)

سرانجام تصمیم گرفتی تا فرعون و فرعونیان را نابود کنی، شبی از شب‌ها به موسی علیه السلام فرمان دادی تا بنی اسرائیل را از مصر به سوی فلسطین حرکت دهد، قوم موسی علیه السلام همیشه آرزو داشتند به سرزمین فلسطین بازگردند، پدران و نیاکان آن‌ها در آنجا زندگی کرده بودند.

وقتی فرعون این خبر را شنید، سپاه خود را آماده کرد و با همه سربازانش به دنبال موسی علیه السلام حرکت کرد. موسی علیه السلام با یاران خود به رود نیل رسیدند، تو از موسی علیه السلام خواستی عصای خود را به آب بزندی، وقتی موسی علیه السلام این کار را کرد، رود نیل شکافته شد و موسی علیه السلام و یارانش از آن عبور کردند.

فرعون با سپاهش از پشت سر رسید، نگاه کرد که رود نیل شکافته شده است، او فهمید که این معجزه‌ای بزرگ است، ترسید و سر جای خود ایستاد. سپاه او نیز ایستادند و منتظر فرمان او ماندند.

تو سال‌های سال به فرعون مهلت داده بودی، او در مصر ادعای خدایی می‌کرد و به مؤمنان ظلم و ستم می‌نمود، اکنون وقت آن است که او را عذاب

کنی !

فرعون سوار بر اسب خود است و به رود نیل با شگفتی نگاه می‌کند، ترس همه وجود او را گرفته است، او ترس خود را از یارانش مخفی می‌کند.

در این هنگام جبرئیل را به شکل یکی از سربازان فرستادی که سوار بر اسب ماده‌ای بود. او از عقب سپاه فرعون جلو آمد تا وارد شکاف آب شود. همگی فکر کردند که او یکی از سربازان این سپاه است.

فرعون سوار اسب نری بود، آن اسب ماده از جلوی او گذشت، اسب به دنبال آن حرکت کرد و وارد شکاف شد، فرعون هیچ ممانعتی نکرد، او با خود گفت چرا من باید از این سرباز ترسو تر باشم؟

با ورود فرعون به آن شکاف، سپاه به دنبال او حرکت کرد، آن‌ها می‌خواستند یاران موسی علیه السلام را دستگیر کنند.

وقتی آخرین نفر سپاه او وارد آب شد، به دستور تو، رود نیل به حالت اولش بازگشت، وقتی فرعون فهمید در حال غرق شدن است گفت: «من به خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، ایمان آوردم، خدایی جز او نیست و من تسلیم امر او هستم».

تو با فرعون سخن گفتی: «ای فرعون! اکنون ایمان می‌آوری حال آن که پیش از این نافرمانی می‌کردی و از تبه‌کاران بودی، امروز تو را در این آب‌ها غرق می‌کنم و بدن تو را از آب بیرون می‌اندازم تا برای آیندگان، مایه عبرت باشی، اگر چه بسیاری از مردم از معجزات من، غافل هستند».

آن روز فرعون و همه سپاه او را در رود نیل غرق نمودی و بدن فرعون را به بیرون آب انداختی. (۱۱۰)

این قانون توست: اگر کسی در لحظه مرگ توبه کند، تو آن را نمی‌پذیری. مهم این است که انسان به غیب ایمان بیاورد و با درک عقلانی خود به سوی تو بازگردد و از گناهان پشیمان شود. در لحظه مرگ پرده‌ها کنار رفته و گناهکاری که توبه نکرده است، آتش جهنم را می‌بیند، در آن لحظه، توبه قبول نمی‌شود، به همین خاطر توبه فرعون را در لحظه جان دادن قبول نکردی.

فرعون با سپاه خود برای رویارویی با موسی علیه السلام و یاران او حرکت کرده بود، او زرهی سنگین به تن داشت، به همین دلیل وقتی غرق شد، بدن او را در آب فرو رفت، تو بدن او به روی آب آوردی و در ساحل انداختی تا همه جسد او را ببینند و یقین کنند که او مرده است. مردم به بدن بی‌جان او نگاه می‌کردند، این همان فرعونی است که سال‌های سال ادعای خدایی می‌کرد!

یونس: آیه ۹۳

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ
الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۹۳)

بعد از آن تو بنی اسرائیل را در سرزمین پر نعمت و سرسبز منزل دادی، تو به آنان وعده داده بودی که آنان را به فلسطین بازگردانی و به وعده خود وفا کردی، فلسطین منزلگاه پیامبران توست. بنی اسرائیل، از نسل یعقوب علیه السلام بودند، (اسرائیل نام دیگر یعقوب علیه السلام است).

یعقوب علیه السلام پیامبر تو بود و دوازده پسر داشت، یکی از آنها یوسف علیه السلام بود. یوسف علیه السلام پس از سختی‌های بسیار در مصر به مقام بزرگی رسید، برای همین بود که همه پسران یعقوب علیه السلام به مصر هجرت کردند. کم‌کم تعداد آنان زیاد شد، از نسل این دوازده برادر، قوم بنی اسرائیل شکل گرفت.

بعد از مدتی قوم بنی اسرائیل گرفتار ظلم و ستم فرعون شدند، تو موسی علیه السلام را برای نجات آنان فرستادی، بین یعقوب علیه السلام و آمدن موسی علیه السلام حدود هشتصد سال فاصله بود.

اکنون فرعون را نابود کردی و بنی اسرائیل را به فلسطین بازگرداندی و نعمت‌های پاکیزه، روزی آنان کردی.

آنان سالیان سال در فلسطین زندگی کردند، در تورات مژده آمدن آخرین پیامبر خود را داده بودی، آنان می‌دانستند که پیامبر موعود در سرزمین حجاز (عربستان) ظهور خواهد کرد، گروهی به سرزمین حجاز مهاجرت کردند.

آنها می‌خواستند اولین کسانی باشند که به آن پیامبر ایمان می‌آورند. عده‌ای از آنها در مدینه که آن روزها «یثرب» نام داشت ساکن شدند. آنان تا آن زمان، در هیچ زمینه‌ای اختلافی با هم نداشتند.

سال‌ها گذشت تا اینکه محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث کردی و او به یثرب (مدینه) هجرت کرد؛ اما متأسفانه گروهی از آنان به محمد صلی الله علیه و آله حسد ورزیدند و با او دشمنی کردند، گروهی هم حق را پذیرفتند و ایمان آوردند. (۱۱۱)

به هر حال، اختلاف در میان آنان افتاد، آنان تورات را بارها خوانده بودند، نشانه‌های پیامبر موعود را به خوبی می‌دانستند و همان‌طور که فرزندان خود را می‌شناسند، پیامبر موعود را هم می‌شناختند و یقین داشتند که آن پیامبر، کسی جز محمد ﷺ نیست. تو در روز قیامت در آنچه اختلاف کردند، داوری خواهی کرد.

یونس: آیه ۹۵ - ۹۴

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ
الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا
تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۹۴) وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ
فَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۹۵)

ای محمد! اگر در آنچه به تو نازل کرده‌ام، شک داری، از اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) بپرس زیرا این آموزه‌ها در کتب آنان هم ذکر شده است، من در همه کتاب‌ها از توحید، معاد و چگونگی کمک کردن به پیامبرانم سخن گفته‌ام.

این قرآن حق است که از جانب من به تو رسیده است، پس شک نکن و تردید به دل خود راه نده.

از کسانی نباش که آیات مرا دروغ شمردند که در این صورت، از زیانکاران خواهی بود.

* * *

منظور تو از این سخن چیست؟ مگر محمد ﷺ در قرآن شک داشت که تو با او این گونه سخن می‌گویی؟

وقتی قرآن را مورد بررسی قرار می‌دهم می‌بینم که تو در بعضی آیات، با محمد ﷺ سخن گفته‌ای اما منظور تو، پیروان اوست، مثلاً در سوره «اسرا» آیه ۲۳ چنین می‌گویی: «به پدر و مادر خود، اُف نگو».

تو با محمد ﷺ سخن می‌گویی، او هنوز به دنیا نیامده بود که پدرش از دنیا رفت، مادرش را هم در دو سالگی از دست داد، پس چرا به او می‌گویی: «به پدر و مادر خود اُف نگو»؟

تو محمد ﷺ را مخاطب خود قرار می‌دهی ولی منظور تو پیروان اوست، این شیوه تو در بعضی از آیات قرآن است، این کار، اثر روانی زیادی در روحیه مسلمانان دارد، وقتی تو به پیامبر می‌گویی که به پدر و مادرت، اُف نگو، مسلمانان حساب کار خودشان را می‌کنند و می‌فهمند که این مسأله مهمی است که حتی پیامبر هم باید آن را مراعات کند.

در اینجا، تو از مسلمانان می‌خواهی تا در حقانیت قرآن شک نکنند و سخن تو را دروغ نشمارند.

* * *

یونس: آیه ۹۷ - ۹۶

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا

يُؤْمِنُونَ (۹۶) وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۹۷)

ای محمد! تو وظیفه داری پیام حق را به مردم برسانی، از تو نخواستهم کاری کنی که آنان حتماً ایمان بیاورند، من به انسان‌ها اختیار داده‌ام، مهم این

است که راه حق را نشان آنان بدهی، دیگر اختیار با خودشان است. بعضی از آنان تصمیم گرفته‌اند ایمان نیاورند، آنان مردمی لجوج هستند و از روی لجاجت حق را انکار می‌کنند، این قانون من است که آنان را به حال خود رها می‌کنم و توفیق ایمان آوردن را به آنان نمی‌دهم. برای آنان هر نوع معجزه‌ای هم که بیاوری، باز آنان ایمان نمی‌آورند. وقتی عذاب من فرا رسد و آنان با چشم خود عذاب را ببینند، آن وقت ایمان می‌آورند، البته این ایمان دیگر سودی ندارد، وقتی که عذاب دردناک بر کسی نازل شود، دیگر توبه او پذیرفته نمی‌شود.

یونس: آیه ۹۸

فَلَوْلَا كَانَتْ قُوَّةُ أُمَّتٍ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ
يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ (۹۸)

این قانون توست: «وقتی عذاب نازل شود، دیگر ایمان آوردن فایده‌ای ندارد».

مهم این است که انسان قبل از آن که پرده‌ها کنار رود به غیب ایمان بیاورد و با درک عقلانی خود به سوی تو بازگردد و از گناهان پشیمان شود، اما وقتی عذاب فرا رسد، دیگر توبه پذیرفته نمی‌شود، قوم «عاد» سخنان هود علیه السلام را دروغ شمردند و به عذاب گرفتار شدند، قوم «ثمود» هم صالح علیه السلام را دروغگو خواندند و سرانجام نابود شدند. قوم «لوط» هم در زیر بارانی از سنگریزه هلاک شدند. قوم «مدین» نیز سخنان شعیب علیه السلام را قبول نکردند و به عذاب گرفتار شدند.

این سرنوشت مردمی بود که پیامبران خود را تکذیب کردند و به عذاب تو گرفتار شدند، اما سرنوشت قوم یونس به گونه‌ای دیگر بود، تو یونس علیه السلام را برای هدایت آنان فرستادی و آنان او را تکذیب کردند، یونس علیه السلام به آنان وعده عذاب داد و از میان آنان رفت، آنان قبل از این که عذاب فرا برسد، توبه کردند و به تو ایمان آوردند و تو عذاب را از آنان برداشتی و به آنان فرصت دادی تا در این دنیا زندگی کنند و از نعمت‌های تو بهره‌مند شوند.

من دوست دارم درباره یونس علیه السلام و قوم او بیشتر بدانم:

تو یونس علیه السلام را به پیامبری انتخاب کردی و از او خواستی تا به سوی مردمی برود که در نینوا (در کشور عراق) زندگی می‌کردند. او به نینوا رفت و سی و سه سال، مردم آنجا را به یکتاپرستی دعوت کرد.

آن مردم با یونس علیه السلام تندی می‌کردند و او را تهدید به قتل نمودند، سرانجام یونس علیه السلام آنان را نفرین کرد و از تو خواست تا بر آنان عذاب را نازل کنی.

تو به یونس علیه السلام وحی کردی که در روز چهارشنبه، نیمه ماه، هنگام طلوع آفتاب، وقت آمدن عذاب بر آن مردم است. یونس علیه السلام این ماجرا را به شخصی اطلاع داد. آن شخص به یونس علیه السلام ایمان آورده بود، نام او «روبیل» بود.

یونس علیه السلام پیش خود فکر کرد که دیگر باید از آن شهر برود، او قبل از آن که عذاب فرا برسد، از شهر خارج شد.

روبیل برای کاری که داشت در شهر ماند، گویا او تصمیم داشت تا کارش را انجام بدهد و بعداً از شهر بیرون برود، روبیل پیش خود گفت: خوب است یکبار دیگر این مردم را از عذاب خدا بترسانم و بعداً از شهر بروم.

او به بالای بلندی رفت فریاد برآورد: «ای مردم! دل من به حال شما می‌سوزد، عذابی که یونس علیه السلام به شما وعده داده بود، نزدیک شده است، از عذاب خدا بترسید».

روبیل این سخن را برای اتمام حجّت گفت و شاید هم باور نمی‌کرد این سخن را گوش کنند، اما چون نشانه‌های عذاب فرا رسیده بود، آنان تصمیم گرفتند توبه کنند. آنان نزد روبیل آمدند و گفتند:

— ای روبیل! به ما بگو اکنون چه کنیم.

— از خانه‌های خود بیرون بیایید و مادران را از کودکان جدا کنید.

— چرا؟

— وقتی کودکان گریه کنند، زمینه گریه برای شما فراهم می‌شود، آنگاه شروع به ناله کنید و توبه کنید و از خدا بخواهید شما را ببخشد.

— چگونه توبه کنیم؟

— دست‌های خود را رو به آسمان بگیرید و بگویید: «خدایا! ما به خود ستم کردیم که پیامبر تو را دروغگو پنداشتیم، اکنون توبه می‌کنیم و از تو می‌خواهیم ما را ببخشی».

آنان به سخنان روبیل عمل کردند، قبل از آمدن عذاب، توبه کردند، هنوز ساعتی به نازل شدن عذاب مانده بود که صدای گریه و فغان آنان، همه جا را فرا گرفت، تو توبه آنان را پذیرفتی و عذاب را از آنان برداشتی که تو خدای بخشنده و مهربان هستی. (۱۱۲)

شهر نینوا کنار رود فرات واقع شده بود، یونس علیه السلام به سوی فرات رفت. رود فرات رود بزرگی بود و کشتی‌ها به راحتی در آن رفت و آمد می‌کردند،

یونس علیه السلام سوار کشتی شد. کشتی به سوی «خلیج فارس» حرکت کرد. وقتی کشتی به وسط دریا رسید، تو نهنگ بزرگی را بر اهل آن کشتی مسلط کردی، آن‌ها فهمیدند که آن نهنگ، یکی از آنان را می‌خواهد، آن‌ها به قرعه رو آوردند و قرعه به نام یونس علیه السلام درآمد، آن‌ها یونس علیه السلام را به آب انداختند. یونس علیه السلام درون شکم نهنگ قرار گرفت. (بعضی از نهنگ‌ها بیش از ۳۰ متر طول دارند و به راحتی می‌توانند انسانی را بلعند).

یونس علیه السلام تقریباً یک هفته در شکم نهنگ باقی ماند، زنده ماندن یک انسان در شکم نهنگ به قدرت و اراده تو بود، تو به هر کاری که بخواهی توانا هستی. یونس علیه السلام از تو خواست تا او را نجات دهی، تو دعای او را مستجاب کردی، آن نهنگ به ساحل آمد و یونس علیه السلام را به آنجا افکند. یونس علیه السلام بسیار ضعیف شده بود، مدتی گذشت تا او سلامتی خود را بازیافت و به سوی قوم خود رفت، مردم با دیدن او بسیار خوشحال شدند و به او ایمان آوردند. ذکر این نکته لازم است که یونس علیه السلام تقریباً چهار هفته از قوم خود دور بود، یک هفته طول کشید تا از نینوا به خلیج فارس برود، یک هفته هم در شکم نهنگ بود، یک هفته هم در ساحل خلیج فارس استراحت کرد تا سلامتی خود را به دست آورد، یک هفته هم طول کشید تا از ساحل خلیج فارس خود را به نینوا برساند. (۱۱۳)

یونس: آیه ۱۰۰ - ۹۹

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ
جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۹۹) وَمَا كَانَ
لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا

يَقْتُلُونَ (۱۰۰)

ای محمد! اگر من می خواستم می توانستم کاری کنم که همه مردم یکجا ایمان بیاورند، اما این را نخواستم، زیرا در آن صورت، ایمان آوردن مردم از روی اجبار بود. اکنون که این را دانستی چرا می خواهی که مردم را مجبور کنی که ایمان بیاورند؟ ایمانی که از روی اجبار باشد، ارزشی ندارد. من دوست دارم بندگانم، ایمان به من را آزادانه انتخاب کنند، من به چنین ایمانی پاداش می دهم. (۱۱۴)

من بندگان خود را آفریدم و راه خوب و بد را به آنها نشان می دهم، پیامبران را برای هدایت آنان می فرستم، کسانی که به من ایمان می آورند، از توفیق من بهره مند شده اند، اگر من پیامبران را نفرستاده بودم، آیا کسی می توانست به راه راست هدایت شود و به سعادت دنیا و آخرت برسد؟ کسانی که به سخنان پیامبران من گوش فرا می دهند و در آن فکر می کنند، از نعمت ایمان بهره مند می شوند، اما گروهی که از تعقل و اندیشه در سخنان پیامبران سر باز می زنند، نتیجه کار آنان این می شود که توفیق ایمان را از دست می دهند و به عذاب گرفتار می شوند.

یونس: آیه ۱۰۱

قُلِ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي
الآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ (۱۰۱)

در اینجا راه تقویت ایمان را بیان می کنی و از همه می خواهی تا به آسمانها و زمین نگاه کنند، خورشید، ماه، ستارگان، کوهها، درختان... همه نشانه های

قدرت تو هستند.

این نشانه‌ها و هشدارهای تو، برای گروهی که ایمان نمی‌آورند، سودی نمی‌بخشد. برای ایمان آوردن، نشانه‌ها و معجزه‌ها کافی نیست، بلکه باید خود من بخواهم ایمان بیاورم، تو مرا موجودی با اختیار آفریده‌ای، نشانه‌های قدرت خود را به من نشان می‌دهی، راه حق و حقیقت را برایم آشکار می‌کنی، این کاری است که تو انجام می‌دهی، پس از آن باید خود تصمیم بگیرم که ایمان بیاورم، اگر من نخواهم راه ایمان را انتخاب کنم، هزاران دلیل و نشانه و معجزه هم نمی‌توانند مرا با ایمان کنند، ایمان، وابسته به اختیار من است.

یونس: آیه ۱۰۳ - ۱۰۲

فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ
قَبْلِهِمْ قُلْ فَاَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (۱۰۲) ثُمَّ نَسِيتِي
رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۳)

محمد ﷺ وظیفه خود را انجام داد و پیام تو را به بُت پرستان رساند، گروهی از آنان تصمیم گرفته بودند که ایمان نیاورند، به راستی آنان منتظر چه بودند؟ آیا سرنوشتی غیر از سرنوشت کافرانی که قبلاً بوده‌اند، در انتظار آنان است؟ از محمد ﷺ می‌خواهی تا به آنان چنین بگویی: «منتظر باشید، من هم با شما منتظرم».

آری، سرانجام عذاب را بر آنان نازل می‌کنی و آنان را به سزای اعمالشان می‌رسانی.

وقتی تو عذاب را بر کافران نازل می‌کنی، ابتدا پیامبران و مؤمنان را از جمع

آن کافران دور می‌کنی و آنان را از آن عذاب رهایی می‌بخشی و این‌گونه بر خود واجب کرده‌ای که مؤمنان را از عذاب نجات دهی.

چند سال پیش شهری که مردم آن مسلمان و شیعه بودند، در اثر زلزله ویران شد و هزاران نفر از بین رفتند، اگر تو بر خود واجب کرده‌ای که مؤمنان را از عذاب نجات دهی، پس چرا آن هزاران مسلمان را نجات ندادی؟ برای پاسخ این سؤال خود مطالعه می‌کنم، به این نتیجه می‌رسم: درست است که تو قوم «ثمود» را هم با زلزله از بین بردی، اما هر زلزله‌ای، عذاب نیست!

نشانه زلزله‌ای که عذاب است این است: تو شهری را با زلزله نابود می‌کنی و سپس مردم آن شهر را به جهنم می‌فرستی و به آتش عذاب گرفتار می‌کنی. گاهی زلزله، حادثه‌ای طبیعی است، عده‌ای از مؤمنان ممکن است در آن زلزله از دنیا بروند، اما تو هرگز آنان را به جهنم نمی‌بری بلکه آنان را در بهشت مهمان رحمت خود می‌کنی، پس این زلزله، عذاب نیست، حادثه‌ای طبیعی است.

سخن تو در این آیه این است: بر تو واجب است که مؤمنان را از عذاب نجات دهی، تو نگفتی که مؤمنان را از حادثه طبیعی نجات می‌دهی! آری، اگر تو بر مردم شهر غضب کنی و بخواهی عذاب را بر آنان نازل کنی، قطعاً مؤمنان را نجات می‌دهی.

یونس: آیه ۱۰۹ - ۱۰۴

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي كُنْتُ مِنْكُمْ فِي شَكٍّ مِنْ

دِیْنِی فَلَآ اَعْبُدُ الَّذِیْنَ تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَلٰكِنْ اَعْبُدُ اللّٰهَ الَّذِیْ
 یَتَوَفَّاكُمْ وَاْمُرْتُ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ (۱۰۴) وَاَنْ اَقِمْ وَجْهَكَ
 لِلدِّیْنِ حَنِیْفًا وَّلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ (۱۰۵) وَّلَا تَدْعُ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ
 مَا لَا یَنْفَعُكَ وَّلَا یَضُرُّكَ فَاِنْ فَعَلْتَ فَاِنَّكَ اِذَا مِنَ الظَّالِمِیْنَ (۱۰۶)
 وَاِنْ یَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ اِلَّا هُوَ وَاِنْ یُرِدْكَ بِخَیْرٍ فَلَا
 رَادَّ لِفَضْلِهِ یُصِیْبُ بِهٖ مَنْ یَّشَآءُ مِنْ عِبَادِهٖ وَهُوَ الْغَفُوْرُ
 الرَّحِیْمُ (۱۰۷) قُلْ یَا اَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَّبِّكُمْ فَمَنْ
 اهْتَدَى فَاِنَّمَا یُهْتَدِیْ لِنَفْسِهٖ وَمَنْ ضَلَّ فَاِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا وَمَا اَنَا
 عَلَیْكُمْ بِوَكِیْلِ (۱۰۸) وَاَتَّبِعْ مَا یُوْحٰی اِلَیْكَ وَاصْبِرْ حَتّٰی یَخْكُمَ اللّٰهُ
 وَهُوَ خَیْرُ الْحَاكِمِیْنَ (۱۰۹)

اکنون با پیامبر خود این گونه سخن می گویی:

ای محمد! به این مردم بگو که اگر در دین تو شک و تردید دارند، بدانند که
 تو هرگز بت‌های آن‌ها را نمی پرستی.

ای محمد! به آنان بگو که من خدایی را می پرستم که جان شما را می ستاند و
 به من فرمان داده است تا از مؤمنان باشم!

ای محمد! با تمام وجود و با اخلاص به سوی دینی روی بیاور که خالی از
 هر عیب و شرکی است.

هرگز از مشرکان نباش و جز من را به خدایی نخوان که اگر چنین کنی از
 ستمکاران خواهی بود، بدان هیچ کس غیر از من نمی تواند به تو سودی یا
 زیانی برساند.

اگر من برای تو رنج و ضرری بخواهم، جز من چه کسی می تواند آن را
 برطرف کند؟ اگر خیر و خوبی برای تو بخواهم، هیچ کس نمی تواند جلوی

آن خیر و خوبی را بگیرد. من به هرکدام از بندگان خود که بخواهم خیر و رحمت خویش را نازل می‌کنم، من خدای آمرزنده و مهربان هستم. ای محمد! تو فقط مأموری تا پیام مرا به مردم برسانی، اگر آنان دین مرا پذیرفتند و به آن ایمان آوردند، خودشان سود کرده‌اند، اگر هم آن را انکار کردند، به خود ضرر زده‌اند.

ای محمد! از تو می‌خواهم از آنچه به تو وحی می‌کنم، پیروی کنی و در مقابل سختی‌ها صبر و تحمل داشته باشی، کافران برای تو مشکلات زیادی ایجاد می‌کنند، آنان تو را جادوگر می‌خوانند و به تو تهمت می‌زنند و دیوانه‌ات می‌خوانند و قصد جان تو را می‌کنند، تو در مقابل همه این سختی‌ها، صبر کن. من به آنان مهلت می‌دهم، سرانجام مهلت آنان تمام می‌شود و من در آن هنگام میان تو و آن کافران داوری خواهم کرد و من بهترین داوران هستم. (۱۱۵)

سوره هود

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره، «مکّی» نازل شده است و سوره شماره ۱۱ قرآن می‌باشد.
- ۲ - هود علیه السلام یکی از پیامبران بزرگ بود که خدا او را برای هدایت قوم «عاد» فرستاد، اما آن مردم به سخن او گوش نکردند و به عذاب سختی گرفتار شدند و نابود شدند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: سختی کار پیامبر، امر به مقابله با منافقان، توصیه به صبر، ذکر زندگی هفت پیامبر (نوح، هود، صالح، لوط، ابراهیم، شعیب، موسی علیه السلام) که برای هدایت مردم سختی‌های زیادی تحمل کردند.

هود: آیه ۴ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرِّكَابُ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ
ثُمَّ فَصَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (۱) أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ
نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ (۲) وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا
حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي
أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ (۳) إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴)

در ابتدا، سه حرف «الف»، «لام» و «را» را ذکر می‌کنی، قرآن معجزه‌ای از همین حروف الفبا می‌باشد. تو حکیم و آگاه هستی، سخنان تو در قرآن، محکم و استوار است و به روشنی برای مردم بیان شده است.

هدف تو از نازل کردن قرآن چه بود؟

تو می‌خواهی که مردم دست از بت‌پرستی و خدایان دروغین بردارند و فقط تو را بپرستند. تو محمد ﷺ را به عنوان پیامبر فرستادی تا مردم را از عذاب

روز قیامت بترساند و به آنان، مژده بهشت بدهد. اگر آنان به سوی تو بازگردند و ایمان بیاورند و از گناهان خود توبه کنند، تو در این دنیا آنان را از نعمت‌ها و آرامش بهره‌مند می‌کنی و فضل و رحمت خود را به آن‌ها عطا می‌نمایی، اگر ایمان نیاورند، عذاب روز قیامت در انتظار آن‌ها خواهد بود، در آن روز، می‌توانی همه را بار دیگر زنده کنی و برای حسابرسی به پیشگاه خود حاضر کنی که تو بر هر کاری توانا هستی.

هود: آیه ۶ - ۵

أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينٍ
يَسْتَعْشُونَ بِنِبَاهِهِمْ يَغْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ (۵) وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ
مُسْتَفْرَقَهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۶)

من سؤالی دارم: پیامبر تو وظیفه خود را انجام داد، پیام تو را با دلسوزی به مردم رساند، آنان را از عذاب روز قیامت ترساند، آیا آنان سخن او را پذیرفتند؟

تو می‌خواهی به این سؤال من پاسخ بدهی، گروهی به او ایمان آوردند و سعادت دنیا و آخرت را از آن خود کردند، اما گروهی او را تکذیب کردند و به او ایمان نیاوردند، پیامبر دوست داشت باز هم برای آنان قرآن بخواند و از هر فرصتی برای سخن گفتن با آنان استفاده می‌کرد، شاید آنان از خواب غفلت بیدار شوند، اما آنان سعی می‌کردند با پیامبر روبرو نشوند.

حدود نه سال از آغاز رسالت محمد ﷺ گذشته بود، او در مکه بود و روزها کنار کعبه می‌رفت تا با بُت پرستان سخن بگوید، بُت پرستان در اطراف کعبه، بت‌های زیادی قرار داده بودند و در مقابل آن بت‌ها سجده می‌کردند. وقتی آنان برای سجده بر بت‌های خود می‌آمدند، پیامبر را می‌دیدند که در کنار کعبه نشسته است، آن‌ها می‌دانستند که پیامبر برای آنان قرآن خواهد خواند، پس بعضی از آنان، سر خود را پایین می‌گرفتند و لباس خود را روی سر خود می‌انداختند تا پیامبر آن‌ها را نبیند و نشناسد.

کار آنان به اینجا رسیده بود که از قرآن و شنیدن سخن تو فراری بودند، آن‌ها فکر نمی‌کردند که ایمان یا کفر آنان ضرری برای تو ندارد، تو خدای بی‌نیاز هستی و هرگز به ایمان بندگان خود نیازی نداری.

شاید با این کار، پیامبر آنان را نبیند، اما تو که آنان را می‌بینی و به همه کارهای آشکار و پنهان آنان آگاهی داری، تو از اسرار دل‌ها باخبر هستی.

تو بر حال همه جنبنندگان آگاه هستی، روزی همه آنان را می‌دهی، می‌دانی کجا زندگی می‌کنند و کجا می‌میرند، همه این‌ها در کتاب علم تو ثبت شده است، این‌ها نشانه علم و دانش توست، آن کافران که جامه بر سر می‌کشند و از پیامبر تو فرار می‌کنند، فکر می‌کنند که تو آنان را نمی‌بینی، تو بر هر کاری توانا هستی، از همه کارهای بندگان خود آگاهی داری، به این کافران مهلت می‌دهی، اما سرانجام آنان را به عذاب سختی گرفتار می‌سازی.

* * *

هود: آیه ۷

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ
وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ

مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ
مُبِينٌ (۷)

برایم گفتمی که بر هر کاری توانا هستی، اکنون نمونه‌های قدرت خود را بیان می‌کنی. تو زمین و آسمان‌ها را در شش مرحله آفریدی، تو می‌توانستی که در یک چشم به هم زدن جهان را بیافرینی اما این چنین خواستی که جهان را در چند مرحله خلق کنی تا نشانه‌ای بهتر از قدرت تو باشد. (۱۱۶)

«و آن روز عرش خدا بر آب بود»، برای فهم این سخن تو نیاز به فرصت دیگری هست.

تو جهان هستی را آفریدی و هدف تو این بود تا بندگان را آزمایش کنی که اعمال کدام یک از آنان بهتر است. این آزمایش برای این بود که آنان خودشان را بهتر بشناسند و گرنه تو به همه چیز آگاهی داری و نیاز به امتحان بندگان نداری.

آری، تو می‌خواهی معلوم بشود چه کسی عملش بهتر از دیگران است، تو عمل بیشتر را نمی‌خواهی، بلکه عمل بهتر را می‌خواهی. عملی که کم باشد اما با اخلاص باشد نزد تو ارزش دارد، اما تو عملی را که زیاد باشد و در آن اخلاص نباشد، قبول نمی‌کنی.

وقتی که پیامبر برای کافران آیات این قرآن را خواند و خبر داد که بعد از مرگ زنده می‌شوند، آنان در جواب گفتند: «این قرآن جادویی آشکار است».

شیوه تو در قرآن این است که گاهی در وسط یک آیه به مطلب مهمی اشاره می‌کنی و سپس بحث را ادامه می‌دهی، در وسط این آیه، چنین گفتی:

«و آن روز عرش خدا بر آب قرار داشت».
 به راستی منظور از «آب» در اینجا چیست؟ آیا تو درباره آب دریا و رودها سخن می‌گویی؟ باید تحقیق و مطالعه کنم...

اسم او «داوود رَقَّی» بود، شتربانی بود که در کوفه زندگی می‌کرد، گاه‌گاهی به مدینه سفر می‌کرد و خدمت امام صادق علیه السلام می‌رسید، آن حضرت به داوود علاقه زیادی داشت، یک روز وقتی او نزد امام رفت، امام به اطرافیان خود رو کرد و فرمود: «هر کس می‌خواهد یکی از یاران مهدی علیه السلام را ببیند، به داوود نگاه کند» (۱۱۷).

داوود رَقَّی بارها این آیه را خوانده بود و دوست داشت بداند منظور از «آب» در اینجا چیست؟ او با خود فکر می‌کرد آیا عرش خدا بر روی همان آبی است که او در دریاها و رودها می‌بیند؟

پس تصمیم گرفت تا تفسیر این آیه را از امام صادق علیه السلام بپرسد. امام در پاسخ چنین فرمود: «قبل از این که خدا، زمین و آسمان و خورشید و ماه و انسان‌ها را بیافریند، علم و دین خود را به آب عطا نمود» (۱۱۸).

داوود به فکر فرو رفت، «آب» حقیقتی است که خدا علم و دانش و دین خود را به آن عطا کرده است! پس آبی که در این آیه ذکر شده است، آبی نیست که در دریا و رودها دیده می‌شود، آن حقیقتی دیگر است و قبل از خلقت زمین و آسمان‌ها خلق شده است.

اگر بخواهم آن حقیقت را بشناسم باید بدانم تو قبل از خلقت زمین و آسمان‌ها، چه چیزی را آفریدی، باید به مطالعه خود ادامه دهم...

در کتاب‌ها جستجو می‌کنم، سخنان اهل بیت علیهم‌السلام را می‌خوانم، به این مطلب می‌رسم: تو قبل از آن که زمین و آسمان را خلق کنی، نوری را خلق نمودی، فقط نور بود و هیچ آفریده دیگری نبود، آن نور، حمد و ستایش تو را می‌کرد. چهارده هزار سال گذشت، پس از آن، تو عرش خود را آفریدی. (۱۱۹)

آن نور، نور محمد و آل محمد علیهم‌السلام بود، سخن از آفرینش جسم آن‌ها نیست، جسم آن‌ها را که در این دنیای خاکی آفریدی. هزاران سال پس از خلقت آن نور، زمین را آفریدی و بعد از سال‌های سال، جسم آنان را آفریدی، اینجا سخن از آفرینش نور آن‌هاست.

آن نور سالیان سال، در عرش و ملکوت تو بود و حمد و ستایش تو را می‌کرد. پس از آن اراده کردی و بر بندگان منت نهادی و آن نور را به این دنیای خاکی آوردی.

* * *

من به دنبال حقیقتی بودم که تو در این آیه، از آن به «آب» یاد کردی، آن حقیقت این ویژگی را داشت که قبل از زمین و آسمان‌ها خلق شده بود. فکر می‌کنم دیگر می‌توانم حدس بزنم آن حقیقت چیست، آن حقیقت، نور محمد و آل محمد علیهم‌السلام است که قبل از همه چیز تو آن نور را خلق کردی.

و اما یک سؤال؟

چرا در این آیه، از آن نور به عنوان «آب» یاد کردی؟

در این دنیای خاکی، آب مایه حیات و زندگی است، اگر آب نباشد، هیچ موجود زنده‌ای باقی نمی‌ماند، قوام موجودات زنده به آب است، پس آب است که سبب حیات و بقای موجودات دیگر می‌شود. نور محمد و آل محمد علیهم‌السلام هم باعث بقای موجودات است، اگر لحظه‌ای آن نور نباشد، همه

موجودات نابود می شوند. نور محمد و آل محمد ﷺ، حجت تو می باشد، اگر حجت تو نباشد، زمین و زمان زیر و رو می شود، اگر برای لحظه ای، زمین از حجت تو خالی بماند، نظام هستی به هم می ریزد. (۱۲۰)

وقتی آدم و حوا را آفریدی، چشم آنان به این نور مقدس افتاد، از تو درباره آنان سؤال کردند، تو در جواب چنین گفتی: «این نوری که شما می بینید نور بهترین بندگان من است. بدانید که اگر آنها نبودند، من شما را خلق نمی کردم! آنان خزانه دار علم و دانش من هستند و اسرار من نزد آنان است». (۱۲۱)

* * *

بار دیگر این آیه را می خوانم: «عرش خدا بر فراز آب بود». معنای «آب» را دانستم، آب در اینجا نماد ولایت و نور محمد و آل محمد ﷺ است.

اما منظور از عرش خدا چیست؟

بار دیگر باید حدیث داوود رقی را بخوانم، او نزد امام صادق ﷺ رفت و از آن حضرت درباره این آیه سؤال کرد، امام به او فرمود:

— ای داوود! بگو بدانم مردم درباره این آیه چه می گویند؟

— عرش به معنای «تخت پادشاهی» است، آنان می گویند که تخت پادشاهی خدا بر روی آب بود و خدا هم بالای آن تخت بود.

— این چه سخن باطلی است که آنان می گویند، چگونه ممکن است خدا بر بالای عرش و تخت باشد؟ هر کس چنین سخنی بگوید، خدا را با ویژگی های مخلوقاتش وصف کرده است، خدا جسم نیست و ویژگی های مخلوقات خود را ندارد.

— آقای من! برایم بگو که منظور از این آیه چیست؟

— خدا علم و دین خود را بر «آب» عطا کرد... (۱۲۲)
 آن روز داوود به جواب سؤال خود رسید، زیرا برای فهم قرآن به در خانه
 کسی آمده است که وارث علم پیامبر است.

بار دیگر این آیه را می‌خوانم:
 «عرش» بر «آب» قرار داشت.
 اکنون به جای کلمه «عرش»، کلمه «علم» را قرار می‌دهم و به جای کلمه
 «آب»، «نور محمد و آل محمد ﷺ» را قرار می‌دهم.
 معنای آیه این می‌شود:

«علم» بر «نور محمد و آل محمد ﷺ» قرار داشت!
 این ترجمه زیبا نیست، بار دیگر به روایت امام صادق علیه السلام مراجعه می‌کنم، با
 توجه به سخن آن حضرت به این ترجمه می‌رسم:
 خدا «علم» را به «نور محمد و آل محمد ﷺ» عطا کرد.
 این ترجمه زیباست و روشن و واضح!
 شاید بتوانم بگویم این زیباترین آیه‌ای بود که در این مدّت تفسیر نمودم،
 امروز این قلم تجربه‌ای به من داد که کمتر کسی آن را درک می‌کند، کاش یک
 نفر به من می‌گفت چگونه شکر این نعمت را به جا آورم!

خدا قبل از همه چیز علم خود را به این نور عنایت کرد، این علم است که
 ریشه همه خوبی‌ها و زیبایی‌ها می‌باشد.
 وقتی که خدا آدم و حوّا را خلق کرد، به آنان درباره آن نور چنین گفت: «آنان
 خزانه‌دار علم و دانش من هستند و اسرار من نزد آنان است»، این سخن، ثابت

می‌کند که خدا قبلاً علم خود را به این نور مقدّس عطا کرده بود. (۱۲۳)

اکنون که معنای این آیه را دانستیم، خیلی از مطالب برایم واضح می‌شود و می‌فهمم که چرا فرشتگان از این نور مقدّس، درس آموختند!

وقتی خدا فرشتگان را آفرید، این نور مقدّس به آنان ذکر توحید را آموخت و به آنان آموزش داد این‌گونه خدا را به بزرگی یاد کنند:

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر.

آری، این چهار شعار توحید را نور مقدّس به فرشتگان یاد داد، قبل از آن، فرشتگان نمی‌دانستند چه بگویند و چگونه خدا را یاد کنند. این ثمره علمی بود که خدا به این نور مقدّس داده بود. (۱۲۴)

هود: آیه ۸

وَلَيْنُ أَخْرَجْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْسِبُهُ آلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۸)

پیامبر برای کافران قرآن خواند و آنان را از عذاب روز قیامت ترساند، آنان به پیامبر گفتند که این قرآن، جادوست، تو این سخن را می‌شنوی، اما قانون تو این است که به کافران مهلت می‌دهی.

اگر عذاب آنان را تا زمان مشخصی عقب بیندازی، آنان می‌گویند: «چه چیزی جلوی عذاب ما را گرفته است». این سخن آنان است، گویی که مشتاق عذاب تو هستند.

آنها نمی‌دانند که وقتی روز عذاب فرا برسد، هیچ کس نمی‌تواند آن عذاب را از آنان دور کند. آنان فرا رسیدن روز عذاب را مسخره می‌کنند و سرانجام به

آن گرفتار خواهند شد و راهی برای فرار نخواهند داشت.

قرآن تو برای همهٔ زمان‌ها می‌باشد، این آیه دربارهٔ کافرانی که پیامبر را جادوگر خواندند، نازل شده است، اما معنا و مفهوم آن برای امروز هم هست. مهدی علیه السلام حجت توست و اکنون در پس پرده غیبت است، دشمنان تو روی زمین فساد و تباهی می‌کنند، آنان به بندگان مؤمن تو ظلم و ستم می‌نمایند، تو به آنان تا زمان ظهور مهدی علیه السلام مهلت می‌دهی، آنان به مؤمنان می‌گویند: مگر شما نمی‌گویید مهدی علیه السلام ظهور می‌کند و شما را از دست ما نجات می‌دهد؟ پس چرا او نمی‌آید؟

مؤمنان به وعدهٔ تو باور دارند، می‌دانند که وعدهٔ تو هیچ‌گاه دروغ نیست، آنان برای ظهور مهدی علیه السلام دعا می‌کنند و سرانجام تو به وعده‌ات وفا می‌کنی، در روز ظهور، دشمنان تو به دست مهدی علیه السلام و یاران او که سیصد و سیزده نفرند، نابود می‌شوند. (۱۲۵)

هود: آیه ۱۱ - ۹

وَلَئِنْ أَدْقْنَا الْإِنْسَانَ مِثْلَ رَحْمَةٍ تُمْ نَزَعْنَا مِنْهُ
إِنَّهُ لَيَبْغِ كُفْرًا (۹) وَلَئِنْ أَدْقْنَا نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ
ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ (۱۰) إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۱)

وقتی تو به انسان نعمت‌های دنیا را می‌دهی، او می‌گوید: «این حق من است» اما اگر آن نعمت‌ها را از او بگیری، ناله و زاری سر می‌دهد و ناشکری می‌کند و ناامید می‌شود.

انسان، حکمت کار تو و مصلحت خود را نمی‌داند، برای همین زود قضاوت می‌کند و از رحمت تو ناامید می‌شود و راه ناسپاسی در پیش می‌گیرد، اگر او باور داشته باشد که تو خیر بندگان خود را می‌خواهی، هرگز این چنین ناامید نمی‌شود. آری، گاهی تو نعمتی را به صلاح بنده‌ای نمی‌دانی پس آن نعمت را از او می‌گیری، اما او بنای ناشکری می‌گذارد.

از طرف دیگر، اگر بعد از بلاها و سختی‌ها، نعمت و منفعتی را به انسان بدهی، او تو را شکر نمی‌کند و با خوشحالی می‌گوید: «روزگار رنج و سختی گذشت و دیگر تکرار نمی‌شود»، او به دیگران فخر می‌فروشد و به آن نعمت‌ها مباحثات می‌کند و فراموش می‌کند که تو می‌توانی بار دیگر آن نعمت‌ها را از او بگیری.

این حکایت بیشتر انسان‌ها می‌باشد، اما مؤمنانی که در سختی‌ها صبر پیشه می‌کنند و عمل نیکو انجام می‌دهند، از ناشکری و غرور و فخرفروشی به دورند، آنان هرگز از محدوده اطاعت و بندگی تو بیرون نمی‌روند، هنگام سختی‌ها، صبر می‌کنند و هنگام نعمت‌ها شکر تو را به جا می‌آورند. اکنون به آنان وعده می‌دهی که گناهان آنان را ببخشی و پاداشی بس بزرگ به آنان عطا کنی.

هود: آیه ۱۴ - ۱۲

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ
بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ
نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۲) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا
بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَاذْعُوا مِنِّي اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ (۱۳) فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ
وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۴)

محمد ﷺ با کافران سخن گفت و آنان را به اسلام دعوت کرد، بعضی از آنان سخن محمد ﷺ را گوش می‌کردند و در ابتدا با آن مخالفتی نمی‌کردند، اما پیشنهاد یا خواسته‌ای از محمد ﷺ داشتند.

برای مثال گروهی از کافران وقتی سخن محمد ﷺ را شنیدند، در ابتدا به اسلام علاقه مند شدند، محمد ﷺ به آنان گفت که باید نماز بخوانند. آنان قدری فکر کردند و گفتند: «در نماز باید به رکوع برویم، ما هرگز رکوع نمی‌رویم،

چون این کار برای ما عیب و ننگ است. ای محمد! ما به شرطی مسلمان می شویم که تو نماز را حذف کنی.» (۱۲۶)

این چه سخنی بود که آنان گفتند؟

مگر اختیار دین تو در دست محمد ﷺ است؟

مگر او می تواند نماز را از دین حذف کند؟ در قرآن بارها از نماز سخن گفته

شده است. مگر محمد ﷺ می تواند این آیه ها را حذف کند؟

به راستی آن کافران چه خیال کرده اند؟ اکنون باید سخنی بگویی تا همه بفهمند که محمد ﷺ نمی تواند چنین کاری بکند، پس این آیه را بر محمد ﷺ نازل می کنی: «ای محمد! مبادا بعضی از آیاتی را که بر تو نازل کرده ام، ترک کنی!».

وقتی محمد ﷺ این سخن تو را برای کافران خواند، آنان فهمیدند که محمد ﷺ هرگز با خواسته آنان موافقت نخواهد کرد.

بزرگان مکه به مردم می گفتند: «محمد دروغگویی بیش نیست، اگر واقعاً او پیامبر است پس چرا فقیر است؟ چرا گنجی از سکه های طلا با خود ندارد؟ چرا فرشته ای همراه او نیست تا ما آن فرشته را ببینیم؟». اکنون به محمد ﷺ چنین می گویی: «ای محمد! مبادا از این که می گویند تو گنجی نداری و فرشته ای همراه تو نیست، دلتنگ شوی! بدان که تو فقط وظیفه داری پیام مرا به آنان برسانی و آنان را از عذاب روز قیامت بترسانی، بدان که من سخنان آنان را می شنوم و بر همه چیز آگاه هستم و در روز قیامت به حساب همه آنان

می‌رسم و آنان را به عذابی سخت گرفتار می‌سازم».

بزرگان مکه محمد ﷺ را دروغگو خطاب می‌کردند و می‌گفتند که قرآن را از پیش خودش ساخته است، آنان به مردم می‌گفتند: «محمد گمراه شده است و از شما می‌خواهد دست از دین پدران خود بردارید، هشیار باشید، مبادا فریب او را بخورید».

اکنون از آنان می‌خواهی که ده سوره مانند سوره‌های قرآن بیاورند. مگر آنان نمی‌گویند محمد ﷺ این سوره‌ها را در ذهن خود ساخته است؟

اگر این‌طور است پس دیگران هم باید بتوانند مثل آن را بسازند.

تو از آنان چنین درخواستی را نمودی ولی آنان نتوانستند حتی یک آیه همانند قرآن بیاورند، پس معلوم می‌شود که قرآن، سخن توست و از علم تو سرچشمه گرفته است. تو قرآن را بر قلب پیامبر نازل کردی، خدایی جز تو نیست، پس چرا بت پرستی را رها نمی‌کنند و مسلمان نمی‌شوند؟

آیه ۱۲ را می‌خوانم: «ای محمد! مبادا بعضی از آیاتی را که بر تو نازل کرده‌ام، ترک کنی!...».

این آیه ماجرای دیگری هم دارد. اکنون می‌خواهم آن ماجرا را بیان کنم: این آیه در مکه نازل شد، زمانی که هنوز پیامبر به مدینه هجرت نکرده بود، اما سال‌ها گذشت، پیامبر به مدینه هجرت کرد، سال دهم هجری فرا رسید، یک بار دیگر جبرئیل این آیه را برای پیامبر خواند...

ماجرای سرزمین «قَدید»، سال دهم هجری...
 من باید به سفری تاریخی بروم تا از این ماجرا باخبر بشوم... من باید جواب
 سؤال خویش را بیابم...

چرا جبرئیل یک بار دیگر این آیه را برای پیامبر می خواند؟
 بعضی از آیات قرآن، یک بار قبل از هجرت پیامبر به مدینه و یک بار بعد از
 هجرت نازل شده اند. (برای مثال: سوره حمد دو بار نازل شده است، سه آیه
 اول سوره معارج هم این گونه است).
 سفر تاریخی من آغاز می شود...

صدای کاروان به گوش می رسد، بیش از صد و بیست هزار نفر در دل این
 بیابان به این سو می آیند. (۱۲۷)

روز هفدهم ماه ذی الحجّه است. سال دهم هجری. آنان همراه پیامبر اعمال
 حج را انجام داده اند و اکنون می خواهند به سوی خانه های خود بازگردند.
 شتر پیامبر در این بیابان به پیش می رود، عده ای سواره اند و گروهی هم با
 پای پیاده همراه او می آیند، آسمان ابری است، خورشید در پس پرده ابرها
 پنهان شده است. وقتی آنان به اینجا می رسند، منزل می کنند. اینجا سرزمین
 «قَدید» است. (۱۲۸)

به پیامبر خبر داده ای که منتظر فرمان تو باشد، تو می خواهی این مردم با
 علی علیه السلام به عنوان «جانشین پیامبر» بیعت کنند، امسال آخرین سالی است که
 پیامبر در میان مردم است.

پیامبر می داند که گروه زیادی از منافقان دشمنی علی علیه السلام را به سینه دارند و به

دنبال این هستند تا در اولین فرصت، فتنه و آشوب برپا کنند.
پیامبر نگران فتنه منافقان است، به راستی مراسم بیعت با علی علیه السلام چه زمانی برگزار می‌شود؟

اذان ظهر فرا می‌رسد، بلال اذان می‌گوید، صف‌های نماز مرتب می‌شود، همه نماز ظهر خود را همراه پیامبر می‌خوانند. بعد از نماز، پیامبر با صدای بلند چنین دعا می‌کند: «خدایا محبت علی علیه السلام را در قلب اهل ایمان قرار بده...».
آنگاه پیامبر علی علیه السلام را به حضور می‌طلبد و به او می‌گوید:
— ای علی! من از خدا خواسته‌ام تا تو را جانشین من قرار بدهد و خدا هم مرا به این آرزویم رساند، اکنون دست خود را به سوی آسمان بگیر و دعا کن تا من آمین بگویم.

— ای پیامبر! من در دعای خود چه باید بگویم؟

— ای علی! بگو: «خدایا! محبت مرا در قلب اهل ایمان قرار بده».

علی علیه السلام دعا می‌کند، پیامبر به دعای او «آمین» می‌گوید.

عده‌ای از منافقان وقتی سخنان پیامبر و دعای او را می‌شنوند می‌گویند: «این دیگر چه خواسته‌ای بود که محمد از خدا نمود؟ چرا او از خدا نخواست تا فرشته‌ای به کمک او بیاید تا او را بر دشمنان پیروز کند یا از خدا گنجی نطلبید تا فقر و نداری او را برطرف نماید؟».

او برای ما آیه‌ای خواند، از کجا که این دروغ نباشد؟

اکنون تو این آیه را بر پیامبر نازل می کنی:

ای محمد! مبادا بعضی از آیاتی که من به تو وحی کرده‌ام را از ترس انکار مردم، ابلاغ نکنی! مبادا از سخن مردم دلتنگ شوی! آنان به تو گفتند: «چرا گنجی برای او نازل نمی شود؟ یا چرا فرشته‌ای به یاری او نمی آید؟»
وظیفه تو تنها رساندن پیام من به آنان است، نگران نباش و از آنان نترس!
تو باید مردم را پند بدهی و از عذاب من بترسانی، من حافظ و نگهبان همه چیز هستم، تو و دین تو را از شر آنان حفظ می کنم. (۱۲۹)

وقتی پیامبر این سخنان تو را می شنود، دلش آرام می گیرد، او دیگر از دشمنان هراسی به دل ندارد، او منتظر است تا فرمان تو فرا برسد و مراسم بیعت با علی علیه السلام را با شکوه برگزار کند.

کاروان از «قدید» حرکت می کند و در دل بیابان به پیش می رود، روز هجدهم فرا می رسد، کاروان اکنون به سرزمین «غدیر خم» رسیده است.
انتظار در چهره پیامبر موج می زند، به راستی کی آن وعده بزرگ فرا خواهد رسید؟

پیامبر آرام آرام در دل این بیابان به پیش می رود، جبرئیل بر او نازل می شود و آیه ۶۷ سوره مائده را برای او می خواند: «ای پیامبر! آنچه بر تو نازل کردم برای مردم بگو که اگر این کار را نکنی، وظیفه خود را انجام نداده‌ای و من تو را از فتنه‌ها حفظ می کنم».

صدای پیامبر سکوت صحرا را می شکند: «شتر مرا بخوابانید! به خدا قسم، تا دستور خدای خویش را انجام ندهم از این سرزمین نمی روم» (۱۳۰).
پیامبر از شتر پیاده می شود، چهره پیامبر از خوشحالی می درخشد، هیچ کس پیامبر را تا به حال این قدر خوشحال ندیده است.
مردم، همه تعجب کرده اند، نمی دانند چرا پیامبر دستور توقّف داده است.
پیامبر در این سرزمین مراسم بیعت با علی علیه السلام را برگزار می کند و دست علی علیه السلام را در دست می گیرد و می گوید: «هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست». او سه روز در این سرزمین می ماند تا همه مسلمانان با علی علیه السلام (به عنوان جانشین بعد از پیامبر) بیعت کنند.
آری، پیامبر با خود فکر می کرد که وقتی تو از او بخواهی مراسم غدیر را برگزار کنی، منافقان چه خواهند کرد؟
در این آیه تو از پیامبر می خواهی که وظیفه خود را انجام بدهد و به او قول می دهی که خودت مواظب همه چیز هستی و فتنه منافقان را خنثی می کنی.

هود: آیه ۱۶ - ۱۵

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ
أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي
الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ (۱۶)

افرادی هستند که به تو و روز قیامت ایمان ندارند و هدف آنها فقط دنیاست و جز دنیا و زرق و برق آن را نمی خواهند، ممکن است که آنان کارهای خوب و پسندیده‌ای انجام دهند، مثلاً به فقیران کمک کنند و از نیازمندان دستگیری کنند.

تو در این دنیا، نتیجه اعمال خوب آنها را (بدون هیچ کم و کاستی) می دهی، اما در قیامت برای آنان بهره‌ای جز آتش جهنم نیست، در آن روز، کارهای آنان، نابود می شود و هیچ اجر و پاداشی به آنان نمی رسد. آری، کسی که به تو ایمان ندارد و روز قیامت را باور ندارد، در این دنیا به

نتیجه کارهای خود می‌رسد، تو بلاها را از او دور می‌کنی، اما در روز قیامت، هیچ بهره‌ای به او نمی‌رسد، زیرا او کافر مرده است، تو و روز قیامت را انکار کرده است.

پادشاهی بر کشوری حکومت می‌کرد، او تو را به خدایی قبول نداشت، کافر و بی‌دین بود. روزی او بیمار شد، پزشکان دور او جمع شدند و دستور دادند تا ماهی مخصوصی صید شود و او از آن بخورد.

مأموران به سوی دریا رفتند تا شاید بتوانند آن ماهی را صید کنند، آنان می‌دانستند آن موقع سال، وقت صید آن ماهی نیست، آن ماهی در این فصل هرگز نزدیک ساحل نمی‌آید.

تو فرشته‌ای را فرستادی تا آن ماهی را از دل دریا به سمت ساحل بفرستی. بعد از مدتی، مأموران با دست پُر به قصر برگشتند، پادشاه خیلی خوشحال شد.

چند ماه گذشت، یکی از بندگان خوب تو نیز به همان بیماری مبتلا شد، او می‌دانست که شفای او در خوردن آن ماهی است. او خوشحال بود فصل صید آن ماهی فرا رسیده است، او چند نفر از دوستان خود را به سوی ساحل فرستاد تا آن ماهی را برای او صید کنند.

تو فرشته‌ای را فرستادی تا آن ماهی‌ها را از ساحل دور کند. دوستان آن مؤمن، هرچه تلاش کردند نتوانستند ماهی را صید کنند و با دست خالی برگشتند.

فرشتگان تو از این کار شگفت زده شدند، آن‌ها با خود گفتند: این چه کاری بود که خدا کرد؟ پادشاه کافر را یاری نمود و او را به خواسته‌اش رساند، اما

وقتی نوبت به بنده مؤمنش رسید، نه تنها او را یاری نکرد، بلکه بلای او را شدت بخشید.

تو این سخن را شنیدی، با آنان سخن گفتی تا راز کار تو را بفهمند، سخن تو با فرشتگان این است: «من خدای مهربان هستم و هرگز به بندگان خود ستم نمی‌کنم، شما دیدید که من چگونه برای آن کافر، شکار ماهی را آسان نمودم، آن کافر در این دنیا کار خوب و نیکی انجام داده بود، درست است او کافر است، اما من هیچ کار خوبی را بدون مزد نمی‌گذارم، من خواستم تا کار خوب او را در همین دنیا پاداش بدهم. او در روز قیامت به خاطر کفرش به عذاب من گرفتار خواهد شد و جایگاه او آتش جهنم خواهد بود. از طرف دیگر من مانع شدم تا آن ماهی به دست بنده مؤمنم برسد، آن بنده خوب من در این دنیا، گناه بزرگی انجام داده بود، می‌خواستم تا با بلایی که در این دنیا می‌بیند، گناه او را ببخشم. من می‌خواستم تا سختی‌هایی که او به خاطر آن بیماری می‌کشد، کفاره گناهش باشد.» (۱۳۱)

هود: آیه ۱۷

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۷)

محمد ﷺ را برای هدایت بُت پرستان فرستادی و قرآن را معجزه جاوید او قرار دادی، اما آنان محمد ﷺ را دروغگو خواندند، تو او را با دلیل آشکاری که قرآن است، فرستادی و شاهی را پیرو او قرار دادی. قرآن اولین کتاب تو

نیست، قبل از آن، تورات موسی علیه السلام را برای مردم فرستادی، تورات، هدایت‌کننده و مایه رحمت بود.

از مردم می‌خواهی قدری فکر کنند، آیا چنین کسی دروغ می‌بافد؟ چرا آنان چنین سخن می‌گویند؟ چرا محمد صلی الله علیه و آله را دروغگو می‌خوانند؟ قرآن، سخن توست، اگر کسی در جستجوی حقیقت باشد، به آن ایمان می‌آورد.

هر کس (خواه بت پرست باشد یا یهودی و مسیحی) به قرآن ایمان نیاورد، در روز قیامت، آتش جایگاه او خواهد بود.

اکنون از محمد صلی الله علیه و آله می‌خواهی تا در قرآنی که به او نازل کردی، شک نکند و بداند که قرآن، حقیقتی از جانب توست، ولی بیشتر مردم به آن ایمان نمی‌آورند. تو این سخن را با محمد صلی الله علیه و آله می‌گویی، اما منظور تو پیروان اوست، تو از مسلمانان می‌خواهی که هرگز در قرآن شک نکنند و بدانند که این کتاب آسمانی، حقیقتی از جانب توست.

در این آیه، دو ویژگی مهم برای پیامبر بیان کردی:

الف. قرآن دلیل و معجزه اوست.

ب. شاهی را پیرو او قرار دادی.

به راستی منظور از این «شاهد» چه کسی است؟

وقتی به کتب شیعه و سنی مراجعه می‌کنم بیش از بیست حدیث پیدا می‌کنم که همه آن‌ها از پیامبر و امامان معصوم هستند. این احادیث به این نکته اشاره می‌کنند که منظور از «شاهد» در این آیه، علی علیه السلام می‌باشد.

آری، علی علیه السلام اولین کسی است که به پیامبر ایمان آورد و همواره از پیامبر

پیروی می‌کرد، او در راه دفاع از دین اسلام فداکاری زیادی نمود، برای همین تو در اینجا به پیروی او از پیامبر و مقام والای او اشاره می‌کنی.

هود: آیه ۲۵ - ۱۸

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ
 أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۸) الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ
 وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۱۹) أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا
 مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يُضَاعَفُ
 لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ (۲۰)
 أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۱) لَا
 جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ (۲۲) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا
 خَالِدُونَ (۲۳) مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ
 هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۴) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ
 إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۲۵)

بُت پرستان با دست خود از سنگ و چوب، مجسمه‌هایی می‌ساختند و در مقابل آن سجده می‌کردند و چنین می‌گفتند: «این بُت‌ها شفیع ما در پیشگاه خدا هستند و خدا از ما خواسته است این بُت‌ها را عبادت کنیم».

این سخن دروغی بود که به تو نسبت می‌دادند، کسانی که این‌گونه به تو دروغ می‌بندند، از همه ستمکارتر هستند، آنان در روز قیامت برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می‌شوند. در آن روز، فرشتگانی که اعمال آنان را ثبت کرده‌اند می‌گویند: «اینان کسانی هستند که بر خدای خود دروغ

بستند».

آن کسانی که سخنانِ دروغ به تو نسبت دادند، به خود ظلم و ستم کردند، اکنون تو آنان را لعنت می‌کنی و از رحمت خود دور می‌نمایی، آنان مردم را از راه تو باز می‌داشتند و آن راه را برای مردم نادرست نشان می‌دادند و روز قیامت را انکار می‌کردند.

روز قیامت که فرا رسد، آنان هرگز نمی‌توانند از عذاب تو فرار کنند و هیچ یار و یآوری نخواهند داشت، در آن روز، تو عذاب آنان را دوچندان می‌کنی، زیرا هم خود گمراه بودند و هم دیگران را گمراه می‌کردند.

آنان گوش و چشم خود را بسته بودند و تصمیم گرفته بودند ایمان نیاورند. آنان به خود ضرر زدند و در روز قیامت با چشم خود می‌بینند که بُت‌های آنان نبود می‌شوند، آن وقت است که امید آنان ناامید می‌شود و می‌فهمند که بیشتر از همه زیان کرده‌اند.

اما کسانی را که ایمان آوردند و عمل نیکو انجام دادند و در برابر فرمان تو تسلیم و فروتن بودند، به بهشت وارد می‌کنی و آنان برای همیشه از نعمت‌های بهشت بهره‌مند خواهند شد.

تو در اینجا از کافر و مؤمن سخن گفتی، داستان این دو، مانند نابینا و ناشنوا در مقایسه با بینا و شنوا می‌باشد، به راستی آیا این دو با هم برابرند؟ چرا انسان‌ها پند نمی‌گیرند؟

مؤمن و کافر هرگز با هم برابر نخواهند بود همان‌گونه که بینا با نابینا و شنوا با ناشنوا یکسان نمی‌باشد. مؤمن در بهشت جای خواهد گرفت و کافر در آتش عذاب تو خواهد سوخت.

هود: آیه ۳۱ - ۲۶

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ
يَوْمِ الْيَوْمِ (۲۶) فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا
مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى
لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ (۲۷) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ
كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَأَتَانِي رَحْمَةٌ مِنْ عِنْدِهِ فَعَمِيَتْ عَلَيْكُمْ
أَنْزِلُكُمْ مَكُومًا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ (۲۸) وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا
إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ
وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (۲۹) وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ
طَرَدْتُمْهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳۰) وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا
أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ
يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا لَلَّهِ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ
الظَّالِمِينَ (۳۱)

پیامبر و مسلمانان در شرایط سختی به سر می‌برند، فشارها و شکنجه‌های بُت‌پرستان به نهایت رسیده است، امسال پیامبر دو نفر از بهترین یاران خود را از دست داده است: خدیجه و ابوطالب!

خدیجه، همسر با وفای پیامبر بود که در سخت‌ترین شرایط از پیامبر حمایت می‌کرد. ابوطالب، عموی پیامبر بود که همیشه در مقابل بُت‌پرستان از او دفاع می‌کرد، مرگ این دو، باعث اندوه پیامبر شد.

سال نهم بعثت است، پیامبر در مکه است، مسلمانان در سختی و فشار هستند، اکنون تو می‌خواهی به او و پیروانش درس مقاومت و پایداری بدهی. برای همین داستان هفت پیامبر (نوح، هود، صالح، لوط، ابراهیم، شعیب، موسی علیهم‌السلام) را برای او ذکر می‌کنی و سختی‌هایی که آنان در راه هدایت مردم کشیدند را بیان می‌کنی.

این‌ها درس مقاومت و استقامت است:

نوح علیه‌السلام را برای هدایت مردمی فرستادی که در عراق کنار رود فرات زندگی می‌کردند، (بیشتر آنان در جایی زندگی می‌کردند که اکنون کوفه قرار دارد).

نوح علیه‌السلام، نهصد و پنجاه سال مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد و از پرستش بت‌ها باز داشت، در این مدّت، کمتر از هشتاد نفر به او ایمان آوردند، می‌توان گفت که او برای هدایت هر نفر، بیش از ده سال زحمت کشید! (۱۳۲)

مردم نوح علیه‌السلام را بسیار اذیت نمودند، گاهی او را آنقدر کتک می‌زدند که سه روز بی‌هوش روی زمین می‌افتاد و خون از صورت او جاری می‌شد. (۱۳۳)

او به مردم چنین می‌گفت: «من پیامبر شما هستم و برای هشدار دادن به شما آمده‌ام، از شما می‌خواهم که فقط خدا را بپرستید و از بُت‌پرستی دست

بردارید، می ترسم که عذاب سختی بر شما نازل شود، من برای شما از آن روز در هراس هستم».

صاحبان قدرت و ثروت در مقابل او موضع گرفتند و به او گفتند: «ای نوح! به ما می گویی که پیامبر هستی، ما تو را انسانی مانند خود می بینیم، تو چه فرقی با ما داری؟ از طرف دیگر، اطراف تو را یک مشت آدم های بی سر و پا و ساده لوح گرفته اند، آنان ظاهربین و زودباور بودند که به سخنان تو ایمان آوردند، شما چه برتری نسبت به ما دارید، از همه این ها که بگذریم ما شما را دروغگو می دانیم».

نوح علیه السلام جواب آنان را این گونه داد:

* * *

درست است که من انسانی مانند شما هستم، ولی خدا بر من رحمتی عطا کرد که بر شما پنهان است، او دلیل آشکاری به من داد و مرا برای پیامبری فرستاد.

چرا شما پیامبری مرا انکار می کنید؟ آیا انتظار دارید شما را بر پذیرفتن سخنم مجبور کنم حال آن که شما سخنم را ناپسند می دانید؟ بدانید که من هرگز شما را وادار به ایمان آوردن به خدا نمی کنم، وظیفه من این است که شما را راهنمایی کنم.

شما مرا دروغگو خواندید، قدری فکر کنید، چرا من باید به شما دروغ بگویم؟ من که از شما اجر و مزدی نمی خواهم، کسی به دروغ ادعای پیامبری می کند که بخواهد از شما چیزی بگیرد و به ثروتی برسد، من که هرگز از شما مزدی نخواسته ام، اجر من با خداست.

به من گفتید که یاران من، ساده لوح هستند و از من می خواهید آن ها را از خود

دور کنم، من هرگز این کار را نمی‌کنم.

من برای هدایت انسان‌ها آمده‌ام، خواه ثروتمند باشند، خواه فقیر! شما چقدر نادان هستید که برتری انسان را در ثروت و موقعیت او می‌بینید و یاران مرا که دستشان از مال دنیا خالی است، کم‌ارزش می‌انگارید، شما به زودی خواهید دانست که ارزش واقعی انسان به ایمان و عمل صالح اوست.

اگر این مؤمنان را از خود برانم، خشم خدا را برای خود خریده‌ام، آن وقت چه کسی می‌تواند مرا از عذاب خدا نجات دهد؟

چرا قدری فکر نمی‌کنید تا حقیقت سخن مرا درک کنید؟ به من می‌گویید که من انسانی مانند شما هستم و هیچ برتری بر شما ندارم، انتظار شما از پیامبر چیست؟ شما خیال می‌کنید پیامبر کسی است که گنج‌های خدا نزد او باشد و بتواند هر فقیری را ثروتمند کند، شما می‌پندارید که پیامبر باید علم غیب داشته باشد و بتواند بلاها را از خود دور کند و از همه چیز باخبر باشد، من ادعای داشتن این چیزها را ندارم، من انسانی مانند شما هستم، فرشته نیستم. من انسانی مثل شما هستم که خدا مرا برای هدایت شما فرستاده است. اکنون سختم را بشنوید و از عذاب خدا بترسید.

به من می‌گویید که پیروان من، منافقاند، به ظاهر به خدای یگانه ایمان آورده‌اند، اما در دل‌های خود بُت‌ها را قبول دارند. شما از من می‌خواهید که به پیروانم بگویم که ایمان آنان فایده‌ای ندارد و خدا به آنان پاداشی نخواهد داد! من هرگز چنین کاری نمی‌کنم زیرا اگر چنین کنم از ستمکاران خواهم بود. پیروان من ایمان آورده‌اند. خدا به دل‌های آنان آگاهی دارد و می‌داند چه کسی مؤمن واقعی است و چه کسی منافق. من باید ایمان ظاهری مؤمنان را ملاک قرار دهم و به آنان احترام بگذارم.

* * *

هود: آیه ۳۵ - ۳۲

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا
 بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۲) قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ
 شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۳۳) وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ
 أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ
 تُرْجَعُونَ (۳۴) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلِيَ إِجْرَامِي وَأَنَا
 بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ (۳۵)

بزرگان قوم نوح علیه السلام به او گفتند: «ای نوح! تو با ما گفتگو و جدال نمودی و این گفتگوی تو به طول کشید و ما خسته شدیم، اگر راست می‌گویی سخن را کوتاه کن و آن عذابی را که به ما وعده دادی بیاور».

نوح علیه السلام به آنان چنین پاسخ داد: «اگر خدا اراده کند، آن عذاب فرا می‌رسد و شما هرگز نمی‌توانید از عذاب خدا فرار کنید. من هر قدر شما را نصیحت می‌کنم، فایده‌ای ندارد. خدا شما را به حال خود رها کرده است، پس شما در گمراهی خود غوطه‌ور شده‌اید، خدای یگانه پروردگار شماست و در روز قیامت شما برای حسابرسی به پیشگاه او می‌روید و او شما را به سزای کارهایتان می‌رساند، شما می‌گویید که سخن من دروغ است. اگر بر فرض سخن من دروغ باشد، گناه من به عهده خودم است، من از گناهان شما بیزار هستم» (۱۳۴).

* * *

هود: آیه ۳۷ - ۳۶

وَأُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا
 مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶) وَاصْنَعِ الْفُلَكَ

بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرَقُونَ (۳۷)

به نوح علیه السلام وحی کردی که بیش از این گروهی که ایمان آورده‌اند، دیگر هیچ کس ایمان نخواهد آورد، پس به خاطر ظلم و ستمی که به تو کردند، اندوهناک مباش زیرا مهلت آنان رو به پایان است و به زودی عذاب آنان فرا می‌رسد و همه آنها نابود می‌شوند.

به او دستور دادی که کشتی بسازد و تو او را در چگونه ساختن آن کمک کردی، کشتی نوح علیه السلام باید در مقابل طوفان سهمگینی که قرار بود فرا رسد، مقاوم باشد، برای همین جبرئیل را فرستادی تا او را در این امر یاری رساند. (۱۳۵)

تو می‌توانستی نوح علیه السلام و یازان او را بدون کشتی هم نجات بدهی، اما این قانون توست: بیشتر وقت‌ها، یاری خود را از طریق اسباب و راه‌های طبیعی به بندگان خوبت می‌رسانی. نوح علیه السلام باید کشتی بسازد و تو او را با کشتی نجات بدهی، همیشه نباید منتظر امور غیبی بود، باید دست به کار شد.

تو می‌دانستی که نوح علیه السلام دلسوز آن مردم است، پس به او گفتی «ای نوح! دیگر درباره کسانی که به خود و دیگران ظلم کردند با من سخن مگو، به زودی آنان در طوفان غرق می‌شوند».

تو به آن مردم سال‌های سال فرصت دادی و نوح علیه السلام آنان را به راه راست فرا خواند، اما آنان از پذیرش حق خودداری کردند، اکنون دیگر وقت شفاعت درباره آنان گذشته است و وقت خشم تو فرا رسیده است.

هود: آیه ۳۹ - ۳۸

وَيَضَعُ الْمُلُوكَ وَكَلَّمَ مَرْءًا عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ

سَخِّرُوا مِنْهُ قَالِ إِنَّ تَسَخَّرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسَخَّرُ مِنْكُمْ كَمَا
تَسَخَّرُونَ (۳۸) فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَجِلُّ
عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّهِيمٌ (۳۹)

نوح علیه السلام و یارانش شروع به ساختن کشتی نمودند، جبرئیل به نوح یاد داده بود که کشتی را چگونه بسازد، یک کشتی به طول ۸۰ متر و ارتفاع ۳۰ متر! (۱۳۶) تو به نوح علیه السلام دستور داده بودی که از هر حیوانی، جفتی را تهیه کند و در کشتی خود قرار دهد، زیرا طوفان همه زمین را فرا خواهد گرفت و نباید نسل آن‌ها منقرض شود، پس کشتی او باید بزرگ باشد.

محل ساختن کشتی نزدیک مکانی بود که امروز «مسجد کوفه» قرار دارد. هر روز صبح که آفتاب طلوع می‌کرد، نوح علیه السلام همراه با یارانش شروع به کار می‌کردند. آنان در جایی که صدها کیلومتر از دریا فاصله داشت، کشتی بزرگی ساختند.

مردم به جای این که درباره دعوت نوح علیه السلام بیشتر فکر کنند و یا احتمال بدهند وعده عذاب نزدیک است، همچنان بر کفر خود پافشاری می‌کردند، آن مردم به نوح علیه السلام و یارانش سنگ پرتاب می‌کردند و آنان را مسخره می‌کردند. (۱۳۷) یکی می‌گفت: «حالا که کشتی می‌سازی، دریای آن را هم بساز»، دیگری می‌گفت: «چه شد که پس از پیامبری، سر از نجاری درآوردی؟». آن یکی می‌گفت: «نوح عقل خود را از دست داده است و یارانش هم دیوانه شده‌اند، در بیابان کشتی می‌سازند!».

نوح علیه السلام در پاسخ چنین می‌گفت: «اگر شما ما را مسخره می‌کنید، ما هم روزی شما را مسخره خواهیم کرد، به زودی خواهید دانست که چه کسی در این دنیا

به عذابی خوارکننده گرفتار می‌شود و سپس آتش جهنم که عذابی جاودانه است او را فرا خواهد گرفت».

آری، نوح علیه السلام از طوفان سهمگینی که تو به او وعده داده بودی، سخن می‌گفت، عذابی که این مردم کافر را به ذلت و خواری می‌افکند و همه آنها را نابود می‌کند، آنان بعد از مرگ هم در آتش جهنم خواهند سوخت.

* * *

هود: آیه ۴۱ - ۴۰

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ
فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ
آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (۴۰) وَقَالَ اذْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا
وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۴۱)

کار ساختن کشتی به پایان رسید، تو به قدرت خود، حیوانات را مطیع او قرار دادی و او از هر حیوانی، یک جفت انتخاب نمود، غذای کافی هم برای حیوانات آماده کرد. (۱۳۸)

نوح علیه السلام در انتظار فرا رسیدن وعده تو بود. تو به او گفته بودی که هر وقت از تنور خانه‌ات، آب جوشید بدان که وعده من فرا رسیده است. (خانه نوح علیه السلام در محل مسجد کوفه است و محل آن تنور در وسط مسجد کوفه کاملاً مشخص است).

عجیب این است که زن نوح علیه السلام از کافران بود و به او ایمان نیاورده بود، روزی از روزها، زن نوح علیه السلام برای پختن نان سراغ تنور رفت، او دید که از تنور آب می‌جوشد. (۱۳۹)

بیشتر اوقات داخل تنور آتش وجود دارد، معمولاً هیچ رطوبتی، داخل تنور

نیست، زن نوح علیه السلام از دیدن این منظره تعجب کرد، به نوح علیه السلام خبر داد، نوح علیه السلام فوراً کنار تنور آمد. فهمید که وعده عذاب تو فرا رسیده است، او درپوشی را بر تنور نهاد و دور آن را با گل گرفت، به امر تو، آب از جوشش ایستاد. (۱۴۰)

نوح علیه السلام به یاران خود گفت: «بسم الله را بگوئید و سوار کشتی شوید، حرکت کشتی و توقف آن با خداست، بدانید که خدا بخشنده و مهربان است».

سه پسر و یک دختر نوح علیه السلام همراه با مؤمنان سوار بر کشتی شدند، نوح علیه السلام، همسر خود را سوار کشتی نکرد زیرا او از کافران بود. نوح علیه السلام، پسر دیگری هم داشت که نامش کنعان بود، کنعان منافق بود، به ظاهر ادعا می کرد به نوح علیه السلام ایمان آورده است، اما ایمان او واقعی نبود. او سوار بر کشتی نشد، او به گفته پدر ایمان نداشت.

هنوز هیچ خبری نشده بود، همه چیز عادی بود، مردم به کارهای آنان می خندیدند و می گفتند: اینها دیگر امروز واقعاً دیوانه شده اند!

یاران نوح علیه السلام هشتاد نفر بودند، همه سوار کشتی شدند، هشتاد نفر در مقابل آن همه مردم، جمعیت کمی بود. نوح علیه السلام به سراغ تنور رفت و درپوش را از روی آن برداشت، آب فوران کرد، او خود را به کشتی رساند و سوار شد. به فرمان تو، باران سیل آسا از آسمان بارید، رود فرات طغیان کرد، آب روی زمین بالا آمد و کشتی بر روی آب قرار گرفت، این همان طوفانی بود که تو وعده آن را داده بودی. کشتی نوح علیه السلام مانند کوهی (محکم و استوار) در میان موجها شروع به حرکت کرد.

هود: آیه ۴۳ - ۴۲

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى

نُوحُ ابْنُهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ اذْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ
 الْكَافِرِينَ (۴۲) قَالَ سَأُوي إِلَيَّ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَأَ
 عَاصِمٌ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَجِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ
 الْمُغْرَقِينَ (۴۳)

نوح از بالای کشتی نگاه کرد، پسرش کنعان را دید که از دامنه کوهی بالا می‌رود، گاهی می‌افتد و گاهی بلند می‌شود. کنعان به ظاهر به او ایمان آورده بود اما ایمان او واقعی نبود، قلب او از نور ایمان خالی بود. (۱۴۱)

نوح علیه السلام پسرش را با دنیایی از عاطفه و احساس صدا کرد و به او گفت:

— پسر من! بیا با ما سوار کشتی شو و با کافران مباش!

— من به بالای کوه پناه می‌برم، این کوه می‌تواند مرا از غرق شدن نجات بدهد.

— امروز روز عذاب این کافران است، جز لطف خدا، هیچ چیز نمی‌تواند تو را از این عذاب برهاند.

پسر نوح علیه السلام باور داشت که آن کوه می‌تواند او را نجات بدهد، او از روی لجاجت سخن پدر را نپذیرفت، همین‌طور که او از کوه بالا می‌رفت، موجی سهمگین آمد و نوح علیه السلام دیگر او را ندید، او در آب‌ها غرق شد. (۱۴۲)

اولین باری که به عراق سفر کردم و به شهر کوفه رفتم، هر چه نگاه کردم در آن اطراف کوهی ندیدم، شنیده بودم که محل زندگی نوح علیه السلام، کوفه بوده است و ماجرای پناه بردن پسر او به کوه، باید در همین کوفه باشد، اما در کوفه و اطراف آن، اصلاً کوهی وجود ندارد.

وقتی از سفر برگشتم، مدت‌ها به دنبال پاسخی برای این سؤال خود بودم، به کتاب‌های زیادی مراجعه کردم، سرانجام به این سخن از امام صادق علیه السلام رسیدم: «نجف، کوه بلندی بود، همان کوهی که پسر نوح علیه السلام به آن پناه برد...». نجف، در هشت کیلومتری کوفه قرار دارد. در ادامه سخن امام صادق علیه السلام این مطلب آمده است که این کوه بعد از طوفان نوح علیه السلام، از بین رفته است. (۱۴۳) ماجرای طوفان نوح علیه السلام تقریباً هفت هزار سال پیش اتفاق افتاده است، آن کوه امروز از بین رفته است.

* * *

هود: آیه ۴۴

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَفْلِعِي وَغِيضَ
الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ (۴۴)

طوفان همه زمین را فرا گرفت، آب همه قلّه‌های بلند را هم فرا گرفت. (۱۴۴) نوح علیه السلام زمام کشتی را به تو سپرده بود و آب و طوفان کشتی را به هر سو می‌برد، هفت روز گذشت، دیگر وقت آن بود که نوح علیه السلام و یارانش زندگی جدیدی را روی زمین آغاز کنند. (۱۴۵) به زمین وحی کردی که آب خود را فرو ببرد و آسمان باران را قطع کند، آب‌ها در زمین فرو رفت و کشتی بر کوه «جودی» قرار گرفت. (کوه جودی نزدیک شهر موصل در عراق قرار دارد).

* * *

در اینجا سخن نوح علیه السلام را برایم ذکر می‌کنی، وقتی او سوار بر کشتی شد گفت: «نابود باد گروه ستمکاران!» و این‌گونه بود که زمین از همه بُت‌پرستان و

کافران پاک شد و نوح علیه السلام و هشتاد نفر از مؤمنان، وارث زمین شدند. (۱۴۶)
 نوح علیه السلام کافران را نفرین کرد و همه نابود شدند، اما سؤالی ذهن مرا مشغول کرده است: در این که آن کافران دچار عذاب شده بودند، حرفی نیست، اما در میان آنان کودکان زیادی بودند که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودند تا ایمان یا کفر را انتخاب کنند. به راستی گناه آنان چه بود؟

همین سؤال را یکی از یاران امام رضا علیه السلام از آن حضرت نمود، امام به او چنین پاسخ داد: «چهل سال قبل از آن طوفان بزرگ، خدا زنان قوم نوح علیه السلام را به نوعی بیماری مبتلا کرد که همه آنها عقیم شدند و دیگر کودکی به دنیا نیامد». (۱۴۷)
 در واقع هنگام طوفان، هیچ طفل و کودکی در میان آن مردم نبود، حداقل سن آنان، چهل سال بود، آنان می توانستند راه حق را انتخاب کنند، فرصت و مهلت کافی برای پذیرش حق داشتند، اما راه شیطان را برگزیدند و به سزای اعمالشان رسیدند.

هود: آیه ۴۷ - ۴۵

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي
 وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (۴۵) قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ
 لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ
 إِنِّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۴۶) قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ
 أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ
 الْخَاسِرِينَ (۴۷)

اکنون برایم از لحظه آغاز طوفان سخن می گویی تا درسی بزرگ به من بدهی، از لحظه ای یاد می کنی که نوح علیه السلام به پسرش کنعان گفت که بیا سوار

کشتی شو، اما کنعان نپذیرفت، ناگهان موجی آمد و کنعان گرفتار آب‌ها شد. هر پدری فرزند خود را دوست دارد، تو عاطفه پدری را در قلب پدر قرار داده‌ای، نوح علیه السلام جلوی چشم خود دید که پسرش، کنعان در آب‌ها دست و پا می‌زند، این منظره برای نوح علیه السلام سخت بود!

نوح علیه السلام نمی‌دانست که پسر او، منافق است، او خیال می‌کرد که کنعان مؤمن واقعی است و از روی غرور و لجاجت، سوار کشتی نشده است، پس نوح علیه السلام برای او چنین دعا کرد، اما نوح علیه السلام که می‌دانست همسرش، کافر است، هرگز برای او دعا نکرد.

دست و پا زدن کنعان در آب‌ها، قلب نوح علیه السلام را به درد آورد، او رو به آسمان کرد و گفت: «پروردگارا! کنعان فرزند من بود، تو به من وعده داده بودی که اهل مرا از این طوفان نجات دهی، تو هیچ‌گاه وعده‌ات را فراموش نمی‌کنی، وعده تو حق است، پسر من را نجات بده که تو از همه داوران برتری!».

تو در جواب چنین گفتی: «ای نوح! او از اهل تو نیست، زیرا او فرد ناشایسته‌ای است، او کافر است و به تو ایمان ندارد پس از روی جهل از من منخواه او را نجات بدهم، پند من بشنو و از جاهلان مباش».^(۱۴۸)

نوح عرض کرد: «پروردگارا! به تو پناه می‌برم که دیگر چیزی را که نمی‌دانم از تو بخواهم، اگر تو مرا نبخشی و بر من رحم نکنی، من از زیانکاران خواهم بود».

تو به نوح علیه السلام وعده داده بودی که اهل او را نجات دهی. کنعان، راه کفر را انتخاب نمود و پیوند او با نوح علیه السلام قطع شد، کسی که از نوح علیه السلام پیروی کند، اهل اوست و با او پیوند حقیقی دارد.

ماجرای سلمان فارسی هرگز از یادم نمی‌رود، او ایرانی بود و با پیامبر، هیچ پیوند خانوادگی نداشت، اما پیامبر گفت: «سلمان از ما اهل بیت علیهم‌السلام است». سلمان مؤمن واقعی بود و برای یاری اسلام تلاش زیادی نمود، به همین خاطر پیامبر او را از اهل بیت علیهم‌السلام خواند. روزی جمعی از یاران امام باقر علیه‌السلام خدمت آن حضرت رسیده بودند، آنان نامی از سلمان بردند و از او به عنوان «سلمان فارسی» یاد کردند. امام باقر علیه‌السلام به آنان رو کرد و فرمود: «نگوید سلمان فارسی، بلکه بگویید: سلمان محمدی، او مردی از ما خاندان نبوت بود». (۱۴۹)

این چنین است که پیوند مکتب و عقیده، اصل است، «سلمان فارسی»، «سلمان محمدی» شد زیرا او مؤمن واقعی بود اما کنعان (پسر نوح) از خاندان نبوت دور شد، زیرا راه کفر را برگزید.

* * *

هود: آیه ۴۸

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ
أُمَّتٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنُتَّبِعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴۸)

کشتی بر روی کوه «جودی» قرار گرفته است، آب‌ها در زمین فرو رفته است، نوح علیه‌السلام نگاهی به زمین می‌کند، تمام آثار حیات از زراعت و باغ‌ها گرفته تا خانه‌ها و کاشانه‌ها نابود شده‌اند، او و یارانش نگران بودند که چگونه ممکن است در زمان کمی، زمین نعمت‌های خود را بازگرداند و آنان به زندگی عادی خود بازگردند.

اکنون تو با نوح علیه‌السلام سخن می‌گویی: «ای نوح! از کشتی فرود آی که سلام و برکات و رحمت من بر تو و یاران تو و امت‌هایی است که از نسل آن‌ها پدید

خواهند آمد».

آری، تو درهای برکت زمین و آسمان را بر روی آنان گشودی و به آنان گفستی که بدون هیچ نگرانی از کشتی فرود آیند که تو زمین را محلّ زندگی و آسایش آنان قرار می دهی. به آنان خبر می دهی که نسل بشر ادامه پیدا می کند و فرزندان آنان نیز از نعمت های تو بهره مند خواهند شد.

تو انسان را آزاد آفریدی و به آنان حقّ انتخاب داده ای، فرزندان این گروه کوچک، حقّ انتخاب خواهند داشت، بعضی از آنان مؤمن و بعضی کافر خواهند بود، تو به کافران مهلت می دهی، آنان نیز در این دنیا از نعمت ها بهره مند می شوند، اما سرانجام به عذاب سختی گرفتار می شوند.

هود: آیه ۴۹

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا
أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ (۴۹)

داستان نوح علیه السلام را بیان کردی و از آن طوفان بزرگ سخن گفستی، اکنون با محمد صلی الله علیه و آله سخن می گویی: «ای محمد! این سخنان همه از اخبار غیبی است که من به تو وحی می کنم، قبل از این، نه تو این خبرها را می دانستی و نه قوم تو». تو می دانی که بُت پرستان مکه، پیامبر تو را بسیار اذیت و آزار می کنند، به او سنگ پرتاب می کنند، خاکستر بر سرش می ریزند، از او می خواهی تا صبور و شکیبا باشد، همانگونه که نوح علیه السلام سال های سال بر همه سختی ها صبر کرد. به پیامبر این وعده را می دهی که سرانجام این سختی ها تمام می شود، آری، سرانجام نیک از آن پرهیزکاران است. (۱۵۰)

هود: آیه ۵۲ - ۵۰

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
 مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ (۵۰) يَا قَوْمِ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ
 أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۵۱) وَيَا قَوْمِ
 اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ
 قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ (۵۲)

دومین پیامبری که در این سوره نام او را می‌بری، هود علیه السلام است، تو او را برای هدایت قوم «عاد» فرستادی، آنان جمعیت زیادی داشتند و دارای ثروت فراوانی بودند و در قسمتی از سرزمین «یمن» که بسیار حاصلخیز بود، زندگی می‌کردند. آن‌ها همه بت پرست بودند.

هود علیه السلام همچون برادری مهربان، مردم را به سوی تو دعوت می‌کرد و از آنان می‌خواست تا بت پرستی را رها کنند. او به مردم چنین می‌گفت: «فقط خدای یکتا را پرستید، خدایی جز او نیست، شما بت‌ها را شریک خدا می‌دانید، این

چه سخن دروغی است که می‌گویید؟ من شما را به سوی خدا فرامی‌خوانم و از شما هیچ پاداشی نمی‌خواهم، من فقط از خدایی که مرا آفریده است، پاداش می‌خواهم. در سخنانم فکر و اندیشه کنید و از بُت‌پرستی دست بردارید».

مردم به سخنان او گوش فرادادند، پس تو هفت سال، خشکسالی را بر آنان مسلط کردی، دیگر از باران هیچ خبری نبود، هود علیه السلام به آنان گفت: «ای مردم! از خدا طلب عفو و بخشش کنید و از گناهان خود توبه کنید، دست از بُت‌پرستی بردارید و به خدای یگانه ایمان آورید، اگر چنین کنید، خدا پیوسته بر شما باران رحمت می‌فرستد و بر قدرت و نیروی شما می‌افزاید، او فرزندان شما را زیاد می‌کند تا در سختی‌ها شما را یاری کنند، سخن مرا بپذیرید و از من با انکار روبرو نگردانید».

هود: آیه ۵۵ - ۵۳

قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي
الْهَيْتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِيْنَ (۵۳) اِنْ نَقُوْلُ اِلَّا اَعْتِرَاكَ
بَعْضَ الْهَيْتِنَا بِسُوْءٍ قَالِ اِنِّيْ اُشْهَدُ اللّٰهَ وَاَشْهَدُوْا اَنِّيْ بَرِيْءٌ مِّمَّا
تُشْرِكُوْنَ (۵۴) مِنْ دُوْنِهِ فَكَيْدُوْنِيْ جَمِيْعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُوْنَ (۵۵)

قوم هود سخنان پیامبر خود را شنیدند، اما در پاسخ به او چنین گفتند: «ای هود! این همه سخن گفتی اما دلیلی آشکار برای ما نیاوردی، ما بُت‌های خود را به خاطر سخنان تو رها نمی‌کنیم و به تو ایمان نمی‌آوریم، تنها چیزی که درباره تو می‌گوییم این است: تو از بُت‌ها بدگویی کردی و به نفرین آنان مبتلا

شده‌ای و آنان عقل تو را گرفته‌اند، تو دیوانه شده‌ای، ما هرگز از آدم دیوانه پیروی نمی‌کنیم».

هود علیه السلام به آنان گفت: «اگر فکر می‌کنید که بُت‌های شما بر من خشم کرده‌اند، من اینک به طور علنی از آنان بیزاری می‌جویم. من از بُت‌های شما بیزارم! شما می‌گویید بُت‌ها می‌توانند به من ضرر برسانند، اکنون همه شما و بُت‌ها، دست به دست هم بدهید و بر ضد من نقشه بکشید».

هود: آیه ۵۷ - ۵۶

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ
إِلَّا هُوَ أَخَذُ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۶) فَإِنْ تَوَلَّوْا
فَقَدْ أَلْبَغْتَكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا
تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۵۷)

همه مردم از این سخن هود علیه السلام تعجب کردند، آن‌ها شنیده بودند که اگر کسی از بُت‌ها بیزاری بجوید، به بلا و مصیبت‌های سخت گرفتار می‌شود، اکنون هود علیه السلام، آشکارا از بُت‌ها بیزاری می‌جوید، چگونه شده است که او این قدر شجاعت دارد؟

هود علیه السلام به این سؤال آنان پاسخ داد:

ای مردم! آیا می‌دانید چرا من از شما و خشم بُت‌های شما نمی‌ترسم؟ من به خدای یگانه توکل کرده‌ام و او پشتیبان من است.

چه بدانید، چه ندانید، خدای یگانه، پروردگار شماست، او شما را خلق کرده است و بر شما تسلط دارد، هیچ کس نمی‌تواند از حکومت او فرار کند.

زمام اختیار همه در دست اوست، او جهان را بر محور عدالت اداره می‌کند، او به هیچ کس ظلم نمی‌کند.

او انسان‌ها را خلق کرد، راه خوب و بد را به آنان نشان داد و به آنان اختیار داد تا راه خود را خودشان انتخاب کنند، این سنت اوست: «او هیچ کس را مجبور به پذیرفتن ایمان نمی‌کند».

وظیفه من این نیست که شما را مجبور به ایمان کنم، وظیفه من رساندن پیام خدا بود، اگر شما سختم را نپذیرید، من وظیفه‌ام را انجام داده‌ام، بدانید که به زودی عذاب خدا فرا می‌رسد و شما را نابود می‌کند و مردمی دیگر را جایگزین شما می‌کند، شما به خدا ضرر نمی‌زنید، این خود شما هستید که ضرر می‌کنید، او از همه رفتار و کردار شما باخبر است و شما را به سزای کارهایتان می‌رساند. (۱۵۱)

هود: آیه ۶۰ - ۵۸

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ
بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَا هُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ (۵۸) وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا
بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (۵۹) وَأُتْبِعُوا
فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادِ
قَوْمِ هُودٍ (۶۰)

قوم عاد ایمان نیاوردند و بر کفر و بت پرستی خود اصرار نمودند و سرانجام گرفتار عذاب تو شدند. تو هود علیه السلام و کسانی که به او ایمان آورده بودند را از شهر آنان بیرون آوردی و آنان را از آن عذاب سخت نجات دادی.

باد و طوفانی شدید و کوبنده به مدّت هفت شب و هشت روز بر آنان وزید و آنان را تار و مار کرد و آنان را نابود ساخت، آنان مردمی بودند که نشانه‌های تو را دروغ شمردند و پیامبران تو را نافرمانی نمودند و از هر ستمگر ستیزه‌جو پیروی کردند، در این دنیا و روز قیامت، لعنت، بدرقه راه آنان گردید، آنان به تو کفر ورزیدند و سزای این کفر خود را چشیدند، آنان از رحمت تو دور هستند. (۱۵۲)

هود: آیه ۶۳ - ۶۱

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا
اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا
فَاستَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ (۶۱) قَالُوا يَا صَالِحُ
قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي
شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (۶۲) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى
بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَأَتَانِي مِنْهُ رَحْمَةٌ فَمَنْ يُنصِرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ
فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ (۶۳)

سومین پیامبر که در این سوره از او یاد می‌کنی صالح علیه السلام است، او را برای هدایت قوم «ثمود» فرستادی، آنان در سرزمینی بین حجاز و شام زندگی می‌کردند و از سلامتی و قدرت و روزی فراوان بهره‌مند بودند. قوم ثمود، هفتاد بُت برای خود درست کرده بودند و آن بُت‌ها را می‌پرستیدند.

صالح علیه السلام نیز همچون برادری به آنان چنین گفت: «ای قوم من! خدای یگانه را بپرستید، جز او خدایی ندارید، او شما را از خاک آفرید و آبادی زمین را به شما واگذار کرد و شما نیز این چنین سرزمین خود را آباد کردید، اینها همه از نعمت‌های اوست، از گناهان خود طلب بخشش کنید، به سوی او بازگردید و توبه کنید، بُت پرستی را رها کنید و بدانید او گناهان شما را می‌بخشد، او به شما نزدیک است و دعای شما را می‌شنود و اجابت می‌کند».

قوم ثمود در پاسخ به صالح علیه السلام چنین گفتند: «ای صالح! تو پیش از این مایه امید ما بودی، ما در حل مسائل اجتماعی خود با تو مشورت می‌کردیم، ولی اکنون می‌بینیم که تو عقل خود را از دست داده‌ای و به ما می‌گویی از پرستش بت‌ها دست برداریم؟ پدران ما سال‌های سال این بُت‌ها را می‌پرستیدند، چگونه می‌توانیم دین آن‌ها را کنار بگذاریم؟ ما دیگر از تو مأیوس شدیم و به سخنان تو شک و تردید داریم، تو باید از این حرف‌ها دست برداری و به دین ما بازگردی».

صالح علیه السلام در جواب آنان گفت: «به من می‌گویید دست از رسالت خود بردارم، اگر خدا به من معجزه آشکاری داده باشد و مرا به پیامبری فرستاده باشد، آیا می‌توانم چنین کاری بکنم؟ اگر نافرمانی او را بنمایم، چه کسی می‌تواند مرا از عذاب نجات بدهد؟ اگر به سخن شما گوش کنم، جز خسران برایم چیزی نمی‌ماند».

هود: آیه ۶۵ - ۶۴

وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ

فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ (۶۴)

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكُمْ وَعَدُّ غَيْرِ
مَكْذُوبٍ (۶۵)

صالح علیه السلام سالیان سال آنان را به یکتاپرستی فرا خواند ولی آنان سخن حق را انکار کردند. روزی از روزها آنان با صالح علیه السلام قرار گذاشتند که هرکدام از خدای دیگری، چیزی را بخواهند.

صالح علیه السلام رو به بُت‌های آنان کرد و آن‌ها را صدا زد، اما بُت‌ها جوابی ندادند، بعد از آن، قوم ثمود از صالح علیه السلام خواستند تا از تو بخواهد از دل کوه، شتری بیرون بیاوری.

صالح علیه السلام دستانش را رو به آسمان برد و تو را خواند، ناگهان تو کوه را شکافتی و شتری از آن بیرون آوردی، این معجزه بزرگی برای صالح علیه السلام بود.

صالح علیه السلام به آنان گفت: «این شتر، معجزه خدا است، او را به حال خود واگذارید تا در زمین بچرد و علف بخورد و به او آسیبی نرسانید، به شما هشدار می‌دهم اگر به او آسیبی برسانید، عذابی دردناک شما را فراخواهد گرفت.»

گروهی از مردم با دیدن آن معجزه بزرگ به صالح علیه السلام ایمان آوردند و دست از بُت‌پرستی برداشتند، اما بیشتر مردم همان راه کفر و بُت‌پرستی را ادامه دادند. رهبران که منافع خود را در بُت‌پرستی مردم می‌دیدند، مانع می‌شدند که مردم به سوی حق بیایند.

بزرگان ثمود تصمیم گرفتند تا شتر صالح علیه السلام را از بین ببرند، آنان یک نفر را مأمور کردند تا آن شتر را نابود کند، آن شخص به سوی شتر رفت و ابتدا

قسمتی از پای شتر را بُرید و آن شتر بر روی زمین افتاد و سپس او را کشت. مردم گوشت آن شتر را میان خود تقسیم کردند و هرکدام قسمتی از گوشت آن را به خانه بردند. درست است که شتر را یک نفر کشت اما آن مردم به این کار او راضی بودند، آنان در جرم او شریک شدند.

صالح علیه السلام وقتی از این ماجرا باخبر شد به آنان گفت:

— ای مردم! چرا این کار را کردید؟ خدا به شما سه روز فرصت می‌دهد، اگر توبه کردید، شما را می‌بخشد و گرنه عذاب بر شما نازل خواهد شد.

— ای صالح! اگر راست می‌گویی، آن عذاب را بیاور!

— سه روز صبر کنید، عذاب فرا می‌رسد و همه شما نابود می‌شوید، این وعده‌ای است که دروغی در آن نیست.

— اگر آن عذاب هم فرا برسد، ما دست از بُت پرستی بر نمی‌داریم! (۱۵۳)

* * *

هود: آیه ۶۸ - ۶۶

فَلَمَّا جَاءَ أُمَّرْنَا نَجِّينَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا
 مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۶۶)
 وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِمِينَ (۶۷)
 كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ تُمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِتُمُودَ (۶۸)

قبل از آن که عذاب فرا برسد، صالح علیه السلام و مؤمنان را نجات دادی، تو در حق آنان مهربانی کردی و آنان را از آن عذاب و رسوایی نجات دادی که تو نیرومند و توانا هستی و بر نجات مؤمنان قدرت داری.

قوم تمود شب در منزل به خواب خوش بودند که ناگهان در نیمه شب، صیحه‌ای آسمانی فرا رسید، آن صیحه آنقدر وحشتناک بود که همه در

یک لحظه جان دادند، صبح که فرا رسید جسم بی‌جانشان بر زمین افتاده بود، پس از آن زلزله‌ای فرا رسید و خانه‌های آنان را در هم کوبید.
آری، همهٔ آنان هلاک شدند، گویی که هرگز در آن دیار نبودند، آنان راه کفر را برگزیدند و از رحمت تو دور شدند و در روز قیامت در آتش جهنم می‌سوزند.

هود: آیه ۷۰ - ۶۹

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا
سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيزٍ (۶۹) فَلَمَّا رَأَى
أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا
أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ لُوطٍ (۷۰)

چهارمین و پنجمین پیامبری که در این سوره از آنها یاد می‌کنی، ابراهیم و لوط علیه السلام می‌باشند، ابتدا بخشی از داستان ابراهیم علیه السلام را بیان می‌کنی که با ماجرای قوم لوط و مجازات آنان ارتباط دارد. ابراهیم علیه السلام در فلسطین زندگی می‌کرد، او پسرخاله‌ای به نام «لوط» داشت، لوط علیه السلام پیامبر بود و تو او را برای هدایت مردمی فرستادی که در قسمتی از کشور «اردن» زندگی می‌کردند. لوط علیه السلام به آن سرزمین هجرت کرد و در آنجا زندگی نمود، تو در قرآن از آن مردم به عنوان «قوم لوط» یاد می‌کنی. قوم لوط دچار انحراف جنسی شده بودند، آنان اولین گروهی بودند که به

هم‌جنس بازی رو آورده بودند، لوط علیه السلام آنان را از این کار زشت نهی می‌کرد، اما آنان به سخن او گوش نمی‌دادند، لوط علیه السلام به آنان وعده عذاب تو را داد و آنها او را مسخره کردند.

سرانجام تو تصمیم گرفتی تا آن مردم تبه‌کار را نابود کنی، چهار فرشته خود را برای این مأموریت انتخاب کردی، جبرئیل و میکائیل در میان آن چهار فرشته بودند.

آنان از آسمان به زمین آمدند، تو به آنان گفته بودی که قبل از هر چیز، به فلسطین بروند و به ابراهیم علیه السلام مژده فرزند بدهند، ابراهیم علیه السلام با ساره ازدواج کرده بود، سال‌های سال از زندگی آنان گذشته بود و تو به آنها فرزندی نداده بودی. سرانجام ابراهیم علیه السلام از زن دیگری به نام «هاجر» دارای پسری به نام «اسماعیل» شد.

تو به ابراهیم علیه السلام امر کرده بودی تا اسماعیل و مادرش هاجر را به مکه ببرد، ابراهیم علیه السلام آنان را به مکه برد و کعبه را بازسازی کرد و آنها در آنجا ماندند. ابراهیم علیه السلام به فلسطین بازگشت، محل زندگی او فلسطین بود و او در کنار ساره زندگی می‌کرد، ابراهیم علیه السلام دلش می‌خواست تا از ساره هم فرزندی داشته باشد، این حاجتی بود که ابراهیم علیه السلام بارها از تو خواسته بود، گویا او در آن هنگام، صد و دوازده سال داشت. (۱۵۴)

اکنون تو می‌خواهی به او بشارت پسری به نام «اسحاق» را بدهی، پسری که از نسل او «بنی اسرائیل» پدید خواهد آمد.

فرشتگان نزد ابراهیم علیه السلام آمدند، این فرشتگان به شکل انسان ظاهر شده بودند، ابراهیم علیه السلام آنها را به خانه برد، او در خانه گوساله‌ای داشت، آن را کباب کرد و برای مهمانانش آورد.

ابراهیم علیه السلام سر سفره، کنار مهمانان خود نشست، اما هر چه منتظر شد دید

آن‌ها دست به سوی غذا دراز نمی‌کنند، او حدس زد که آنان نمی‌خواهند از نان و نمک او بخورند و این نشانه خوبی نبود، اگر کسی از غذای دیگری بخورد، به قول معروف «نمک‌گیر» می‌شود و دیگر به میزبان خود صدمه‌ای نمی‌زند، وقتی ابراهیم علیه السلام دید که مهمانان غذای او را نمی‌خورند، بدگمان شد و فکر کرد که آنان قصد بدی دارند.

اینجا بود که مهمانان به او گفتند: «ای ابراهیم! نگران نباش! ما فرستادگان خدا هستیم و برای مجازات قوم لوط آمده‌ایم».

هود: آیه ۷۳ - ۷۱

وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكْتُ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ
وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ (۷۱) قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ
وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (۷۲) قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ
اللَّهِ رَحْمَةً لِلَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (۷۳)

ساره، همسر ابراهیم علیه السلام در پذیرایی مهمانان، او را کمک می‌کرد، وقتی ابراهیم علیه السلام با فرشتگان سخن می‌گفت، ساره آنجا ایستاده بود، او هم در تعجب بود که چرا مهمانان از این غذا نمی‌خورند، ناگهان حالت زنانگی (پریود) به او دست داد، او سال‌های سال بود که دیگر به این حالت مبتلا نمی‌شد، او دیگر هیچ امیدی به بچه‌دار شدن نداشت، زنی در سنّ و سال او نمی‌توانست بچه‌دار شود.

در آن لحظه، جبرئیل به او چنین بشارت داد:

— ای ساره! به زودی خدا به تو پسری به نام اسحاق می‌دهد، اسحاق بزرگ می‌شود و ازدواج می‌کند و برای تو نوه‌ای به نام یعقوب می‌آورد.
— ای وای! چگونه در این سن فرزندی می‌زایم حال آن‌که من و شوهرم هر

دو پیر شده‌ایم؟

— از کار خدا تعجب نکن! این کار خداست و شما خانواده‌ای هستید که خدا رحمت و برکاتش را بر شما نازل کرده است. فراموش نکن که خدا بسیار ستوده و بزرگوار است.
ساره لحظه‌ای به یاد مهربانی‌ها و نعمت‌هایی افتاد که تو به این خاندان داده بودی، دشمنان ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند و تو آتش را بر او گلستان کردی، خدایی که می‌تواند آتش را گلستان کند پس می‌تواند به آن‌ها فرزندی در سن پیری عطا کند.

هود: آیه ۷۶ - ۷۴

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى
بُجَادِلْنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ (۷۴) إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ (۷۵) يَا
إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ
غَيْرٌ مَرْدُودٍ (۷۶)

ابراهیم علیه السلام فهمید که مهمانان او فرشتگان تو هستند، او وقتی آن مژده را شنید، بسیار خوشحال شد، اما وقتی فهمید که آن فرشتگان آمده‌اند قوم لوط را عذاب کنند، دست به دعا برداشت و با تو مناجات نمود، او می‌خواست تو شفاعت او را برای آن مردم بپذیری، زیرا ابراهیم علیه السلام بسیار مهربان و دلسوز بود و همواره به درگاه تو رو می‌کرد.

ابراهیم علیه السلام نمی‌دانست که فرمان عذاب تو، قطعی است، او خیال می‌کرد هنوز روزنه‌امیدی برای نجات قوم لوط وجود دارد و پیش خود می‌گفت که اگر به آنان فرصت دیگری داده شود، آن‌ها توبه می‌کنند.
اینجا بود که تو به او چنین وحی کردی: «ای ابراهیم! از خواهش و شفاعت

برای نجات آن مردم، خودداری کن که هنگام عذاب آنان فرا رسیده است، عذاب آنان قطعی است، دیگر این عذاب از آنان برداشته نمی‌شود». وقتی ابراهیم علیه السلام این سخن را شنید، تسلیم امر تو شد، فرشتگان با او خداحافظی نمودند و از فلسطین به سوی سرزمین قوم لوط (اردن) حرکت کردند.

هود: آیه ۷۹ - ۷۷

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ
ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ (۷۷) وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ
قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ (۷۸)
قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكِ مِنْ حَقِّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا
نُرِيدُ (۷۹)

لوط علیه السلام در مزرعه خود در خارج از شهر مشغول کشاورزی بود، نگاه کرد که چهار مرد زیبارو به سوی او می‌آیند، وقتی آنان به لوط علیه السلام رسیدند، به او سلام کرده و گفتند که می‌خواهند مهمان او باشند.

لوط علیه السلام لحظه‌ای با خود فکر کرد، او مهمان‌نواز بود و دوست نداشت تا مهمان را رد کند، از طرف دیگر او می‌دانست که حضور این جوانان خوش‌سیما (در شهری که آلوده به انحراف همجنس‌بازی است) باعث دردسر است. ذهن او درگیر این موضوع شده بود، او پریشان شد و آهسته با خود گفت: «امروز روز سختی است»، لوط علیه السلام نمی‌دانست که این جوانان، فرشتگان تو هستند، او بسیار نگران بود زیرا می‌دانست که نمی‌تواند به تنهایی از مهمانان خود دفاع کند.

لوط علیه السلام صبر کرد تا هوا تاریک شد، در تاریکی شب، مهمانان را به خانه برد تا برای آنان غذایی فراهم کند، لوط علیه السلام خوشحال بود که مهمانان او از دست این مردم تبهکار نجات پیدا کرده‌اند، اما او چه می‌توانست بکند وقتی که دشمن او درون خانه‌اش بود!

همسر لوط علیه السلام زن بی‌ایمانی بود و به این قوم گناهکار کمک می‌کرد، وقتی او از ورود مهمانان زیبارو آگاه شد، به بالای بام رفت، ابتدا کف زد تا شاید بقیه خبردار شوند، اما فایده‌ای نکرد، برای همین آتشی روشن کرد، دود آتش به آسمان رفت، گروهی از آن مردم تبهکار متوجه شدند و با سرعت، دوان دوان به سوی خانه لوط علیه السلام آمدند.

ناگهان لوط علیه السلام متوجه شد که عده‌ای محکم در خانه را می‌زنند، متوجه شد که گروهی از مردان هوس‌ران آمده‌اند تا مهمانان او را مورد اذیت و آزار جنسی قرار دهند.

لوط علیه السلام با دست محکم در را نگاه داشت تا کسی نتواند داخل شود و به آنان گفت:

– بیایید با دختران من ازدواج کنید، من حاضرم دخترانم را به عقد شما دریاورم، ازدواج با دختران من، عملی پاک است و در آن هیچ زشتی نیست.
 – ای لوط! ما از اینجا نمی‌رویم تا به خواسته خود برسیم.
 – از خدا بترسید، این جوانان، مهمانان من هستند، مرا نزد مهمانانم سرافکنده نکنید. آیا در میان شما یک مرد فهمیده و عاقل نیست.
 – ای لوط! تو که می‌دانی ما تمایلی به دختران و زنان نداریم، خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم!

هود: آیه ۸۳ - ۸۰

قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ
شَدِيدٍ (۸۰) قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرَبُ
بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا
مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ الْأَيْسُّ الصُّبْحُ بَقَرِيبٍ (۸۱) فَلَمَّا جَاءَ
أُمَّرْنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ
مُتَّوِّدٍ (۸۲) مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ (۸۳)

آنان به در خانه هجوم آوردند، لوط علیه السلام مقاومت کرد، اما آنان چندین نفر بودند و توانستند در را باز کنند و وارد خانه شوند، لوط علیه السلام بسیار غمگین شد و گفت: «ای کاش قدرت مقابله با شما را داشتم، ای کاش یارانی داشتم که مرا یاری می‌کردند، آن وقت می‌دانستم با شما چه کنم».

آن هوس‌بازان به سوی فرشتگان رفتند، جبرئیل اشاره‌ای به چشم آنان کرد، آنان نابینا شدند، دیگر هیچ‌جا را نمی‌دیدند، دست به دیوار گرفتند تا از خانه خارج شوند، آنان به لوط علیه السلام گفتند: «ای لوط! صبر کن صبح فرا برسد، هیچ کدام از شما را زنده نمی‌گذاریم، همه اهل این خانه را به قتل می‌رسانیم» (۱۵۵). لوط علیه السلام برای لحظه‌ای به فکر فرو رفت، فردا صبح آنان، همه مردم شهر را بسیج می‌کنند و برای کشتن او و دختران او و مهمانان او می‌آیند، آنجا بود که جبرئیل به لوط علیه السلام گفت: «ای لوط! ما فرستادگان خدا هستیم، ما فرشتگان خدا هستیم».

لوط علیه السلام با شنیدن این سخن فهمید که دیگر کسی نمی‌تواند به مهمانان او آزاری برساند، اما او نگران دختران خود بود، جبرئیل به او گفت: — ما برای عذاب این مردم آمده‌ایم، آنان نمی‌توانند به تو و خانواده‌ات آسیبی برسانند. نیمه شب، دست دختران خود را بگیر و از شهر بیرون برو، نباید کسی متوجه خروج شما از شهر بشود، کسی از شما نباید اینجا بماند.

— چشم.

— ای لوط! تو نباید همسرت را با خود ببری، او به سرنوشت این مردم گرفتار خواهد شد. شما از این شهر بروید و دیگر پشت سر خود را نگاه نکنید!

— ای جبرئیل! در عذاب کردن این مردم، عجله کن!
— وعده عذاب، هنگام سحر است، مگر سحر نزدیک نیست؟

* * *

نیمه شب فرا رسیده بود، لوط علیه السلام با دخترانش از شهر دور شدند. چند ساعت گذشت، همسر لوط علیه السلام از خواب بیدار شد، او دید که لوط علیه السلام و دختران او نیستند، از جای خود بلند شد و از خانه بیرون رفت تا به مردم خبر بدهد که لوط علیه السلام فرار کرده است.

او در خانه‌ها را می‌زد و مردم را از خواب بیدار می‌کرد، آن‌ها تصمیم گرفتند تا به دنبال لوط علیه السلام بروند و او را دستگیر کنند و به قتل برسانند. اما دیگر چیزی تا طلوع آفتاب نمانده بود، عذاب تو فرا رسید، به قدرت خود، شهر را زیر و رو کردی و بارانی از سنگریزه بر آنان نازل کردی. سنگریزه‌هایی که نشانه‌هایی داشتند و معلوم بود سنگ عذاب است. این چنین بود که همه آنان نابود شدند، این عاقبت کار کسانی بود که گناه کردند و از فرمان تو سرپیچی نمودند و عذاب تو از ستمکاران دور نیست.

* * *

در اینجا لازم می‌بینم سه نکته را بنویسم:

* نکته اول

داستان همسر لوط علیه السلام درس بزرگی برای همه ماست، آنچه برای سعادت انسان مهم است نور ایمان است، در خانه پیامبر بودن، هرگز سبب نجات

همسر لوط علیه السلام نشد، اما ایمان زن فرعون (آسیه) باعث نجات او شد، آسیه در کاخ فساد و طغیان بود، اما به موسی علیه السلام ایمان آورد و از بهترین زنان مؤمن شد.

* نکته دوم

آیا همسر لوط علیه السلام، مادر دختران او بود؟

لوط علیه السلام با زنی مؤمن ازدواج کرده بود و از او دخترانی داشت که آنها هم مؤمن بودند. آن زن مؤمن از دنیا رفت، پس از آن، لوط علیه السلام با زن دیگری ازدواج کرد اما آن زن به او کفر ورزید، در واقع همسر لوط علیه السلام که به عذاب گرفتار شد، نامادری دختران لوط علیه السلام بود. (۱۵۶)

* نکته سوم

ابتدا شیطان، مردان آن شهر را وسوسه کرد و آنان را به همجنس‌گرایی تشویق کرد، آنان دچار انحراف جنسی شدند، بعد از آن، شیطان زنان قوم لوط علیه السلام را هم وسوسه کرد و آنان نیز همجنس‌گرا شدند، این‌گونه بود که در آن شهر، مردان با مردان و زنان با زنان به گناه مشغول می‌شدند، برای همین بود که وقتی عذاب نازل شد، همه مردان و زنان نابود شدند.

البته چون مردان آغازگر چنین انحراف بزرگی بودند، در قرآن، به گناه مردان قوم لوط علیه السلام تأکید بیشتری شده است.

هود: آیه ۸۶ - ۸۴

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا
اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ
بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ (۸۴) وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا
الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي
الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۸۵) بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا
عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۸۶)

شعیب علیه السلام، ششمین پیامبری است که در این سوره از او نام می‌بری، تو او را
برای هدایت مردم «مدین» فرستادی، مدین، نام منطقه‌ای در شام (سوریه)
بود. آنان مردمی بُت‌پرست بودند و دچار انحراف اقتصادی شده بودند و در
معامله با دیگران تقلب می‌کردند و کم‌فروشی می‌نمودند.
شعیب علیه السلام همچون برادری مهربان، با آنان چنین سخن گفت:

ای مردم! فقط خدای یگانه را بپرستید که خدایی جز او نیست، هنگام خرید

و فروش، پیمانانه و ترازو را درست و کامل بسنجید.
 من خیر و صلاح شما را می‌خواهم، نگران روزی هستیم که عذابی سخت
 شما را فراگیرد و هیچ کس از آن عذاب رهایی نیابد.
 ای مردم! در وزن کردن، انصاف را رعایت کنید و از اجناسی که به مردم
 می‌فروشید، کم نگذارید و در زمین فساد نکنید.
 ثروتی که از راه حرام به دست می‌آورد، برای شما خوشی و برکت
 نمی‌آورد، اگر شما مؤمن باشید، می‌دانید سرمایه‌ای که از راه صحیح و حلال
 به دست می‌آورد، سبب دوام نعمت‌های خدا می‌شود و برکت را برای شما
 به ارمغان می‌آورد.
 بدانید وقتی عذاب بر شما نازل شود، من نمی‌توانم شما را نجات بدهم، تا
 فرصت دارید از گناهان خود توبه کنید.

سخنان شعیب علیه السلام نشان می‌دهد که بعد از مسأله اعتقاد به یکتاپرستی، اقتصاد
 سالم اهمیت ویژه‌ای دارد، وقتی نظام اقتصادی یک جامعه از عدالت و
 انصاف دور باشد، آن جامعه به سعادت و رستگاری نمی‌رسد.

هود: آیه ۸۷

قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ
 آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ
 الرَّشِيدُ (۸۷)

آنان رو به شعیب علیه السلام کردند و گفتند: «ای شعیب! آیا نمازت تو را وامی‌دارد
 که از ما بخواهی دست از دین پدران خود برداریم و اختیار مال خود را نداشته
 باشیم؟ تو مرد عاقل و کاردانی بودی، حالا چگونه شده که این پیشنهاد غیر

عاقلانه را به ما می‌دهی، ما هرگز بُت پرستی و این کاسبی سودآور خود را رها نمی‌کنیم و به سخنان تو ایمان نمی‌آوریم».

هود: آیه ۹۰ - ۸۸

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي
وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَاكُمْ عَنْهُ إِن
أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ
وَالَيْهِ أُنِيبُ (۸۸) وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا
أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِّنكُمْ
بِسَبْعٍ (۸۹) وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ
وَدُودٌ (۹۰)

شعيب عليه السلام در جواب گفت:

شما به من می‌گویید که سخن غیر عاقلانه می‌گویم، به راستی آیا می‌توانم بر خلاف امر خدای خویش رفتار کنم؟ او به من وسعت رزق داده است، مرا پیامبر شما قرار داده است و به من معجزه عنایت کرده است.

من قصد دارم به شما خدمت کنم، من چیزهایی را می‌دانم که شما نمی‌دانید، من نمی‌خواهم خودم بر خلاف گفته‌هایم عمل کنم، من یک هدف بیشتر ندارم و آن اصلاح شما و جامعه است.

بدانید تا آنجا که بتوانم وظیفه خود را انجام می‌دهم، برای این منظور فقط از خدا توفیق می‌خواهم، به او توکل می‌کنم و به درگاه او رو می‌آورم.

ای مردم! مبادا دشمنی با من شما را به گناه و سرکشی وادارد، شما سرگذشت قوم نوح، قوم عاد و قوم ثمود را شنیده‌اید، همه آنان به عذاب خدا گرفتار شدند، مخصوصاً قوم لوط که از شما دور نیست، شما می‌دانید که آنان به چه

سرنوشتی مبتلا شدند، از آنان عبرت بگیرید و دست از گناه و بُت پرستی بردارید.

به سوی خدا رو کنید، از گناهان خود طلب بخشش کنید، توبه کنید که خدای من به بندگانش مهربان است و آن‌ها را خیلی دوست دارد، او توبه شما را می‌پذیرد و گناهانتان را می‌بخشد.

سخن از داستان شعیب علیه السلام است.

ولی من دوست دارم درباره آیه ۸۶ مطلبی را بنویسم. برای همین فعلاً ماجرای شعیب علیه السلام و قوم او را رها می‌کنم و این مطلب را می‌نویسم: من شنیده‌ام وقتی مهدی علیه السلام ظهور کند، این آیه را می‌خواند، آری، وقتی روزگار ظهور فرا برسد، تو فرشتگان خود را به زمین می‌فرستی تا مهدی علیه السلام را یاری کنند. آن روز، جبرئیل به مهدی علیه السلام سلام می‌کند و می‌گوید: «آقای من! دعای شما مستجاب شد و خدا به شما اجازه ظهور داد.» (۱۵۷)

پس از آن، مهدی علیه السلام به کعبه تکیه می‌زند و این آیه را می‌خواند:

«بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ».

و سپس می‌گوید: «من بَقِيَّةُ اللَّهِ و حَجَّتْ خدا هستم.» (۱۵۸)

به راستی چرا مهدی علیه السلام خود را این گونه معرفی می‌کند؟

بعضی افراد، وسایل قیمتی تهیه می‌کنند و آن را در جایی مطمئن قرار می‌دهند، آن وسایل، ذخیره‌های آن‌ها هستند. تو هم برای خود ذخیره‌ای داری، تو پیامبران زیادی برای هدایت بشر فرستادی، آن‌ها تلاش زیادی کردند، اما نتوانستند عدالت را در همه کره زمین برقرار کنند، زیرا زمینه آن فراهم نشده بود.

تو مهدی علیه السلام را برای روزگاری ذخیره کردی که زمینه ظهور فراهم شود، در

آن روز، مهدی علیه السلام، حکومت عدل را در همه جهان برپا خواهد نمود. آری، مهدی علیه السلام، بقیه الله است، او ذخیره توست، او یادگار همه پیامبران است و اگر من مؤمن باشم او برای من بهتر از همه است. من باید ساعت‌ها روی این سخن فکر کنم.

اکنون به ماجرای شعیب علیه السلام و قوم او بازمی‌گردم و سخنان آن مردم با پیامبرشان را بیان می‌کنم:

هود: آیه ۹۱

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَتَرَاكَ فِيْنَا
ضَعِيفًا وَّلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ (۹۱)

آن مردم جاهل به شعیب علیه السلام گفتند: «ای شعیب! معلوم هست تو چه می‌گویی؟ تو از ما می‌خواهی که ما بت‌های خود را رها کنیم و دست از اقتصاد سودآور خود برداریم! ما معنای این سخن تو را نمی‌فهمیم و آن را نمی‌پذیریم، ما فریب تو را نمی‌خوریم و تو را پیری ناتوان می‌بینیم، ما ملاحظه طایفه تو را می‌کنیم و گرنه تو را سنگسار می‌کردیم تا دیگر کسی جرأت نکند نسبت به بت‌های ما چنین سخن بگوید، اگر اراده کنیم تو را از بین می‌بریم و تو نمی‌توانی از خودت دفاع کنی و هیچ قدرتی در مقابل ما نداری، ما فعلاً به احترام طایفه‌ات کاری با تو نداریم!».

هود: آیه ۹۳ - ۹۲

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ
وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۹۲) وَيَا قَوْمِ

اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ
يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَاذْتَقِبُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ رَقِيبٌ (۹۳)

شعیب علیه السلام چنین پاسخ گفت: «ای مردم! آیا طایفه من نزد شما از خدای یگانه، گرامی تر است؟ چرا به خاطر خدا مرا گرامی نمی‌دارید؟ چرا خدا را به کلی فراموش کرده‌اید؟ بدانید خدا به آنچه شما انجام می‌دهید، آگاهی کامل دارد». سپس آنان را این‌گونه تهدید کرد: «ای مردم! شما گفتید که اگر ملاحظه طایفه من نبود، مرا سنگسار می‌کردید، اکنون به شما می‌گویم، هر کاری که می‌توانید انجام بدهید، فکر نکنید با این سخنان شما، من از رسالت خود دست برمی‌دارم، من باز هم شما را به سوی خدای یگانه دعوت می‌کنم، به زودی خواهید فهمید چه کسی گرفتار عذاب خوارکننده می‌شود، به زودی معلوم می‌شود چه کسی دروغ‌گوست: من یا شما؟ منتظر باشید که من هم منتظرم.

هود: آیه ۹۵ - ۹۴

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ
بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ
جَائِعِينَ (۹۴) كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِّمَدِينٍ كَمَا بَعْدَتْ
ثَمُودُ (۹۵)

وقتی وعده تو فرا رسید، ابتدا شعیب علیه السلام و مؤمنان را به رحمت خود نجات دادی و عذاب را بر آن مردم نازل کردی، نیمه شب که آنان در خواب ناز بودند، صیحه‌ای آسمانی بر آنان نازل کردی و سپس زلزله‌ای شهر آنان را نابود کرد و همگی آنان نابود شدند، صبح فرا رسید حال آن که پیکرهای

بی‌جانسان در شهر افتاده بود.

آری، همهٔ آنان هلاک شدند، گویی که هرگز در آن دیار نبودند، آنان راه کفر را برگزیدند و از رحمت تو دور شدند و در روز قیامت در آتش جهنم می‌سوزند همانگونه که قوم ثمود به این سرنوشت مبتلا شدند.

سرگذشت قوم شش پیامبر را ذکر کردی، آنان به عذاب تو گرفتار شدند، اکنون برای من این سؤال پیش می‌آید: در میان آنان کودکان خردسال هم بودند که در این عذاب‌ها از بین رفتند، به راستی سرنوشت آنان چیست؟ آیا آنان هم در آتش جهنم می‌سوزند؟ آنان که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودند. وقتی مطالعه می‌کنم می‌بینم که چهل سال قبل از طوفان نوح، قوم نوح عقیم شدند و هنگام نازل شدن عذاب، آنان کمتر از چهل سال نداشتند و در میان آنان کودکی نبود.

اما وقتی عذاب قوم عاد، قوم ثمود، قوم لوط و قوم مدین نازل شد، در میان آنان کودکانی بودند، تو آنان را وارد جهنم نمی‌کنی، بلکه در روز قیامت به آنان فرصت امتحان می‌دهی، آنان به اختیار خود، ایمان یا کفر را می‌پذیرند، اگر ایمان را انتخاب نمودند به بهشت می‌روند و گرنه جهنم جایگاه آنهاست. (۱۵۹)

به عبارت دیگر، تو کودکان را عذاب نکردی، آن زلزله‌ها برای آنان، همانند حادثهٔ طبیعی بود.

اگر کسی با زلزله از دنیا برود و بعد از آن مستقیم به جهنم برود، این عذاب است، اما تو کودکان را مستقیم به جهنم نمی‌فرستی، در روز قیامت به آنان فرصت امتحان می‌دهی.

هود: آیه ۹۹ - ۹۶

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ
مُّبِينٍ (۹۶) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأْنَاهُ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ
بِرَشِيدٍ (۹۷) يَتَّبِعُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأُورَدَهُمُ النَّارَ وَيَسُئُ الْوَرْدُ
الْمَوْزُودُ (۹۸) وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُسْئِرُ الْوَرْدُ
الْمَرْفُودُ (۹۹)

هفتمین و آخرین پیامبری که در این سوره از او نام می‌بری، موسی علیه السلام می‌باشد، پیامبران قبلی را به سوی مردم فرستادی، اما موسی علیه السلام را به سوی فرعون و بزرگان مصر فرستادی تا آنان را از عذاب تو بترساند. در جامعه مصر، مردم پیرو فرعون و بزرگان خود بودند، اگر فرعون و بزرگان ایمان می‌آوردند و دست از کفر برمی‌داشتند، بقیه مردم هم ایمان می‌آوردند.

تو موسی علیه السلام را با آیات و معجزات آشکار فرستادی، موسی علیه السلام با آنان سخن

گفت، آنان عصای موسی علیه السلام را دیدند که چگونه به اژدها تبدیل می شود. فرعون همه جادوگران را برای مقابله با موسی علیه السلام جمع کرد، جادوگران وقتی معجزه موسی علیه السلام را دیدند به او ایمان آوردند.

فرعون ایمان نیاورد و بقیه هم از فرمان فرعون پیروی کردند با این که فرمان او، مایه رشد و نجات جامعه نبود. آنان به اذیت و آزار موسی علیه السلام و یاران او پرداختند، سرانجام تو به موسی علیه السلام دستور دادی تا شب هنگام با یاران خود از مصر برود، موسی علیه السلام نیمه شب از مصر خارج شد و وقتی به رود نیل رسید، تو به قدرت خود رود نیل را شکافتی تا آنان از آنجا عبور کنند.

فرعون و همه سپاهیان به دنبال موسی علیه السلام حرکت کردند، وقتی به رود نیل رسیدند، به فرمان فرعون همه وارد آن شکافی شدند که تو برای موسی علیه السلام و یارانش آماده کرده بودی، وقتی همه یاران او وارد شکاف شدند، به دستور تو شکاف آب بسته شد و همه در آب غرق شدند.

فرعون در این دنیا سبب هلاکت پیروان خود شد، در روز قیامت هم پیشاپیش آنان حرکت می کند و همه را با خود وارد جهنم می کند و به راستی که جهنم چه جایگاه بدی برای انسان است! فرعون و یارانش در این دنیا و در روز قیامت از رحمت تو دور هستند، پیامد زندگی آنان، چیزی جز نفرین و عذاب تو نیست، این چه پیامد بدی برای آنان است!

هود: آیه ۱۰۲ - ۱۰۰

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ (۱۰۰) وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ

عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ
وَمَا زَادُهُمْ غَيْرَ تَنْبِيْپٍ (۱۰۱) وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى
وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ (۱۰۲)

اکنون با محمد ﷺ چنین سخن می‌گویی:

ای محمد! حکایت پیامبران و مردم زمان آن‌ها را برای تو بیان کردم تا برای همه بخوانی، شاید عبرت بگیرند، گروهی از کسانی که به عذاب گرفتار شدند، هنوز خرابه‌های شهر آنان باقی است، گروهی دیگر، چنان شهر آنان زیر و رو شد که هیچ اثری از آنان باقی نمانده است.

ای محمد! من هرگز به بندگان خود ظلم نمی‌کنم بلکه آنان به خود ظلم و ستم کردند، سرمایه و جودی خویش را تباه کردند و پیامبران خود را دروغگو خواندند.

آن مردم بُت پرست بودند و از بُت‌های خود انتظار یاری داشتند، وقتی عذاب فرا رسید، آن بُت‌ها نتوانستند عذاب را از مردم دور کنند و جز نابودی بر آنان نیفزودند.

ای محمد! به بُت پرستان بگو که مجازات من این چنین است، وقتی مردم شهری ستمگر می‌شوند، آنان را مجازات می‌کنم، آری، مجازات من، دردناک و شدید است.

هود: آیه ۱۰۸ - ۱۰۳

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ
الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ (۱۰۳) وَمَا
نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ (۱۰۴) يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ

فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ (۱۰۵) فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنَادُونَ فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا
 زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ (۱۰۶) خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا
 مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ (۱۰۷) وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَيُنَادُونَ
 الْجَنَّةَ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ
 عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُودٍ (۱۰۸)

تو سرگذشت عبرت‌انگیز مردمی را گفتی که به عذاب گرفتار شدند، این سرگذشت‌ها، علامت و نشانه‌ای است برای کسی که به روز قیامت ایمان دارد و از عذاب آن روز می‌ترسد، تو در روز قیامت، همهٔ بندگان خود را زنده می‌کنی و برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند، آن روز، روز حضور همهٔ بندگان توست.

از من می‌خواهی تا قیامت را دور نپندارم، تو قیامت را تا زمان معینی به تأخیر می‌اندازی و سرانجام فرا می‌رسد، در آن روز هیچ کس بدون اجازهٔ تو نمی‌تواند سخنی بگوید.

آن روز مردم دو گروه می‌شوند: گروه بدبخت‌ها و گروه خوشبخت‌ها:
 * گروه بدبخت‌ها: کسانی که بدبخت شده‌اند، به جهنم می‌روند و در آنجا، ناله و فریاد بسیاری خواهند کرد. اهل جهنم برای همیشه در آنجا خواهند بود مگر این که تو اراده کنی و آنان را از جهنم نجات بدهی، تو هر کاری که اراده کنی، انجام می‌دهی.

* گروه خوشبخت‌ها: کسانی که خوشبخت شده‌اند، به بهشت می‌روند و از نعمت‌های آن بهره می‌برند، بهشت نعمتی پایدار برای آنان است. اهل بهشت برای همیشه در بهشت تو خواهند بود مگر این که تو چیز دیگری بخواهی.

* * *

لازم می‌بینم در اینجا چهار نکته را بنویسم:

* نکتهٔ اول: کسانی که در دنیا یکتاپرست بودند و به خدا ایمان داشتند اما گناه و معصیت زیادی انجام داده‌اند، در روز قیامت به جهنم می‌روند و در آنجا عذاب می‌شوند، اما بعد از مدتی، شایستگی عفو و بخشش پیدا می‌کنند و از جهنم بیرون می‌آیند و به بهشت می‌روند.

بهشت جایگاه‌های متعددی دارد، وقتی آنان وارد بهشت می‌شوند در جایگاهی پایین‌تر قرار می‌گیرند و هرگز با مؤمنان و دوستان خدا هم‌رتبه نمی‌شوند، جایگاه دوستان خدا، جایگاه ویژه‌ای است. (۱۶۰)

* نکتهٔ دوم: کسانی که در دنیا کافر بودند و حق را شناختند و آن را انکار کردند، با پیامبران و دوستان خدا دشمنی کردند، هرگز از جهنم آزاد نمی‌شوند، آن‌ها برای همیشه در عذاب گرفتار خواهند بود. (۱۶۱)

* نکتهٔ سوم: کسانی که وارد بهشت شوند، هرگز از بهشت بیرون نمی‌آیند، این قانون خداوند است.

با توجه به نکتهٔ بالا، باید بدانیم که منظور از این سخن در آیهٔ ۱۰۸ چیست: «کسانی که خوشبخت شده‌اند، برای همیشه در بهشت خواهند بود مگر این که خدا چیز دیگری بخواهد».

در این سخن، خدا می‌خواهد قدرت خود را بیان کند، این طور نیست که هر کس به بهشت برود، دیگر از دست خدا خارج شده است و خدا دیگر بر او قدرتی ندارد.

همه کسانی که در بهشت هستند و از آن نعمت‌ها استفاده می‌کنند، بندهٔ خدا هستند، خدا به همهٔ آنان قدرت دارد، او می‌تواند در یک لحظه همهٔ نعمت‌ها

را از آنان بگیرد.

* نکته چهارم:

منظور از جمله «تا زمانی که آسمان‌ها و زمین پابرجاست» چیست؟ در آیه ۱۰۷ این سخن آمده است: «کسانی که بدبخت شدند، تا زمانی که آسمان‌ها و زمین برپاست، در جهنم خواهند بود»، در آیه ۱۰۸ هم چنین آمده است: «کسانی که سعادت‌مند شدند، تا زمانی که آسمان‌ها و زمین برپاست، در بهشت خواهند بود».

آسمان‌ها و زمین که روزی از بین می‌روند و نیست و نابود می‌شوند، آیا وقتی آسمان‌ها و زمین نابود شوند، اهل جهنم از جهنم بیرون می‌آیند و اهل بهشت هم از بهشت خارج می‌شوند؟

وقتی مطالعه بیشتری می‌کنم می‌فهمم که منظور از آسمان و زمین در اینجا، این آسمان و زمینی که الآن می‌بینم نیست، بلکه منظور آسمان و زمین آخرت است.

در سوره ابراهیم آیه ۴۸ چنین می‌خوانم: «روز قیامت، این زمین به زمین دیگر و آسمان‌ها به آسمان‌های دیگر تبدیل می‌شود».

خدا زمین و آسمان‌ها را در هم می‌پیچد و سپس روز قیامت فرا می‌رسد، بار دیگر زمین و آسمان‌ها را خلق می‌کند، آن زمین و آسمان‌ها دیگر نابود نمی‌شوند و همیشگی خواهند بود.

با توجه به این نکته، اهل بهشت برای همیشه در بهشت خواهند بود و کافرانی که با دوستان خدا دشمنی کردند، برای همیشه در جهنم خواهند بود.

هود: آیه ۱۱۳ - ۱۰۹

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا
 يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوقِفُوهُمْ نَصِيبُهُمْ غَيْرِ
 مَنفُوصٍ (۱۰۹) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاحْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ
 سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (۱۱۰)
 وَإِنَّ كُلًّا لَمَّا لِيُوقِفِيَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱۱)
 فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطَّعُوا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
 بَصِيرٌ (۱۱۲) وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ
 مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (۱۱۳)

هشت سال است که تو محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کردی، او در این مدّت با مردم سخن گفت و آن‌ها را از بت پرستی نهی کرد، در این مدّت، گروه کمی به او ایمان آورده‌اند.

بزرگان مکّه با او دشمنی می‌کنند و او را اذیت و آزار می‌کنند، به او سنگ

پرتاب می‌کنند، خاکستر بر سرش می‌ریزند.
 بعضی از مسلمانان وقتی زیادی جمعیت کافران را می‌بینند، دلسرد
 می‌شوند، تو می‌خواهی قلب آنان را آرام کنی.
 با محمد ﷺ چنین سخن می‌گویی:

ای محمد! بُت‌پرستان را نگاه کن، شک نکن که آنان به خاطر این بُت‌پرستی
 به عذاب گرفتار می‌شوند، آنان بُت‌هایی را می‌پرستند که پدران آنان قبلاً
 می‌پرستیدند، آنان از جهالت و نادانی پدران خود پیروی می‌کنند، من بهره
 آنان از عذاب را بی‌کم و کاست خواهم داد.

ای محمد! تو دوست داری که همه مردم ایمان بیاورند، اما بدان که این سنت
 من است، من انسان‌ها را با اختیار آفریدم و به آنان حق انتخاب دادم، همواره
 مؤمن و کافر وجود داشته است. موسی پیامبر من بود، به او کتاب تورات را
 دادم، اما قوم او دچار اختلاف شدند، عده‌ای ایمان آوردند و عده‌ای هم کافر
 شدند.

من در مجازات دشمنان خود عجله نمی‌کنم، به آنان فرصت می‌دهم، اگر این
 قانون من نبود، من همه کافران را نابود می‌کردم.

ای محمد! بارها از تو خواسته‌ام تا بُت‌پرستان را از عذاب روز قیامت
 بترسانی، اما آنان همواره در شک و تردیدند، اگر آنان به روز قیامت ایمان
 داشتند، دست از بُت‌پرستی برمی‌داشتند. در روز قیامت من سزای اعمال همه
 را به صورت کامل می‌دهم و آنان نتیجه کارهای خود را می‌بینند، من به همه
 اعمال آنان آگاهی دارم.

ای محمد! همان‌گونه که به تو گفته‌ام بر راه راست باش و در این راه،

استقامت کن! عده‌ای هم که از بُت‌پرستی توبه کرده‌اند و به دین تو ایمان آورده‌اند و همراه تو شده‌اند، آنان هم باید ایستادگی کنند و از سختی‌ها نهراسند و هرگز نافرمانی مرا نکنند که من آنچه را که شما انجام می‌دهید می‌بینم و به آن آگاهی دارم.

ای محمّد! به یارانت بگو که هرگز به بُت‌پرستانی که به خود و دیگران ظلم کردند، دلبستگی پیدا نکنند و آنان را دوست خود نگیرند و به آنان تکیه نکنند.

هر کس به بُت‌پرستان تکیه کند و آنان را دوست خود قرار دهد، آتش کفیر بُت‌پرستان، او را فرا خواهد گرفت، در روز قیامت، فرشتگانِ من، او را به سوی جهنّم خواهند برد در حالی که هیچ یار و یابوری نخواهد داشت.

هود: آیه ۱۱۴

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيْ النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ
الْحَسَنَاتِ يُدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ (۱۱۴)

«ای محمّد! نماز را اوّل و آخر روز بخوان، پاسی از شب گذشته نیز، نماز بخوان! بدان که خوبی‌ها، گناهان را از بین می‌برد، این که خوبی‌ها، گناهان را از بین می‌برد، پندی برای کسانی است که پندپذیرند.»

اکنون به نماز صبح و مغرب و عشاء اشاره می‌کنی، از نماز در اوّل روز سخن می‌گویی که دو رکعت نماز صبح است، وقتی که سپیده از افق می‌زند و روز فرا می‌رسد، آن وقت، وقت نماز صبح است.

سپس از نماز در آخر روز سخن می‌گویی که سه رکعت نماز مغرب است، وقتی که خورشید غروب می‌کند و روز به پایان می‌رسد. تو دوست داری بندگانت در این دو وقت به یاد تو باشند.

بعد از آن از چهار رکعت نماز عشاء سخن می‌گویی، نماز در هنگامی که پاسی از شب گذشته است.

در سوره بقره آیه ۲۳۸ از چهار رکعت نماز ظهر سخن گفتی و پیامبر از چهار رکعت نماز عصر برای مسلمانان سخن گفت، این‌ها نمازهای پنج‌گانه‌ای هستند که بر هر مسلمان واجب است آن را بخواند، مجموع این نمازها، هفده رکعت می‌شود: نماز صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء.

پیامبر با سلمان فارسی زیر درختی نشسته بود، چشم پیامبر به شاخه‌ای افتاد که خشکیده بود و همه برگ‌های آن زرد شده بود. پیامبر از جا بلند شد و آن شاخه را گرفت و محکم تکان داد تا همه برگ‌های آن بر روی زمین ریخت. سلمان نگاهی به پیامبر کرد، او می‌خواست بداند چرا پیامبر این کار را کرد، پیامبر فرمود:

— ای سلمان! چرا از علت این کار من سؤال نمی‌کنی؟

— ای پیامبر! برایم بگو چرا چنین کردی؟

— ای سلمان! وقتی مسلمانی هنگام نماز وضو می‌گیرد و نمازهای پنج‌گانه خود را می‌خواند، گناهان او فرو می‌ریزند، همانگونه که برگ‌های این شاخه فرو ریخت.

بعد از آن پیامبر این آیه را برای سلمان خواند: «بدان که خوبی‌ها، گناهان را از بین می‌برد...». آن روز سلمان فهمید که نمازهای پنج‌گانه همان خوبی‌هایی هستند که گناهان را از بین می‌برند.

البته معلوم است اگر من حق کسی را از بین ببرم مثلاً مال کسی را به ناحق تصرف کنم، آن گناه با نماز خواندن از بین نمی‌رود، باید بروم و صاحب آن مال را راضی کنم.

* * *

هود: آیه ۱۱۵

وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۱۵)

اکنون بار دیگر از محمد ﷺ می‌خواهی تا در برابر سختی‌ها و مشکلات صبر کند که تو پاداش نیکوکاران را تباہ نمی‌کنی، آنان نتیجه صبر خود را در این دنیا می‌بینند و در روز قیامت هم در بهشت تو جای می‌گیرند و از همه نعمت‌های آن بهره‌مند می‌شوند.

* * *

هود: آیه ۱۱۶

فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ
عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
مَا أُتُّوْا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ (۱۱۶)

در این سوره، داستان کسانی که به عذاب گرفتار شدند را بیان کردی، تو پیامبران خود را برای هدایت آنان فرستادی ولی فقط تعداد بسیار کمی ایمان آوردند و بیشتر آنان کفر ورزیدند، چرا که در میان آنان، افراد خردمند و

دانایی نبودند که مردم را از فساد و تبهکاری نهی کنند.
 خردمندان آن‌ها هم به خود ظلم کردند و در پی کامجویی از لذت‌های دنیا
 بودند و به گناه آلوده شدند، آنان به جای آن که مردم را از زشتی‌ها نهی کنند،
 خودشان به زشتی‌ها آلوده شدند.
 در هر جامعه گروهی از خردمندان وجود دارند، تا زمانی که آن خردمندان با
 مفاسد جامعه مبارزه کنند، جامعه به نابودی کشیده نمی‌شود، اما اگر
 خردمندان هم فاسد بشوند و به گناه و فساد رو آورند، نابودی جامعه، حتمی
 است و آنان به عذاب گرفتار خواهند شد.

* * *

هود: آیه ۱۱۷

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا

مُضِلِّحُونَ (۱۱۷)

وقتی مردم شهری نیکوکار باشند، هرگز آنان را عذاب نمی‌کنی، این قانون
 توست: هیچ‌گاه جامعه‌ای را برای ظلم و ستم چند نفر نابود نمی‌کنی، وقتی که
 بیشتر افراد جامعه‌ای، به فساد و تباهی رو آوردند، آن وقت است که عذاب
 می‌فرستی، تو ابتدا بندگان مؤمن خود را نجات می‌دهی و سپس تبهکاران را
 نابود می‌کنی.

* * *

هود: آیه ۱۱۹ - ۱۱۸

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً

وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (۱۱۸) إِلَّا مَنْ رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

أَجْمَعِينَ (۱۱۹).

اکنون با محمد ﷺ چنین سخن می‌گوییم:
ای محمد! وقتی پیام مرا برای مردم بیان کردی، دیگر کار نداشته باش آنان ایمان می‌آورند یا نه، تو کار خودت را انجام بده، من انسان‌ها را آزاد آفریده‌ام، آنان به اختیار و انتخاب خود، ایمان می‌آورند یا کافر می‌شوند.
برای من هیچ مانعی وجود نداشت تا مردم را به اجبار، مؤمن قرار دهم، ولی ایمانی که از روی اجبار باشد، ارزشی ندارد. ایمانی ارزش دارد که انسان از روی اختیار و با آزادی، آن را انتخاب کند.
ای محمد! اگر من می‌خواستم (به اجبار) همه انسان‌ها را مؤمن قرار می‌دادم، اما من چنین نخواستم، برای همین همیشه بین انسان‌ها اختلاف خواهد بود مگر گروهی که من آنان را مورد رحمت خود قرار دهم و آنان در مسیر حق اختلافی نخواهند داشت.

من بندگان خود را برای پذیرش رحمت و هدایت آفریده‌ام تا به سوی حق رهنمون شوند و ایمان بیاورند، اما گروهی از آنان از حق سر باز می‌زنند و آن را انکار می‌کنند. این قانون من است: «هر کس حق را بشناسد و آن را انکار کند، جایگاه او جهنم است»، من جهنم را از کافران جن و انس، پر خواهم کرد.

هود: آیه ۱۲۰

وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ
فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۱۲۰)

حکایت پیامبران را برای محمد ﷺ بازگو کردی تا قلب او را محکم و استوار

سازی، در این داستان‌ها، حقایقی برای تو روشن و واضح می‌شود. همچنین این داستان‌ها برای کسانی که به تو ایمان آورده‌اند، پند و تذکر است، آنان با شنیدن این آیات به فکر فرو می‌روند و تلاش می‌کنند فریب دسیسه‌های شیطان را نخورند.

هود: آیه ۱۲۲ - ۱۲۱

وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَيَّ
مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَمِلُونَ (۱۲۱) وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (۱۲۲)

درست است که امروز یاران و پیروان محمد ۹ کم هستند و دشمنان، او را اذیت و آزار می‌کنند، اما تو به او وعده دادی که او را بر دشمنانش پیروز گردانی، روزی فرا می‌رسد که همین کسانی که پیامبر را آزار می‌دهند و مسلمانان را شکنجه می‌کنند با شمشیر مسلمانان کشته شوند.

از محمد ﷺ می‌خواهی تا به بُت پرستان چنین بگوید: «هر چه قدرت و توان دارید، انجام دهید، ما هم قدرت خود را به کار خواهیم گرفت، شما در انتظار باشید، ما هم منتظر هستیم».

این سوره، تقریباً سه سال قبل از هجرت پیامبر نازل شده است. وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، تعداد مسلمانان زیاد شد، در سال دوم هجری پیامبر به جنگ سپاه مکه رفت و جنگ «بدر» روی داد. در آن جنگ، سپاه مکه سه برابر مسلمانان بودند و تجهیزات جنگی زیادی همراه داشتند، تو به وعده خود

عمل کردی مسلمانان را یاری کردی و آنان بر کافران پیروز شدند. در آن جنگ، هفتاد نفر از بزرگان مکه کشته شدند، ابو جهل یکی از آنان بود، او به سزای عملش رسید، ابو جهل همان کسی است که بر سر پیامبر، خاکستر می ریخت و مسلمانان را شکنجه می داد. تقریباً شش سال بعد از این آیه، تو بزرگان مکه را عذاب نمودی، تو به بُت پرستان گفتی که منتظر عذاب بمانند، این انتظار بیش از شش سال طول نکشید.

هود: آیه ۱۲۳

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ
كُلُّهُ فَأَعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۲۳)

در پایان سوره به محمد ﷺ یادآوری می کنی که اسرار پنهان جهان در دست توست و همه کارها به سوی تو بازمی گردد، از او می خواهی که فقط تو را بپرستند و به تو توکل نمایند که تو به همه اعمال بندگان آگاهی داری، تو او را در مقابل دشمنانش یاری می کنی و هرگز او را تنها نمی گذاری. (۱۶۲)

پیوست های تحقیقی

۱. صلاح ذات البین أفضل من عامة الصلاة و القيام: الکافی ج ۷ ص ۵۱، نهج البلاغة ج ۳ ص ۷۶، دعائم الاسلام ج ۲ ص ۳۴۹، تهذیب الاحکام ج ۹ ص ۱۷۷، بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۲۴۸.
۲. شاهدت الوجوه فبعث الله رياحاً تضرب...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۶۷، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۸۳، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۲۵۷، البرهان ج ۲ ص ۶۵۶، نور الثقلین ج ۲ ص ۱۳۳.
۳. فاحبرهم ان العیر قد جازت: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۵۸، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۷۴، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۲۴۷، البرهان ج ۲ ص ۶۵۰، نور الثقلین ج ۲ ص ۱۲۴.
۴. اللهم انصر اعلی الجندين افضل الدينين...: تفسیر جوامع الجامع ج ۲ ص ۱۴، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۸۸، زاد المسیر ج ۳ ص ۲۲۸، تفسیر الرازی ج ۱۵ ص ۱۴۲، السیرة الحلبیة ج ۲ ص ۴۱۸، تفسیر البیضاوی ج ۲ ص ۴۱۸.
۵. للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآيات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۵ ص ۹۸، تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۴۴۸، روض الجنان وروح الجنان ج ۹ ص ۷۹، التفسیر الأصفی ج ۱ ص ۴۳۰، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۸۸، البرهان ج ۴ ص ۲۸۴، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۱۴، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۳۴۱، تفسیر السمعانی ج ۲ ص ۲۵۶، معالم التنزیل ج ۲ ص ۲۴۰، الکشاف ج ۲ ص ۱۵۱، تفسیر الرازی ج ۱۵ ص ۱۴۳، تفسیر البیضاوی ج ۳ ص ۹۸، تفسیر البحر المحیط ج ۴ ص ۴۶۷، الدر المنثور ج ۳ ص ۱۷۶، فتح القدير ج ۲ ص ۲۹۸، تفسیر الألوسی ج ۹ ص ۱۸۸.
۶. نحن صمّ بکم عما جاء به محمد: تفسیر جوامع الجامع ج ۲ ص ۱۶، البرهان ج ۲ ص ۶۶۴، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۳۴۱، الدر المنثور ج ۳ ص ۱۷۶، فتح القدير ج ۲ ص ۲۹۸.
۷. ليس في القرآن آية (يا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا) إلا في حقنا: مناقب آل ابی طالب ج ۲ ص ۲۵۲، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۳۳، البرهان ج ۱ ص ۳۵۷.

٨. فإن أتباعكم إياه وولايته أجمع: تفسير القمي ج ١ ص ٢٧١، التفسير الصافي ج ٢ ص ٢٨٩، البرهان ج ٢ ص ٦٦٤، نور الثقلين ج ٢ ص ١٤١، بحار الأنوار ج ٩ ص ٢١٠.
٩. إن رسول الله أتى الناس وهم يعبدون الحجارة والصخور والعيدان...: كتاب الغيبة للنعماني ص ٣٠٧.
١٠. فاختارت خمسة عشر رجلاً من خمسة عشر بطناً... الخرائج والجرائح ج ١ ص ١٤٣، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٧٢، فناموا حول حجرة رسول الله...: تفسير القمي ج ١ ص ٢٧٥، تفسير الصافي ج ٢ ص ٢٩٦، البرهان ج ٢ ص ٦٧١، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٤٩، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٥٠.
١١. فلما أصبحت قريش وأتوا إلى الحجرة وقصدوا...: تفسير القمي ج ١ ص ٢٧٥، تفسير الصافي ج ٢ ص ٢٩٦، البرهان ج ٢ ص ٦٧١، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٤٩، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٥٠، فلم يرحوا كذلك حتى أصبحوا، فقام علي من الفراش...: بحار الأنوار ج ١٩ ص ٣٩، تاريخ الطبري ج ٢ ص ١٠٠، المتظم في تاريخ الأمم والملوك ج ٣ ص ٤٩، البداية والنهاية ج ٣ ص ٢١٧، عيون الأثر لابن سيد الناس ج ١ ص ٢٣٥، السيرة النبوية لابن كثير ج ٢ ص ٢٣٠، سبل الهدى والرشاد ج ٣ ص ٢٣٣، السيرة الحلبية ج ٢ ص ١٩٣.
١٢. وجعل جبرئيل يقول: يخ يخ من مثلك يا بن أبي طالب والله يباهي بك الملائكة...: الأمالي للطوسي ج ١ ص ٤٦٤، مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ٣٣٩، سعد السعود ص ٢١٦، المحتضر ص ٨١، الجواهر السنينة ص ٣٠٨، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٣٩، ٦٤.
١٣. ان الله بعثنى ان اقتل جميع ملوك الدنيا: تفسير القمي ج ١ ص ٢٧٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٢٩٨، البرهان ج ٢ ص ٦٨٣، نور الثقلين ج ٢ ص ١٥٠، بحار الأنوار ج ٩ ص ٢١٠.
١٤. إن القتال مع غير الإمام المفروض طاعته حرام مثل الميتة والدم ولحم الخنزير: الكافي ج ٥ ص ٢٣، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ١٣٤، وسائل الشيعة ج ١٥ ص ٤٥، بحار الأنوار ج ٥٨ ص ٢٣٩، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ٤٨، تذكرة الفقهاء ج ٩ ص ١٩، مستهلى المطلب ج ٢ ص ٩٠٠، الوافي ج ١٥ ص ٧٨، جواهر الكلام ج ٢١ ص ١١.
١٥. ثم استعملوا في كل مظفر من جهة العدى وغيره: مفردات الفاظ القرآن ص ٦١٥.
١٦. عن الخمس فقال في كل ما افاد الناس: الكافي ج ١ ص ٥٤٥، وسائل الشيعة ج ٩ ص ٥٠٣، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٥٤٦، البرهان ج ٢ ص ٦٩٠.
١٧. فما كان لله فهو لرسوله يضعه حيث شاء...: تفسير العياشي ج ٢ ص ٤٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٢٦٦، البرهان ج ٢ ص ٦٤٣، الحقائق الناضرة ج ١٢ ص ٤٧٣، جواهر الكلام ج ٣٨ ص ١٠٢، بحار الأنوار ج ٩٣ ص ٢١٠، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٥٩١.
١٨. آل عمران، آية ١٣.
١٩. (فَلَمَّا جَاءَهُمْ)، أَي هُوَ لَاءِ الْبُهُودِ (مَّا عَزَفُوا) من نعت محمّد وصفته...: بحار الأنوار ج ٩ ص ١٨١ و ج ٩١ ص ١٠، التفسير الأصفي ج ١ ص ٥٣، تفسير الصافي ج ١ ص ١٥٨.
٢٠. وكانت الأوس والخزرج ابنا حارثة بن ثعلبة أهل عزّ ومنعة في بلادهم... يوم بعثت: تاريخ يعقوبي ج ٢ ص ٣٧.
٢١. فالذين ألف بين قلوبهم هم الأنصار: تفسير القمي ج ١ ص ٢٧٩، بحار الأنوار ج ٢ ص ٧٠٩، نور الثقلين ج ٢ ص ١٦٥، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٣٠٨.
٢٢. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ٥ ص ١٦٥، تفسير مجمع البيان ج ٤ ص ٤، روض الجنان وروح الجنان ج ٩ ص ١٤٧، التفسير الأصفي ج ١ ص ٤٤٩، التفسير الصافي ج ٢ ص ٣١٦، البرهان ج ٢ ص ٧٢٠، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٧٣، جامع البيان ج ١٠ ص ٧٤، تفسير السمرقندي ج ٢ ص ٣٥، تفسير النعلبي ج ٤ ص ٣٧٥، تفسير

- السمعاني ج ۲ ص ۲۸۳، معالم التنزيل ج ۲ ص ۲۶۴، الكشف ج ۲ ص ۱۷۰، زاد المسير ج ۳ ص ۲۶۳، تفسير البيضاوي ج ۳ ص ۱۲۴، الدر المشهور ج ۳ ص ۲۰۵، تفسير الألويسي ج ۱ ص ۳۹.
- ۲۳ . كانت المرأة تطوف بالبيت في الجاهلية وهي عريانة: المستدرک ج ۲ ص ۳۱۹، السنن الكبرى للبيهقي ج ۵ ص ۸۸، أسباب نزول القرآن للواحدي ص ۱۵۲، لباب القول ص ۱۰۵، لا تطوف في الثياب التي قارفنا فيها الذنوب: عمدة القارئ ج ۹ ص ۲۶۶.
- ۲۴ . فبعث رسول الله اميرالمؤمنين في طلب ابي بكر فلحقه بالروحاء: تفسير القمي ج ۱ ص ۲۸۲، البرهان ج ۲ ص ۷۲۹، التفسير الصافي ج ۲ ص ۳۲۰، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۹۲.
- ۲۵ . اما ان يكون قد ظهر من المشركين خيانه و نقض فامر الله سبحانه بان ينبد اليهم عهدهم: مجمع البيان ج ۵ ص ۷، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۲۶۵.
- ۲۶ . يعني بالمؤمنين الائمة لم يتخذوا الولائج من دونهم: الكافي ج ۱ ص ۴۱۵، البرهان ج ۲ ص ۷۴۶، التفسير الصافي ج ۲ ص ۳۲۶، نور الثقلين ج ۲ ص ۱۹۲.
- ۲۷ . فمعكم معكم لامع عدوكم، امنت بكم، وتوليت آخركم...: من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدي ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.
- ۲۸ . إن القتال مع غير الإمام المفروض طاعته حرام مثل الميتة: الكافي ج ۵ ص ۲۳، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۱۳۴، وسائل الشيعة ج ۱۵ ص ۴۵، بحار الأنوار ج ۵۸ ص ۲۳۹، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۳ ص ۴۸، تذكرة الفقهاء ج ۹ ص ۱۹، منتهى المطلب ج ۲ ص ۹۰۰، الوافي ج ۱۵ ص ۷۸، جواهر الكلام ج ۲۱ ص ۱۱.
- ۲۹ . الخبير كله في ذلك الزمان يقوم قائمنا: الغيبة ص ۲۱۳، يفرح به أهل السماء والأرض، والطير في الهواء...: الملاحم والفتن ص ۲۸۱، اسمه اسمي يملأ الأرض عدلاً وقسطاً...: فتح الباري ج ۱۳ ص ۱۸۵، المعجم الصغير ج ۲ ص ۱۴۸، صحيح ابن حبان ج ۱۵ ص ۲۳۸، المعجم الأوسط ج ۴ ص ۲۵۶، تفسير الرازي ج ۲ ص ۲۸، الجرح والتعديل ج ۲ ص ۴۹۴، تاريخ بغداد ج ۱ ص ۳۸۷، سير أعلام النبلاء ج ۵ ص ۱۱۶.
- ۳۰ . لا يجد الرجل منكم يومئذ موضعاً لصدقه ولا لبره: الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۴، بحار الأنوار ج ۲ ص ۳۸۴، يطلب الرجل منكم من يصله...: الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۳۷، يحسن حال عامة الناس... لا يعصى الله في أرضه...: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۲۸.
- ۳۱ . إذا قام القائم، يأمر الله الملائكة بالسلام على المؤمنين...: دلائل الإمامة ص ۴۵۵.
- ۳۲ . فإذا قام القائم أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبئها في الناس...: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۱۷، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۳۶.
- ۳۳ . ليرفع عن الملل والأديان الاختلاف، ويكون الدين كله واحداً...: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸۰، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۴.
- ۳۴ . فلا تمنع السماء شيئاً من قطرها، ولا الأرض شيئاً من نباتها: الجامع الصغير ج ۲ ص ۴۰۲، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۳۱۴، الكامل ج ۳ ص ۹۹، تذكرة الحفاظ ج ۳ ص ۸۳۸، تاريخ ابن خلدون ج ۱ ص ۸۰۸، يؤذن للسماء في القطر، ويؤذن للأرض في النبات: الجامع الصغير ج ۲ ص ۱۳۵، فوائد العراقيين ص ۴۴، عن أمير المؤمنين: أنزلت السماء قطرها، وأخرجت الأرض نباتها: تحف العقول ص ۱۱۵، الخصال ص ۶۲۴، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۱۶.

٣٥. والحُرْم منها، هي: رجب وذوالقعدة وذوالحجة... ديناَ فيما...: الغيبة للنعمانى ص ٨٩، البرهان ج ٢ ص ٧٧٣.
٣٦. خذ على طريق ثور، وهو جبل على طريق منى له سنام كسنام الثور. فدخل الغار...: تفسير القسَمي ج ١ ص ٢٧٥، تفسير الصافي ج ٢ ص ٢٩٦، البرهان ج ٢ ص ٦٧١، تفسير نورالثقلين ج ٢ ص ١٤٩، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٥٠، والله لقد صدقنا الذي كان حدّثنا به: بحار الأنوار ج ١٩ ص ٣٩، تاريخ الطبري ج ٢ ص ١٠٠، المتظم في تاريخ الأمم والملوك ج ٣ ص ٤٩، البداية والنهاية ج ٣ ص ٢١٧، عيون الأثر لابن سيد الناس ج ١ ص ٢٣٥، السيرة النبوية لابن كثير ج ٢ ص ٢٣٠، سبل الهدى والرشاد ج ٣ ص ٢٣٣، السيرة الحلبية ج ٢ ص ١٩٣.
٣٧. يخ يخ من مثلك يابن أبي طالب والله يباهي بك الملائكة...: الأمالي للطوسي ج ١ ص ٤٦٤، مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ٣٣٩، سعد السعود ص ٢١٦، المحتضر ص ٨١، الجواهر السنينة ص ٣٠٨، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٣٩، ٤٤.
٣٨. وخشى أن أبى تحافه ان يدل القوم عليه: الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف ص ٤١٠.
٣٩. (ثاني اثنين اذ هما في الغار)، قال: ومالهم في ذلك؟... فانزل الله سكينته على رسوله: الاحتجاج ج ٢ ص ١٤٥، مناقب آل ابي طالب ج ٢ ص ٣٣٠، بحار الأنوار ج ١٠ ص ٢٩٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ١٦٦، الغدير ج ٦ ص ٣٠٥، تفسير العياشي ج ٢ ص ٨٩.
٤٠. نزل بآياتك اعنى واسمعى يا جاره، خاطب الله تعالى بذلك...: التوحيد ص ٧٤، بحار الأنوار ج ٤ ص ٤٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٢٥٩.
٤١. أربعة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة: عاق، ومثان، ومكذب بالقدر...: الخصال ص ٢٠٣، بحار الأنوار ج ٨ ص ٨٧، وسائل الشيعة ج ٢٥ ص ٣٣٥.
٤٢. به اين مثال توجه كنيد: وقى در جاده رانندگی می کنی، پلیس راه می تواند جلو تو را بگیرد و بگوید: چرا با سرعت زیاد رانندگی کردی؟ اما حق ندارد سؤال کند چرا مثلاً ماشين تو، خارجى نیست، پلیس راه فقط حق دارد از چگونگی رانندگی تو سؤال کند نه از نوع ماشين تو که آیا گرانقیمت است یا ارزان قیمت. سؤال در مورد چگونگی رانندگی، سؤال از عمل و رفتار توست و پلیس راه می تواند از آن سؤال کند.
٤٣. يقول الله تعالى للعبد: لم عصيت؟ لم فسقت؟ لم شربت الخمر؟ لم زנית؟ فهذا فعل العبد...: بحار الأنوار ج ٥ ص ٥٩؛ سألهم عمّا عهد إليهم ولم يسألهم عمّا قضى عليهم: الإرشاد ج ٢ ص ٢٠٤، كنز الفوائد ص ١٧١، تفسير نورالثقلين ج ٣ ص ٤٢٠، بحار الأنوار ج ٥ ص ٦٠.
٤٤. ولا الذين لا يباليون بما صنعوا من اموال الناس: مستدرک الوسائل ج ٧ ص ١٢٩، بحار الأنوار ج ٩٣ ص ٦٠، تفسير العياشي ج ٢ ص ٩٤.
٤٥. إنّما وضعت الرّكاة اختباراً للأغنياء و معونة للفقراء...: من لاضرره الفقيه ج ٢ ص ٧، وسائل الشيعة ج ٩ ص ١٢، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٣٣، جواهر الكلام ج ١٥ ص ٧، الحدائق الناضرة ج ١٢ ص ١١.
٤٦. روض الجنان وروح الجنان ج ٩ ص ٢٩٠، التفسير الأصفي ج ١ ص ٩، ٤٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٣٥٨، البرهان ج ٢ ص ٨١٦، تفسير نورالثقلين ج ٢ ص ٢٤٢، تفسير السمرقندي ج ٢ ص ٧٣، تفسير التعلبي ج ٥ ص ٦٩، تفسير السمعاني ج ٢ ص ٣٢٨، معالم التنزيل ج ٢ ص ٣١١، تفسير البيضاوي ج ٣ ص ١٥٨، تفسير البحر المحيط ج ٥ ص ٧٢، الدر المشور ج ٣ ص ٢٥٨.
٤٧. ودعا أمير المؤمنين فرقي معه حتى قام عن يمينه...: الإرشاد ج ١ ص ١٧٥، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٨٧.
٤٨. من أولى بكم من أنفسكم؟ فجهروا فقالوا: الله ورسوله، ثم قال ثالثة...: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٣٢، بحار الأنوار ج ٣٧ ص

- ۱۳۹.
۴۹. اللهم وال من والاه وعاد من عادته: بصائر الدرجات ص ۹۷، قرب الإسناد ص ۵۷، الكافي ج ۱ ص ۲۹۴، التوحيد ص ۲۱۲، الخصال ص ۲۱۱، كمال الدين ص ۲۷۶، معاني الأخبار ص ۶۵، من لا يحضره الفقيه ج ۱ ص ۲۲۹، تحف العقول ص ۴۵۹، تهذيب الأحكام ج ۳ ص ۱۴۴، كتاب الغيبة للنعماني ص ۱۷۵، الإرشاد ج ۱ ص ۳۵۱، كنز الفوائد ص ۲۳۲، الإقبال بالأعمال ج ۱ ص ۵۰۶، مسند أحمد ج ۱ ص ۸۴، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۵، سنن الترمذي ج ۵ ص ۲۹۷، المستدرک للحاکم ج ۳ ص ۱۱۰، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۷، تحفة الأحوذی ج ۳ ص ۱۳۷، مسند أبي يعلى ج ۱۱ ص ۳۰۷، المعجم الأوسط ج ۱ ص ۱۱۲، المعجم الكبير ج ۳ ص ۱۷۹، التمهيد لابن عبد البر ج ۲۲ ص ۱۳۲، نصب الرأية ج ۱ ص ۴۸۴، كنز العمال ج ۱ ص ۱۸۷، ج ۱۱ ص ۶۰۸، ۳۳۲، تفسير الثعلبي ج ۴ ص ۹۲، شواهد التنزيل ج ۱ ص ۲۰۰، الدر المنثور ج ۲ ص ۲۵۹.
۵۰. أوصلوا البيعة والمصافقة ثلاثاً...: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۱۷.
۵۱. والله محمد لأحمق إن كان يرى أن الأمر يستقيم لعلني من بعده: تفسير العياشي ج ۲ ص ۹۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۲، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۲۴۳.
۵۲. اكتم علينا، فإن لكل جوار أمانة، فقال لهم: ما هذا من جوار الأمانة...: المصادر السابقة.
۵۳. ثم مضى حتى أتى رسول الله وعلي إلى جانب مُحَبِّبٍ بِمِثْلِ سَيْفِهِ...: المصادر السابقة.
۵۴. عَقَبَةُ هَرَشِيِّ إِلَى ذَاتِ الْأَصَافِرِ مِيلَانِ، ثُمَّ إِلَى الْجُحْفَةِ، وَلَيْسَ بَيْنَ الطَّرِيقَيْنِ إِلَّا مِيلَيْنِ: معجم ما استعجم ج ۳ ص ۹۵۴.
۵۵. قعدوا له في العقبة وهي عقبة أرشئى (هرشئى) بين الجحفة والأبواء...: تفسير القمي ج ۱ ص ۱۷۴، بحار الأنوار ج ۳۱ ص ۱۶۳۲، اتفقوا على أن يتفروا بالنبئ ناقته على عقبة هرشئى: بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۹۷.
۵۶. والرأي أن نقتل محمداً قبل أن يدخل المدينة... ففعد سبعة عن يمين العقبة...: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۹.
۵۷. تفقهوا في الحلال والحرام والافانتم اعراب: المحاسن ج ۱ ص ۲۲۷، بحار الأنوار ج ۱ ص ۲۱۴، الفصول المهمة ج ۱ ص ۱۸۷.
۵۸. ترجمه های های: آیتی، ارفع، اشرفی، الهی قمشه ای، انصاریان، برزی، ترجمه المیزان، ترجمه جوامع الجامع، حلبی، رضایی، رهنما، روان جاوید، روشن، روض الجنان، طاهری، کوثر، معزی، بروجردی، پاینده، پورجوادی، تفسیر آسان، خسروی، خواجوی، رضایی، سراج، عاملی، شعرانی، فولادوند، کاویانپور، گرمارودی، مجتبی، مشکینی، مصباح زاده، مکارم شیرازی، یاسری، صفارزاده، مخزن العرفان، نور، یاسری.
۵۹. خيشمه بن عبد الرحمن الجعفي: رجال الطوسي ص ۱۳۳، راجع: رجال النجاشي ص ۱۱۰.
۶۰. عسى من الله واجب وأما نزلت في شيعتنا المذنبين: تفسير العياشي ج ۲ ص ۱۰۶، مجمع البيان ج ۳ ص ۱۴۵، جامع أحاديث الشيعة ج ۲۶، ۱۰۹، التفسير الصافي ج ۲ ص ۳۷۱، البرهان ج ۲ ص ۸۳۷، بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۳.
۶۱. ابعت لنا ابالبابة نستشيره في امرنا...: تفسير القمي ج ۱ ص ۳۰۳، نور الثقلين ج ۲ ص ۲۵۸، البرهان ج ۲ ص ۸۳۵، بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۹۴.
۶۲. امر رسول الله مناديه فنأدى في الناس... فرض عليكم الزكاة: الكافي ج ۳ ص ۴۹۷، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۱۳، وسائل الشيعة ج ۹ ص ۹، جامع أحاديث الشيعة ج ۸ ص ۵، التفسير الصافي ج ۲ ص ۳۷۱، البرهان ج ۲ ص ۸۳۱، جواهر الكلام ج ۱۵ ص ۴۱۷.
۶۳. كان أبي إذا تصدق بشيء وضعه في يد السائل: الكافي ج ۴ ص ۹، نواب الاعمال ص ۱۴۴، تهذيب الاحكام ج ۴ ص ۱۰۵، وسائل الشيعة ج ۹ ص ۴۰۷، بحار الأنوار ج ۹۳ ص ۱۲۵، تفسير العياشي ج ۲ ص ۱۰۷، البرهان ج ۲ ص ۸۳۷، نور الثقلين

- ج ٢ ص ٢٦١، الجامع للشرائع ص ١٤٦، منتهى المطلب ج ٨ ص ١٨، الوافي ج ١٠ ص ٤٠٣، المحذائق الناضرة ج ١٢ ص ١٠.
٦٤. جهت اطلاع از آثار وبركات صدقه مراجعه كنيد به: الكافي ج ٤ ص ٨، دعائم الإسلام ج ٢ ص ٣٣١، ثواب الأعمال ص ١٤٢، بحار الأنوار ج ٩٣ ص ١٧٦.
٦٥. تَسْمَكُ فِي وَجْهِ أَخِيكَ لَكَ صَدَقَةٌ: سنن الترمذي ج ٣ ص ٢٢٨، صحيح ابن حبان ج ٢ ص ٢٢١، الجامع الصغير ج ١ ص ٤٩٧، كنز العمال ج ٤١٠٦، الكامل لابن عدي ج ٥ ص ٢٧٥، ميزان الاعتدال ج ٣ ص ٩٢، عن ابن عمر عن رسول الله: ان تَسْمَكُ فِي وَجْهِ أَخِيكَ يَكْتَبُ لَكَ صَدَقَةٌ: مجمع الزوائد ج ٣ ص ١٣٤، الدرر المشهور ج ١ ص ٣٥٦.
٦٦. وَلَا رَأْيَ إِلَّا تَسْمُ فِي وَجْهِهِ: مسند أحمد ج ٤ ص ٣٥٨، صحيح البخاري ج ٧ ص ٩٤، صحيح مسلم ج ٧ ص ١٥٧، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٥٦، سنن الترمذي ج ٥ ص ٣٤٣.
٦٧. كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْبَلُ يَدَهُ عِنْدَ الصَّدَقَةِ، فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ...: عَدَّةُ الدَّاعِي ص ٥٩، وسائل الشيعة ج ٩ ص ٤٣٣، بحار الأنوار ج ٩٣ ص ١٣٤، جامع أحاديث الشيعة ج ٩٣ ص ١٣٤.
٦٨. أَنْ أَعْمَالِكُمْ لِتَعْرُضَ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ: الكافي ج ١ ص ٢١٩، بصائر الدرجات ص ٤٤٩، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ١٠٨، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٣٤٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ٣٠٦، البرهان ج ٢ ص ٨٣٩، نور الثقلين ج ٢ ص ٢٦٤.
٦٩. أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ بَطْنَهَا مَنْزِلٌ قَدْ سَكَنَتْهُ، وَأَنَّ حَجْرَهَا مَهْدٌ قَدْ غَمَزَتْهُ، وَثَدْيُهَا وَعَاءٌ قَدْ شَرَبَتْهُ؟ بصائر الدرجات ص ٢٦٣، مستدرك الوسائل ج ١٥ ص ١٩٠، الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٧٢٩.
٧٠. دَخَلُوا الْإِسْلَامَ فَوَخِدُوا... وَلَمْ يَعْرِفُوا الْإِيمَانَ بِقُلُوبِهِمْ: تفسير العياشي ج ٢ ص ١١٠، بحار الأنوار ج ٦٩ ص ١٦٥، البرهان ج ٢ ص ٨٤٥، نور الثقلين ج ٢ ص ٢٦٥.
٧١. السَّائِحُونَ وَهُمْ الصَّائِمُونَ: الكافي ج ٥ ص ١٥، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ١٣٠، وسائل الشيعة ج ١٥ ص ٣٦، بحار الأنوار ج ٦٦ ص ٣٥٥، التفسير الصافي ج ٢ ص ٣٨١، البرهان ج ٢ ص ٨٥٣، نور الثقلين ج ٢ ص ٢٧١.
٧٢. أَذْرُكَ كَانَ عَمَّ إِبْرَاهِيمَ، فَلَمَّا أَبُوهُ فَتَارَخَ بِنِ نَاحُورِهِ، وَسَمِيَ الْعَمَّ...: بحار الأنوار ج ٣٥ ص ١٥٦، كما انه ذكر نسب إبراهيم كذا: إبراهيم بن تارخ راجع: مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ١٥ ص ١٠٦، روض الجنان ج ١٣ ص ٨٨، تفسير المحيط ج ١ ص ٥٣٦، تاريخ الطبري ج ١ ص ١٦٢، الكامل في التاريخ لابن الأثير ج ١ ص ٩٤، قصص الأنبياء لابن كثير ج ١ ص ١٦٧.
٧٣. قَالَ: الْإِوَاءُ الدُّعَاءُ: تفسير القمّي ج ١ ص ٣٠٦، التفسير الصافي ج ٢ ص ٣٨٣، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٢٧٥، بحار الأنوار ج ٩٣ ص ٢٩٠.
٧٤. عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (أَتَقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)، قَالَ: إِيَّانَا عَنِ: الكافي ج ١ ص ٢٠٨، بصائر الدرجات ص ٥١، دعائم الإسلام ج ١ ص ٢١، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣١، التفسير الأصفي ج ١ ص ٤٩٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٣٨٧، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٢٨٠.
٧٥. السَّلَامُ عَلَى أُمَّةِ الْهُدَى وَمَصَابِيحِ الدُّجَى، وَأَعْلَامِ التَّقَى وَذَوِي النُّهَى، وَأُولِي الْحُجَى...: عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٠٥، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.
٧٦. جَلُوسَ سَاعَةٍ عِنْدَ الْعُلَمَاءِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ أَلْفِ سَنَةٍ...: عَدَّةُ الدَّاعِي ص ٧٥، بحار الأنوار ج ١ ص ٢٠٥، جامع أحاديث الشيعة ج ١٦ ص ٢٣٦.

۷۷. مرحباً بك يا عبدي، أتدري أي منزلة تطلب؟ وأي درجة تروم؟ تظاهي ملائكتي المقربين...: بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۸۰ و ج ۲ ص ۳۴۰.
۷۸. من خرج من بيته ليلتمس باباً من العلم ليلتفع به ويعلمه غيره: بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۷۷.
۷۹. إن القائم يلقي في حربه ما لم يلق رسول الله...: كتاب الغيبة للنعمان ج ۳ ص ۳۰۸، بحار الأنوار ج ۵ ص ۳۶۳.
۸۰. قراء القرآن، فقهاء في الدين، قد قرحوا جباههم، وشمروا ثيابهم...: دلائل الإمامة ص ۴۵۵.
۸۱. للاطلاع أكثر على تفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ۵ ص ۳۲۹، تفسير مجمع البيان ج ۵ ص ۱۴۶، روض الجنان وروح الجنان ج ۱ ص ۷۳، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۵۰۰، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۲۸۶، تفسير السمعي ج ۲ ص ۳۶۳، زاد المسير ج ۳ ص ۳۵۴، تفسير الرازي ج ۱۶ ص ۲۳۷، تفسير البحر المحيط ج ۵ ص ۱۱۶.
۸۲. ان معني قدس صدق شفاعة محمد صلى الله عليه وآله: مجمع البيان ج ۵ ص ۱۵۳، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۴، التفسير الصافي ج ۲ ص ۳۹۳، البرهان ج ۳ ص ۱۲.
۸۳. سألت أبا عبد الله عن قول الله عز وجل: سبحانه الله، ما يعني به؟ قال: تنزيهه: الكافي ج ۱ ص ۱۱۸، التوحيد للصدوق ص ۳۱۲، بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۶۹ و ج ۹ ص ۱۷۷.
۸۴. وَءَاخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: كلمه آخر در اینجا به معنای سخن دیگر است، نه آخرین سخن. البته در ترجمه های زیر «آخر دعواهم» به مفهوم آخرین سخن ترجمه شده است: الهی قمشای، آیتی، احسن الحدیث، ارفع، اشرف، انصاریان، برزی، بروجردی، پاینده، پور جوادی، حلبی، خسروی، رضایی، روان جاوید، روشن، روض الجنان، سراج، شعرائی، ظاهری، عاملی، فولادوند، فیض الاسلام، کاپانپور، گرمارودی، مجتبی، مجد، مشکینی، مصباح زاده، مکارم، نور، یاسری، انصاری، صفارزاده.
۸۵. انعام آیه ۷۱، انبیا آیه ۶۷
۸۶. قال: بل كانوا ضالاً، كانوا لا مؤمنين، ولا كافرين، ولا مشركين ومنذرين: تفسير العياشي ج ۱ ص ۱۰۴، البرهان ج ۱ ص ۴۵۱، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۲۰۸، تفسير كنز الدقائق ج ۱ ص ۲۰۸، ذلك أن قابيل توعد بالقتل كما قتل أخاه هابيل، فسار فيهم بالثقيّة والكتمان، فازدادوا كل يوم ضلالة، حتى لم يبق على الأرض معهم إلا من هو سلف...: تفسير الصافي ج ۱ ص ۲۴۴، البرهان ج ۱ ص ۴۵۱، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۲۰۸.
۸۷. هو الطريق إلى معرفة الله عز وجل، وهما صراطان: صراط في الدنيا، وصراف في الآخرة، فأما الصراط الذي في الدنيا، فهو الإمام المفترض الطاعة...: معاني الأخبار ص ۳۲، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۷، تفسير الصافي ج ۱ ص ۸۵، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۲۱، تفسير الميزان ج ۱ ص ۴۱، غاية المرام ج ۳ ص ۴۶، ونحن الصراط المستقيم، ونحن عبية علمه: معاني الأخبار ص ۳۵، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۴.
۸۸. اما الزيادة فالدنيا، ما اعطاهم الله فيها لم يحاسبهم...: نور الثقلين ج ۲ ص ۳۰۱، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۰۰.
۸۹. لا تصحبه الأوقات، ولا تضمه الأماكن، ولا تأخذه السنات، ولا تحده الصفات: التوحيد للصدوق ص ۳۴، عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۵، بحار الأنوار ج ۴ ص ۲۲۸ و ج ۵ ص ۵۴، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۳۹.
۹۰. سورة فصلت، آیه ۲۱ و ۲۲.
۹۱. إن الإمامة هي منزلة الأنبياء، وارت الأوصياء، إن الإمامة خلافة الله وخلافة الرسول...: الكافي ج ۱ ص ۲۰۰، الأمالي للصدوق ص ۷۷۵، عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۹۷، معاني الأخبار ص ۹۸، تحف العقول ص ۴۳۹، بحار الأنوار ج ۲ ص ۱۲۳.
۹۲. قد زني فشهد على نفسه أربع شهادات، فأمر به رسول الله صلى الله عليه وآله فرجم وكان قد أحسن: سنن أبي داود ج ۲ ص

٣٣٨. وراجع: عمدة القاري ج ٢٣ ص ٢٩٢؛ في المجنونة التي أمر برجمها... في التي وضعت لستة أشهر، فأراد عمر رجمها... الاستيعاب: ج ٣ ص ١١٠٢.
٩٣. فقلت والجمع يسمعون: ألا أكبرنا سنًا وأكثرنا لينًا: بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٢٩١.
٩٤. انعام، آية ٢٧.
٩٥. الاقرار بنوبه محمد صلى الله عليه وآله... خير مما يجمع هولاء في دنياهم: تفسير العياشي ج ٢ ص ١٢٤، الوافي ج ٣ ص ٨٩٤، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٤٢٥، تفسير ابي حمزة الثمالي ص ١٩٨، البرهان ج ٣ ص ٣٥، نور الثقلين ج ٢ ص ٣٠٨.
٩٦. ولو أن رجلاً عمّر ما عمّر نوح... يصوم النهار ويقوم الليل في ذلك المكان...: المحاسن ج ١ ص ٩١، الكافي ج ٨ ص ٢٥٣، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٢٤٥، وسائل الشيعة ج ١ ص ١٢٢، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٤٩، شرح الأخبار ج ٣ ص ٤٧٩، الأمالي للطوسي ص ١٣٢، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٧٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٤٢٦؛ ثم لم يوالك يا علي، لم يشم رائحة الجنة ولم يدخلها: المناقب للخوارزمي ص ٦٧، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ٢، كشف الغمّة ج ١ ص ١٠٠، نهج الإيمان لابن جبر ص ٤٥٠، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٩٤، ج ٣٩ ص ٢٥٦، ٢٨٠، الغدير ج ٢ ص ٣٠٢، ج ٩ ص ٢٦٨، بشارة المصطفى ص ١٥٣.
٩٧. من مات ولم يعرف امام زمانه، مات ميتة جاهلية: وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٢٤٦، مستدرک الوسائل ج ١٨ ص ١٨٧، اقبال الاعمال ج ٢ ص ٢٥٢، بحار الأنوار ج ٨ ص ٣٦٨، جامع أحاديث الشيعة ج ٢٦ ص ٥٦، الغدير ج ١٠ ص ١٢٦.
٩٨. ثم ينادي مناد من تلقاء العرش: أين النبي الأمي... فلا يبقى أحد يومئذ كان محببنا...: الأمالي للمفيد ص ٢٩٠، الأمالي للطوسي ص ٦٧، تفسير فرات ص ٢٥٩، بشارة المصطفى ص ٢٠، كشف الغمّة ج ١ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٧.
٩٩. مائده: آية ١٠٣
١٠٠. فقال ابن زياد: كيف رأيت صنّ الله بأخيك وأهل بيتك؟ فقالت: ما رأيت إلا جميلاً، هؤلاء قوم كتب الله عليهم القتل...: مشير الأحران، ص ٩٠؛ بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ١١٥؛ الفتوح، ج ٥، ص ١٢٢.
١٠١. يا عتبة، لا يقبل الله من العباد يوم القيامة إلا هذا الذي أنتم عليه...: المحاسن ج ١٧١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨، الكافي ج ٣ ص ١٢٩، تفسير العياشي ج ٢ ص ١٢.
١٠٢. يُستكره المؤمن على خروج نفسه...؟ إن المؤمن إذا حضرته الوفاة حضر رسول الله صلى الله عليه وآله وأهل بيته...: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.
١٠٣. لأنما أرفق به من والد رقيق، وأشفق عليه من أخ شقيق، ثم قام إليه ملك الموت فيقول: يا عبد الله، أخذت فكاك رقبك...: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.
١٠٤. أما ما كنت تحذر فقد أمنك الله منه، وأما ما كنت ترجو فقد أتاك الله به، افتح عينيك فانظر إلى ما عندك...: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.
١٠٥. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ٥ ص ٤٠١، تفسير مجمع البيان ج ٥ ص ٢٠٣، روض الجنان وروح الجنان ج ١٠ ص ١٦١، التفسير الأصغر ج ١ ص ٥١٨، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤١٠، البرهان ج ٣ ص ٣٧، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣١١، جامع البيان ج ١١ ص ١٧٣، تفسير السمرقندي ج ٢ ص ١٢٣، تفسير الثعلبي ج ٥ ص ١٣٧، تفسير السمعي ج ٢ ص ٣٩٣، زاد المسير ج ٤ ص ٣٨، تفسير الرازي ج ١٧ ص ١٢٥، تفسير البيضاوي ج ٣ ص ٢٠٦، تفسير البحر المحيط ج ٥ ص ١٧٢، تفسير آلوسي ج ١١ ص ١٥٠.
١٠٦. ثم اتخذوا العزى، وسمي بها عبد العزى بن كعب، وكان الذي اتخذها ظالم بن أسعد: خزائن الأدب ج ٤ ص ١١٦، ج ١٠ ص ٢٠٩؛

- كانت العزى أحدث من الألات، وكان الذي اتخذها ظالم بن سعد بوادي نخلة...: فتح الباري ج ۸ ص ۴۷۱، تفسير القرطبي ج ۱۷ ص ۹۹، فكان أقدمها مناة، وسُميت العرب عبد مناة وزيد مناة، وكان منصوباً على ساحل البحر، وكانت العرب جميعاً تعظمه: خزنة الأدب ج ۷ ص ۲۰۸ وراجع: فتح الباري ج ۳ ص ۳۹۹، عمدة القارئ ج ۱۹ ص ۲۰۳، تحفة الأحوذني ج ۸ ص ۲۴۲، التمهيد لابن عبد البر ج ۲ ص ۹۸، تفسير ابن كثير ج ۴ ص ۲۷۲.
۱۰۷. الحمد لله الذي لم يلد فيورث، ولم يولد فيشارك: التوحيد للصدوق ص ۴۸، الفصول المهمة للحزب العاملي ج ۱ ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۵۶، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۳۷.
۱۰۸. ثم بعث منهم النبيين فدعوهم الى الاقرار بالله... كان التكذيب ثم الكافي ج ۱ ص ۴۳۷، علل الشرايع ج ۱ ص ۱۱۸، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۶۴، بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۴۴، التفسير الصافي ج ۲ ص ۲۲۲، البرهان ج ۲ ص ۵۶۶، نور الثقلين ج ۲ ص ۵۳.
۱۰۹. كان بين قول الله عز وجل: (قد اجيب دعوتكما) وبين اخذ فرعون، اربعون عاماً: الكافي ج ۲ ص ۳۵۵، الوافي ج ۹ ص ۱۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹ ص ۳۷۵، البرهان ج ۳ ص ۴۹.
۱۱۰. قال: يارب البحر امامهم، قال: امض، فاني أمره...: تفسير القمي ج ۱ ص ۳۱۵، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۱۷، نور الثقلين ج ۲ ص ۳۱۷، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۱۱۶.
۱۱۱. (فَلَمَّا جَاءَهُمْ)، أي هؤلاء اليهود (مَّا عَرَفُوا) من نعت محمد صلى الله عليه وآله وصفته، (كَفَرُوا بِهِ)...: بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۸۱ و ج ۹۱ ص ۱۰، التفسير الأصفي ج ۱ ص ۵۳، تفسير الصافي ج ۱ ص ۱۵۸.
۱۱۲. واقام روبيل مع قومه في قريتهم، حتى اذا دخل عليهم سؤال، صرخ روبيل باعلى صوته...: تفسير العياشي ج ۲ ص ۱۳۲، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۲۳، البرهان ج ۳ ص ۶۱، نور الثقلين ج ۲ ص ۳۲۴، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۳۹۵.
۱۱۳. كم غاب يونس عن قومه حتى رجع اليهم...: تفسير العياشي ج ۲ ص ۱۳۵، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۳۹۸، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۲۶، نور الثقلين ج ۲ ص ۳۲۷.
۱۱۴. ولو فعلت ذلك بهم لم يستحقوا مني ثواباً ولا مدحا، لكني اريد ان يؤمنوا مختارين: التوحيد للصدوق ص ۳۴۲، الإحتجاج ج ۲ ص ۱۹۶، بحار الأنوار ج ۵ ص ۵۰، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۲۷، البرهان ج ۳ ص ۶۶.
۱۱۵. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ۵ ص ۴۳۹، تفسير مجمع البيان ج ۵ ص ۲۳۶، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۰ ص ۱۹۹، التفسير الأصفي ج ۱ ص ۵۲۷، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۲۸، تفسير السمعي ج ۲ ص ۱۳۵، معالم التنزيل ج ۲ ص ۳۷۱، الكشاف ج ۲ ص ۲۵۵، زاد المسير ج ۴ ص ۵۹، تفسير الرازي ج ۱۷ ص ۱۷۱، تفسير البيضاوي ج ۳ ص ۲۱۷، تفسير البحر المحيط ج ۵ ص ۱۸۵، تفسير الألوسي ج ۱۱ ص ۱۹۶.
۱۱۶. منظوران روز در اين آيه، دوران است، نه ۲۴ ساعت، زیرا در آن زمان هنوز زمین و آسمان وجود نداشت، نه کره زمین بود و نه حرکت بیست و چهار ساعته زمین به دور خودش.
۱۱۷. من سره أن ينظر إلى رجل من أصحاب القائم فلينظر إلى هذا: جامع الرواة ج ۱ ص ۳۰۸، معجم رجال الحديث ج ۸ ص ۱۲۸، اعيان الشيعة ج ۶ ص ۳۸۲.
۱۱۸. إن الله حمل دينه وعلمه الماء قبل أن يكون أرض أو سماء أو جن أو إنس أو شمس أو قمر...: الكافي ج ۱ ص ۱۳۳، الوافي ج ۱ ص ۵۰۱، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۵۹، بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۳۴، البرهان ج ۳ ص ۷۹، نور الثقلين ج ۲ ص ۳۳۸.
۱۱۹. فأول ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمداً وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته، فأولنا أطلّة خضراء...: بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۰۷، أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر: كشف الخفاء ج ۱ ص ۲۶۵، تفسير الألوسي ج ۱ ص ۵۱، ينابيع المودة ج ۱ ص

٥٦. بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤؛ يا محمد. إني خلقتك وعلياً نوراً، يعني روحاً بلا بدن...: الكافي ج ١ ص ٤٤٠. بحار الأنوار ج ٥٤ ص ٩٥؛ فمكتوا ألف دهر، ثم خلق جميع الأشياء...: الكافي ج ١ ص ٤٤١. المحتضر للحلي ص ٢٨٥. حلية الأبرار ج ١ ص ١٨. بحار الأنوار ج ١٥ ص ١٩؛ نسبحه ونقدسّه ونهلّله ونمجّده، وما من ملك مقرب ولا ذي روح غيرنا، حتّى بداله في خلق الأشياء: الكافي ج ١ ص ٤٤١. بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤ ج ٥٤ ص ١٩٦؛ وهو النور الذي خلق منه محمداً وعلياً، فلم يزالا نورين أوليين: الكافي ج ١ ص ٤٤٢. بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤. أعيان الشيعة ج ٣ ص ٤٩. مكيا المكارم ج ١ ص ٣٦٨؛ أول ما خلق الله نوري، ابتدعه من نوره...: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٢.
١٢٠. لو خلت الارض طرفة عين من حجة لساخت باهلها: بصائر الدرجات ص ٥٠٩، الأمالي للمصديق ص ٢٥٣، علل الشرايع ج ١ ص ١٩٨، كمال الدين ص ٢٠٤. بحار الأنوار ج ٣٦ ص ٣٣٨. التفسير الصافي ج ٤ ص ٢٤٣. البرهان ج ٣ ص ٢٢٧.
١٢١. أسكن الله عز وجل آدم وزوجته الجنة... فنظر إلى منزلة محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأنمة من بعدهم...: معاني الأخبار ص ١١٠. بحار الأنوار ج ١١ ص ١٧٦. تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣. غاية المرام ج ٤ ص ١٨٨.
١٢٢. إن الله حمل دينه وعلمه الماء قبل أن يكون أرض أو سماء أو جن أو إنس أو شمس أو قمر...: الكافي ج ١ ص ١٣٣. الوافي ج ١ ص ٥٠١. مختصر بصائر الدرجات ص ١٥٩. بحار الأنوار ج ٣ ص ٣٣٤. البرهان ج ٣ ص ٧٩. نور الثقلين ج ٢ ص ٣٣٨.
١٢٣. أنتم الصراط الأفوم، وشهداء دار الفناء، وشفعاء دار البقاء، والرحمة الموصولة: من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩. تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥. وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩. المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣. بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧. جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨. يا آدم ويا حوا، لا تنظرا إلى أنوارى وحجيجي بعين الحسد فأهبطكما عن جوارى وأحلّ بكما هوانى...: معاني الأخبار ص ١١٠. بحار الأنوار ج ١١ ص ١٧٦. تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣. غاية المرام ج ٤ ص ١٨٨.
١٢٤. أي شيء كنتم قبل أن يخلق الله عز وجل آدم؟ قال: كنا أشباح نور ندور حول عرش الرحمان، فعلم الملائكة التسييح والتهليل والتحميد: علل الشرائع ج ١ ص ٢٣. بحار الأنوار ج ٥٧ ص ٣١١؛ وبنا اهتدوا إلى معرفة الله وتسييحه وتهليله وتمجيده: علل الشرائع ج ١ ص ٥. كمال الدين ص ٢٥٥. بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٤٦ ج ٢٦ ص ٣٣٦.
١٢٥. ان متعناهم في هذه الدنيا الى خروج القائم فنردّهم ونعذبهم: تفسير القمي ج ١ ص ٣٢٢. التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٣٣. البرهان ج ٣ ص ٨٤. نور الثقلين ج ٢ ص ٣٤٢. بحار الأنوار ج ٩ ص ٢١٤.
١٢٦. لاخير في دين ليس فيه ركوع ولا سجود، فاما كسراصنامكم بايديكم فذاك لكم...: بحار الأنوار ج ١٧ ص ٥٣. مجمع البيان ج ١٠ ص ٢٣٦. تفسير الصافي ج ٥ ص ٢٧١. نور الثقلين ج ٥ ص ٤٩٠.
١٢٧. كان معه من الصحابة ومن الأعراب وممن يسكن حول مكة والمدينة مئة وعشرون ألفاً...: العدد القويّة ص ١٨٣. بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٠.
١٢٨. قديد: موضع بين مكة والمدينة، بينها وبين الجحفة سبعة وعشرون ميلاً: الفحة المسكية في الرحلة المكية ص ٣٢٠.
١٢٩. يا علي، إني سألت ربي أن يوالي بيني وبينك ففعل، وسألت ربي: الكافي ج ٨ ص ٣٧٨. تفسير العياشي ج ٢ ص ١٤١. تفسير نور الثقلين ج ٧ ص ٣٤٢؛ اللهم هب لعلي المودة في صدور المؤمنين، والهيبة والعظمة في صدور المنافقين: تفسير العياشي ج ٢ ص ١٤٢. بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٣٥٤. تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣٤٣.
١٣٠. أنيخوا ناقتي، فوالله ما أبرح من هذا المكان حتّى أبلغ رسالة ربي...: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٦٦.
١٣١. ومنعت العابد من تلك السمكة بعينها الخطيئة كانت منه أردت تحميمها عنه بمنع تلك الشهوة...: الجواهر السنينة ص ١٧١. بحار الأنوار ج ٦٤ ص ٢٣٣ ج ٨٩ ص ٢٤٢.

۱۳۲. كان هو و ولده و من تبعه ثمانين نفسا: علل الشرايع ج ۱ ص ۳۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۵.
۱۳۳. والوثوب على نوح بالضرب المبرح...: كمال الدين ص ۱۳۳، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۶، البرهان ج ۵ ص ۵۰۱.
۱۳۴. در روایت مرسله ای نقل شده است که آیه ۱۳۵ این سوره، خطاب به پیامبر است، از آن جهت که روایت مرسل بود، به آن اعتماد نکردم. روایت این است: ان كفار مكه قالوا: ان محمداً افترى القرآن... روى مثل ذلك عن ابي جعفر و ابي عبد الله عيهما السلام: البرهان ج ۳ ص ۱۰۰.
۱۳۵. و امر جبرئيل ان ينزل عليه و يعلمه كيف يتخذها فقدر...: تفسير القمي ج ۱ ص ۳۲۶، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۵۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۶، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۱۱.
۱۳۶. امران يجعل طوله ثمانين ذراعاً... و عرضه خمسين: بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۵.
۱۳۷. ۸۲ برهان ج ۴.
۱۳۸. و كانوا يسخرون منه و يقولون يتخذ سقينة في البر: تفسير القمي ج ۱ ص ۳۲۶، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۵۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۶، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۱۱.
۱۳۹. ففار التنور في بيت امراته...: بحار الأنوار ج ۳ ص ۱۰۳.
۱۴۰. فقام اليه مسرعاً حتى جعل الطبق عليه...: الكافي ج ۸ ص ۲۸۲، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۴، نور الثقلين ج ۵ ص ۱۸۰، البرهان ج ۳ ص ۱۰۳.
۱۴۱. نظر نوح الى ابنه يقع و يقوم: تفسير القمي ج ۱ ص ۷، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۴۸، البرهان ج ۳ ص ۱۰۷، نور الثقلين ج ۲ ص ۳۶۴، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۱۲.
۱۴۲. قال: يا بني تصغير ابن، صغره للشفقة: التفسير الصافي ج ۳ ص ۵، تفسير البضاوي ج ۳ ص ۲۷۴، هو تصغير لطف ومرحمة: إمتاع الأسماع ج ۳ ص ۱۵۲؛ بني تصغير ابن، وهو تصغير لطف ومرحمة: تحفة الأحمدي ج ۷ ص ۳۷۰؛ قال يا بني صغره للشفقة، ويسمى النحاة مثل هذا تصغير التحبيب: تفسير الألويسي ج ۱۲ ص ۱۸؛ خاطبه أبوه بقوله: يا بني تصغير التحبيب والتقريب والشفقة: تفسير البحر المحيط ج ۵ ص ۲۸۱.
۱۴۳. يا جبل! ايعتصم بك منى فتقطع قطعاً قطعاً...: علل الشرايع ج ۱ ص ۳۱، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۱.
۱۴۴. فنزل نوح... مع الثمانين و بنوا مدينة الثمانين و كان لنوح بنت ركبت معه في السفينة فتناسل الناس منها: البرهان ج ۳ ص ۱۰۸، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۱۳.
۱۴۵. لبث فيها سبعة ايام و لياليها و طافت بالبيت اسبوعاً: مجمع البيان ج ۵ ص ۲۷۸، البرهان ج ۳ ص ۱۰۳.
۱۴۶. كان هو و ولده و من تبعه ثمانين نفسا: علل الشرايع ج ۱ ص ۳۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۵.
۱۴۷. لأن الله اعقم اصلاب قوم نوح و ارحم نسايتهم اربعين سنة: التوحيد ص ۳۹۲، علل الشرايع ج ۱ ص ۳۰، وسائل الشيعة ج ۱۶ ص ۱۳۹، بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۸۳، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۵۴.
۱۴۸. فقال: كذوبا، هو ابنه ولكن الله نجاه عنه حين خالفه في دينه: علل الشرايع ج ۱ ص ۳۱، عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۸۲، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۰، تفسير العياشي ج ۲ ص ۱۵۱، البرهان ج ۳ ص ۱۰۵.
۱۴۹. قولوا سلمان المحمدي ذلك رجل منا اهل البيت: بحار الأنوار ج ۲۲ ص ۳۴۹، اختيار معرفة الرجال ج ۱ ص ۵۴، معجم رجال الحديث ج ۶ ص ۲۹۸، اعيان الشيعة ج ۷ ص ۲۸۰.
۱۵۰. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ۵ ص ۴۹۸، تفسير مجمع البيان ج ۵ ص ۲۸۲، روض الجنان و روح الجنان ج ۱ ص ۲۴۰، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۵۱، البرهان ج ۳ ص ۱۰۸، جامع البيان ج ۱۲ ص ۷۴، تفسير

- السمرقندي ج ٢ ص ١٥٤، تفسير التعلبي ج ٥ ص ١٧٣، تفسير السمعاتي ج ٢ ص ٤٣٤، الكشاف ج ٢ ص ٢٧٤، زاد المسير ج ٤ ص ٩٣، تفسير البيضاوي ج ٣ ص ٢٣٨، تفسير البحر المحيط ج ٥ ص ٢٢٤، فتح القدير ج ٢ ص ٥٠٣، تفسير الألوسي ج ١٢ ص ٧٥.
١٥١. فالحفظ كناية عن المجازاة: روح المعاني ج ٦ ص ٢٨٣.
١٥٢. ارسل الله عليهم الريح الصرصري يعني الباردة...: تفسير القمي ج ١ ص ٣٣٠، تفسير الصافي ج ٢ ص ٤٥٧، البرهان ج ٣ ص ١١٤، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣٧٣.
١٥٣. فلم يبق منهم احد الا شركه في ضربته: الكافي ج ٨ ص ١٨٨، بحار الأنوار ج ١١ ص ٣٨٩، تفسير الصافي ج ٢ ص ٢١٦، البرهان ج ٣ ص ١١٨، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ١٨٣، تفسير كنز الدقائق ج ٥ ص ١٣١.
١٥٤. روي عن ابن عباس أنه وهب له إسماعيل وهو ابن تسع وتسعين سنة، وهب له إسحق وهو ابن مائة واثنين سنة: تفسير الألوسي ج ١٣ ص ٢٤٢.
١٥٥. يعاهدون الله لئن أصبحنا لاستيقى احدا من آل لوط: علل الشرايع ج ٢ ص ٥٥٢، بحار الأنوار ج ١٢ ص ١٦١، تفسير العياشي ج ٢ ص ١٥٦، بحار الأنوار ج ٣ ص ١٢٧، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣٨٥.
١٥٦. فاقام فيهم لوط عشرين سنة وهو يدعوهم وتوفيت امراته وكانت مومنة فتزوج بأخرى من قومه: البرهان ج ٤ ص ٣١٤.
١٥٧. الإمام الصادق عليه السلام: إذا قام القائم نزلت ملائكة بدر...: الغيبة للنعمان ص ٢٥٢، الإمام الصادق عليه السلام: فيقول له جبرئيل: يا سيدي، قولك مقبول، وأمرك جائز...: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢.
١٥٨. الإمام الباقر عليه السلام: فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة واجتمع إليه ثلاثمائة وثلاثة عشر... فأول ما ينطق به هذه الآية: بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: كمال الدين ص ٣٣١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٩٢.
١٥٩. اذا كان يوم القيامة... ياتي باولاد المشركين فيقول لهم...: التوحيد ص ٣٩١، بحار الأنوار ج ٣ ص ١٣٥، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٧٢١.
١٦٠. إنها جنة دون جنة و نار دون نار: بحار الأنوار ج ٨ ص ٣٦٠، بحار الأنوار ج ٣ ص ١٣٣.
١٦١. حتى تصفق ابوابها، فقال: لا، والله أنه الخلود: البرهان ج ٣ ص ١٣٢.
١٦٢. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ٦ ص ٨٩، تفسير مجمع البيان ج ٥ ص ٣٤٨، روض الجنان وروح الجنان ج ١٠ ص ٣٢٥، التفسير الأصفى ج ١ ص ٥٦٠، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٧٨، البرهان ج ٣ ص ١٤٥، جامع البيان ج ١٢ ص ١٩٢، تفسير السمرقندي ج ٢ ص ١٧٦، تفسير التعلبي ج ٥ ص ١٩٤، تفسير السمعاتي ج ٢ ص ٤٦٩، زاد المسير ج ٤ ص ١٣٥، تفسير البيضاوي ج ٣ ص ٢٧٠، فتح القدير ج ٢ ص ٥٣٥، تفسير الألوسي ج ١٢ ص ١٦٧.

منايع تحقيق

اين فهرست اجماليِ منايِ تحقيقِ است.

در آخر جلد چهاردهم، فهرست تفصيليِ منايِ ذكر شده است.

۱. الاحتجاج
۲. إحقاق الحقّ
۳. أسباب نزول القرآن.
۴. الاستبصار
۵. الأصفى في تفسير القرآن.
۶. الاعتقادات للصدوق
۷. إعلام الوري بأعلام الهدى.
۸. أعيان الشيعة.
۹. أمالي المفيد.
۱۰. الأمالي لطوسي.
۱۱. الأمالي للصدوق.
۱۲. الإمامة والتبصرة
۱۳. أحكام القرآن.
۱۴. أضواء البيان.
۱۵. أنوار التنزيل
۱۶. بحار الأنوار.
۱۷. البحر المحيط.
۱۸. البداية والنهاية.
۱۹. البرهان في تفسير القرآن.
۲۰. بصائر الدرجات.
۲۱. تاج العروس
۲۲. تاريخ الطبري.
۲۳. تاريخ مدينة دمشق.
۲۴. التبيان.
۲۵. تحف العقول
۲۶. تذكرة الفقهاء.
۲۷. تفسير ابن عربي.
۲۸. تفسير ابن كثير.
۲۹. تفسير الإمامين الجلالين.
۳۰. التفسير الأمل.
۳۱. تفسير الثعالبي.
۳۲. تفسير الثعلبي.
۳۳. تفسير السمرقندي.
۳۴. تفسير السمعاني.
۳۵. تفسير العزّين عبد السلام.
۳۶. تفسير العياشي.
۳۷. تفسير ابن أبي حاتم.
۳۸. تفسير شبر.
۳۹. تفسير القرطبي.
۴۰. تفسير القمي.
۴۱. تفسير الميزان.
۴۲. تفسير النسفي.
۴۳. تفسير أبي السعود.
۴۴. تفسير أبي حمزة الثمالي.
۴۵. تفسير فرات الكوفي.
۴۶. تفسير مجاهد.
۴۷. تفسير مقاتل بن سليمان.
۴۸. تفسير نور الثقلين.
۴۹. تنزيل الآيات
۵۰. التوحيد.
۵۱. تهذيب الأحكام.
۵۲. جامع أحاديث الشيعة.
۵۳. جامع بيان العلم وفضله.
۵۴. جمال الأسبوع.
۵۵. جوامع الجامع.
۵۶. الجواهر السنينة.
۵۷. جواهر الكلام.

٥٨. الحدائق الناضرة. ٨٣. عيون الأثر.
٥٩. حلية الأبرار. ٨٤. غاية المرام.
٦٠. الخرائج والجرائح. ٨٥. الغدير.
٦١. خزائن الأدب. ٨٦. الغيبة.
٦٢. الخصال. ٨٧. فتح الباري.
٦٣. الدرّ المشور. ٨٨. فتح القدير.
٦٤. دعائم الإسلام. ٨٩. الفصول المهمة.
٦٥. دلائل الإمامة. ٩٠. فضائل أمير المؤمنين.
٦٦. روح المعاني. ٩١. فقه القرآن.
٦٧. روض الجنان. ٩٢. الكافي.
٦٨. زاد المسير. ٩٣. الكامل في التاريخ.
٦٩. زبدة التفاسير. ٩٤. كتاب الغيبة.
٧٠. سبيل الهدى والرشاد. ٩٥. كتاب من لا يحضره الفقيه.
٧١. سعد السعود. ٩٦. الكشّاف عن حقائق التنزيل.
٧٢. سنن ابن ماجة. ٩٧. كشف الخفاء.
٧٣. السيرة الحلبية. ٩٨. كشف الغمة.
٧٤. السيرة النبوية. ٩٩. كمال الدين.
٧٥. شرح الأخبار. ١٠٠. كنز الدقائق.
٧٦. تفسير الصافي. ١٠١. كنز العمال.
٧٧. الصحاح. ١٠٢. لسان العرب.
٧٨. صحيح ابن حبان. ١٠٣. مجمع البيان.
٧٩. عدّة الداعي. ١٠٤. مجمع الزوائد.
٨٠. علل الشرائع. ١٠٥. المحاسن.
٨١. عوائد الأيام. ١٠٦. المحجّر.
٨٢. عيون أخبار الرضا. ١٠٧. المحتضر.
١٠٨. مختصر مدارك التنزيل.
١٠٩. المزار.
١١٠. مستدرك الوسائل.
١١١. المستدرك على الصحيحين.
١١٢. المسترشد.
١١٣. مسند أحمد.
١١٤. مسند الشاميين.
١١٥. مسند الشهاب.
١١٦. معاني الأخبار.
١١٧. معجم أحاديث المهدي (عج).
١١٨. المعجم الأوسط.
١١٩. المعجم الكبير.
١٢٠. معجم مقاييس اللغة.
١٢١. مكيال المكارم.
١٢٢. الملاحم والفتن.
١٢٣. مناقب آل أبي طالب.
١٢٤. المنتظم في تاريخ الأمم.
١٢٥. منتهى المطلب.
١٢٦. المهذب.
١٢٧. مستطرفات السرائر.
١٢٨. النهاية في غريب الحديث.
١٢٩. نهج الإيمان.
١٣٠. الوافي.
١٣١. وسائل الشيعة.
١٣٢. ينابيع المودة.

فهرست کتب نویسنده، نشر وثوق، بهار ۱۳۹۳

۱. همسر دوست داشتنی. (خانواده)
 ۲. داستان ظهور. (امام زمان علیه السلام)
 ۳. قصه معراج. (سفر آسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله)
 ۴. در آغوش خدا. (زیبایی مرگ)
 ۵. لطفاً لیخند پزیتید. (شادمانی، نشاط)
 ۶. یا من تماس بگیرید. (آداب دعا)
 ۷. در اوج غریت. (شهادت مسلمین عقیل)
 ۸. نوای کاروان. (حماسه کریلا)
 ۹. راه آسمان. (حماسه کریلا)
 ۱۰. دریای عطش. (حماسه کریلا)
 ۱۱. شب رؤیایی. (حماسه کریلا)
 ۱۲. پروانه‌های عاشق. (حماسه کریلا)
 ۱۳. طوفان سرخ. (حماسه کریلا)
 ۱۴. شکوه بازگشت. (حماسه کریلا)
 ۱۵. در قصر تنهایی. (امام حسن علیه السلام)
 ۱۶. هفت شهر عشق. (حماسه کریلا)
 ۱۷. فریاد مهتاب. (حضرت فاطمه علیها السلام)
 ۱۸. آسمانی‌ترین عشق. (فضیلت شیعه)
 ۱۹. بهشت فراموش شده. (پدر و مادر)
 ۲۰. فقط به خاطر تو. (اخلاص در عمل)
 ۲۱. راز خوشنودی خدا. (کمک به دیگران)
 ۲۲. چرا باید فکر کنیم. (ارزش فکر)
 ۲۳. خدای قلب من. (مناجات، دعا)
 ۲۴. به باغ خدا برویم. (فضیلت مسجد)
 ۲۵. راز شکر گزاری. (آثار شکر نعمت‌ها)
 ۲۶. حقیقت دوازدهم. (ولادت امام زمان علیه السلام)
 ۲۷. لذت دیدار ماه. (زیارت امام رضا علیه السلام)
 ۲۸. سرزمین یاس. (فدک، فاطمه علیها السلام)
 ۲۹. آخرین عروس. (توجس علیه السلام، ولادت امام زمان علیه السلام)
 ۳۰. بانوی چشمه. (خدیجه علیها السلام، همسر پیامبر)
 ۳۱. سکوت آفتاب. (شهادت امام علی علیه السلام)
 ۳۲. آرزوی سوم. (جنگ خندق)
 ۳۳. یک سید آسمان. (چهل آیه قرآن)
 ۳۴. فانوس اول. (اولین شهید ولایت)
 ۳۵. مهاجر بهشت. (پیامبر اسلام)
 ۳۶. روی دست آسمان. (غدیر، امام علی علیه السلام)
 ۳۷. گمگشته دل. (امام زمان علیه السلام)
 ۳۸. سمت سپیده. (ارزش علم)
 ۳۹. تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)
 ۴۰. خدای خوبی‌ها. (توحید، خداشناسی)
 ۴۱. یا من مهربان باش. (مناجات، دعا)
 ۴۲. تردان آبی. (امام شناسی، زیارت جامعه)
 ۴۳. معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)
 ۴۴. سلام بر خورشید. (امام حسین علیه السلام)
 ۴۵. راهی به دریا. (امام زمان علیه السلام، زیارت آل‌یس)
 ۴۶. روشنی مهتاب. (شهادت حضرت زهرا علیها السلام)
 ۴۷. صبح ساحل. (امام صادق علیه السلام)
 ۴۸. الماس هستی. (غدیر، امام علی علیه السلام)
 ۴۹. حوادث فاطمیه (حضرت فاطمه علیها السلام)
 ۵۰. تشنه‌تر از آب (حضرت عباس علیه السلام)
 - ۶۴-۵۱. تفسیر یاران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)
- * کتب عربی
۶۵. تحقیق «فهرست سعد». ۶۶. تحقیق «فهرست الحمیری». ۶۷.
 - تحقیق «فهرست حمید». ۶۸. تحقیق «فهرست ابن بطّة». ۶۹.
 - تحقیق «فهرست ابن الولید». ۷۰. تحقیق «فهرست ابن قولوبه». ۷۱.
 - تحقیق «فهرست الصدوق». ۷۲. تحقیق «فهرست ابن عبدون». ۷۳. صرخة النور. ۷۴. إلى الرفیق الأعلى. ۷۵. تحقیق آداب أمير المؤمنین علیه السلام. ۷۶. الصحیح فی فضل الزيارة الرضویة.
 ۷۷. الصحیح فی البكاء الحسینی. ۷۸. الصحیح فی فضل الزيارة الحسینیة. ۷۹. الصحیح فی کشف بیت فاطمه علیها السلام.

بیوگرافی نویسنده

دکتر مهدی خدایان آرائی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل - اصفهان - دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانسته بود در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالی شیعه از دیگر فعالیت‌های پژوهشی این استاد است که فهرس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدایان آرائی، هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت‌های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره‌های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می‌باشد. آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی‌های مکتب شیعه می‌پردازد و تلاش می‌کند تا جوانان را با آموزه‌های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۲۵ - ۳۷۷ ۳۵ ۷۰۰ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

جهت کسب اطلاع به سایت M12.ir مراجعه کنید.